

آیت اللہ سید علی قاضی
و شاگردانش

محمد تقی صرفی پور

سرشناسه	:	صرفی پور، محمد تقی، ۱۳۴۴ -
عنوان و پدیدآور	:	آیه الله سید علی قاضی و شاگردانش
مشخصات نشر	:	قم، صرفی پور، ۱۳۹۳ .
مشخصات ظاهری	:	۲۹۶ ص .
شابک	:	ISBN 978 - 964 - 8436 - 43 - 3
وضعیت فهرست نویسی	:	۸۰۰۰۰ ریال
موضوع	:	فیفا .
موضوع	:	قاضی طباطبایی، علی، ۱۳۲۵ - سرگذشت نامه.
رده بندی کنگره	:	مجتهدان و علما - ایران - سرگذشت نامه.
رده بندی دیویی	:	۱۳۹۳ ص ۴ ق ۲ / ۳ / ۵۵ BP
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۹۷ / ۹۹۸
	:	۳۶۹۴۴۴۴

آیه الله سید علی قاضی و شاگردانش

تألیف:	محمد تقی صرفی پور
ناشر:	صرفی پور
چاپخانه:	وفا (۵۶۲۵ ۲۵۲ ۰۹۱۲)
چاپ:	اول - ۱۳۹۴
طرح و آماده سازی:	گروه فنی چاپ وفا (۳۷۷۴۳۹۰۰ - ۰۲۵)
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
شابک:	۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۴۳۶ - ۴۳ - ۳
قیمت:	۸۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

مقدمه.....	۱۳
آیت الله سیّدعلی قاضی طباطبایی.....	۱۷
تولد.....	۱۷
تحصیلات.....	۱۷
سلسله اساتید علمیه قاضی.....	۱۹
وفات.....	۱۹
شاگردان.....	۲۰
علامه قاضی دربیان شاگردان.....	۲۱
قسمتی از وصیت نامه آیت الله	
سیّدعلی قاضی.....	۲۳
داستانها و نکته های از آیت	
الله سیّدعلی قاضی طباطبایی.....	۲۴
چگونگی فتح باب رای علامه	
قاضی؛ در پی محابوب.....	۲۵
تقید تمام به آداب شرع.....	۲۵
صبر و استقامت چهل ساله.....	۲۸
ناپدید شدن مرد و قاضی.....	۳۱
گرامتی از مرد و قاضی: «به»	
از خدا بپایر.....	۳۲

- ۳۳ تا کی بقاضی بزنم از شب
مواظبت از عدم مزاحمت به
- ۳۴ خانواد ه
تفکر و مکاشفه در وادی
- ۳۵ السلام نجف.....
- ۳۶ تواضع علام بقاضی.....
- ۳۷ رسی‌دگی به محرومین.....
علاقه علام بقاضی به عی د
- ۳۸ غدی رخ م.....
- ۳۹ گشایش به برکت امام علی □.....
امام ز م ان □ ه نگام ظهور به
- ۳۹ اصدا بن خا ص خود چه می فرماید ؟..
زند ده م اندن فرزند علام ه
طباطبای بی سفارش علام ه
- ۴۰ قاضی.....
سفارش علام بقاضی به امام
- ۴۱ خمینی (ره).....
- ۴۱ آثار و تالیفات.....
برخی وصیه ها و دستورات عملی
- ۴۲ از علام بقاضی.....
- ۴۳ وصیت نامه مرد و قاضی.....
- ۴۵ رحلت و وصال.....

م اجر ای خواندنی شب ردت	
ع لامه سی د علی آق قاضی	۴۶
رد لت	۴۸
ت ناژ رن جوم د ردت ای شان	۴۹
ک مالات استاد ، مرد و قاضی	
ردمه الله علی ه	۵۱
سفارشات آیت الله قاضی	۶۳
نماز	۶۳
دعادرقتوت نماز	۶۴
قرآن	۶۴
نماز شب	۶۵
توسل به ائمه اطهار □	۶۶
توسل به حضرت سی دال شهید ا ع	۶۷
دعای برای فرجام امزم ان ع	۶۷
رفع گرفتاری	۶۷
دعای کمیل و زیارت جامع	۶۸
توصیه به توبه و استغفار	۶۸
بیاورد ه شدن حاجت	۶۹
دعای ای امن اح تجب	۷۰
تقویت حافظه	۷۰
مدا زروح بزگان	۷۱
عمل به دانه سته ها	۷۱

- کلی د سعادت د نی ا و آخ رت ۷۱
- سجد هه ای طولا نی ۷۷
- تی زبی نی در اند جام مستد بات ۷۷
- پرند امه ماه رمضان ۷۹
- خ لوت ۷۹
- د ستور ال عمل ه ای اخ لاقی ۸۰
- د ستور ال عمل اول ۸۰
- د ستور ال عمل دوم ۸۶
- د ستور ال عمل سوم ۸۸
- نام ه آیت الله قاضی که ره بر
- انقلاب به آن اشارت کردند ۹۴
- حکایاتی از آیت الله قاضی (ره)
- در بیان آیت الله علامه سیّد
- محمد حسینی حسینی طهرانی (ره) ۱۰۳
- دستیگیری های معنوی آیه الله
- سیدعلی قاضی طباطبائی
- رحمة الله علی ه ۱۰۹
- از وادی اسلام فهمیده ها! ۱۰۹
- اجازت استخاره از ولی اکبر
- (ع) ۱۱۱
- هدیه توابت فیه ال میزان ۱۱۳
- به فکر تهنیت فیه انشا! ۱۱۴

- ۱۱۵..... و سواس در عبادات م م نوع!
- ۱۱۶..... احراق و قطع ری شده ط مع!
- ۱۱۷..... ط مع در م عذویت و سد لوک
- ۱۱۸..... پول ب ا ب رکت
- ۱۱۹..... فتح ب اب بر ای آق ای ق و چانی
- ۱۲۰..... ج اندشین م ردو ق اضی
- ۱۲۱..... دستگیری پس از وفات
- م اجر ای لا تی که شد اگ رد م ردو م
- ۱۲۳..... ق اضی شد
- ۱۲۶..... شداگردا ن
- ۱۲۶..... ع لام ه ط باط بایی
- دورا ن ط فولیت ع لام ه
- ۱۲۷..... ط باط بایی
- د ر ا د و ا ل آق ای ال ای ب ر ا د ر
- ۱۳۰..... ع لام ه ط باط بایی ، و زوج ه
- ۱۳۴..... هجرت ب ه ق م
- ۱۳۶..... ی ادگ ار ه ای م اند دگ ار
- ۱۴۰..... شداگردا ن
- ۱۴۱..... دا ستان ها و ن ک ته ها
- ۱۵۳..... ارج عی الی ربک
- ۱۵۴..... آیت الله شیخ ع ب اس ق و چانی

آیت الله شیخ حسن زعلی نجابت

- (ر ه)..... ۱۶۸
- مقام علمی و اساتیدی ایشان..... ۱۶۸
- اساتیدی و عرفانی..... ۱۶۹
- نظری به ابجد و دی ایشان..... ۱۷۵
- حاجسی ده اشدم حداد (ر ه)..... ۱۷۹
- ولادت..... ۱۷۹
- استاد..... ۱۸۰
- بحری ست بحر عشق که هیچش
- کنار ه نیست..... ۱۸۰
- وفات..... ۱۸۹
- آیت الله سیّد حسن مسقطی (ر ه)..... ۲۰۲
- وداع به استاد..... ۲۰۵
- سیّد حسن در مسقط..... ۲۰۶
- درگذشت..... ۲۰۷
- شاگردان و اساتیدی حدسن در
- مسقط..... ۲۰۷
- رابطه به استاد..... ۲۰۸
- آیت الله شیخ علی محمد
- به روجردی (ر ه)..... ۲۱۰
- توسید مذکوره نیابه مارو
- کرد به اشد..... ۲۱۳

آیت	الله‌ش‌ی‌خ‌م‌حمد‌ت‌قی‌آ‌م‌لی	
۲۱۵.....	(ر ه).....	
۲۱۷.....	ز‌ن‌د‌گی‌د‌ر‌ب‌ط‌ن‌م‌ش‌ر‌و‌ط‌ی‌ت	
۲۲۲.....	ز‌ی‌ا‌ر‌ت‌ا‌م‌ا‌م‌ز‌م‌ا‌ن.....	
۲۲۶.....	آیت	الله‌م‌حمد‌ت‌قی‌ب‌ه‌ج‌ت‌ف‌و‌م‌ن‌ی
۲۲۹.....	ت‌ح‌ص‌ی‌ل‌ا‌ت	
۲۳۱.....	ا‌س‌ت‌ا‌د‌ا‌ن‌ب‌ر‌ج‌س‌ت‌ه‌ف‌ق‌ه‌و‌ا‌ص‌و‌ل	
۲۳۲.....	س‌ی‌ر‌و‌س‌ل‌و‌ک‌و‌ع‌ر‌ف‌ا‌ن.....	
۲۳۵.....	م‌ر‌ج‌ع‌ی‌ت	
۲۳۷.....	ه‌ج‌ر‌ت	
	ع‌ل‌ا‌ق‌ه‌ز‌ی‌ا‌ح‌ض‌ر‌ت‌آ‌ی‌ت	الله
۲۴۱.....	ب‌ه‌ج‌ت‌ب‌ه‌ز‌ی‌ا‌ر‌ت	
۲۴۲.....	۲۳‌ه‌ز‌ا‌ر‌ع‌ک‌س‌ا‌ز‌آ‌ی‌ت	الله‌ب‌ه‌ج‌ت
	ا‌ر‌ت‌ب‌ا‌ط‌آ‌ی‌ت	الله‌ب‌ه‌ج‌ت‌ب‌ا
۲۴۳.....	خ‌ا‌ن‌و‌ا‌د‌ه.....	
۲۴۵.....	و‌ی‌ژ‌گی‌ه‌ا‌ی‌ا‌خ‌ا‌ل‌ا‌ق‌ی‌و‌م‌ع‌ن‌و‌ی	
۲۶۳.....	خ‌ا‌ط‌ر‌ا‌ت‌ی‌ا‌ز‌آ‌ی‌ت	الله‌ب‌ه‌ج‌ت
	آ‌ی‌ت	الله‌ب‌ه‌ج‌ت‌د‌ر‌ن‌گ‌ا‌ه‌د‌ی‌گ‌ر
۲۶۷.....	ع‌ل‌م‌ا‌و‌م‌ر‌ا‌ج‌ع.....	
۲۸۴.....	آ‌ی‌ت	الله‌ع‌ب‌د‌ال‌ک‌ری‌م‌ک‌ش‌م‌ی‌ری
۲۸۴.....	د‌ا‌س‌ت‌ا‌ن‌ه‌ا‌و‌ن‌ک‌ت‌ه‌ه‌ا.....	

- پرسش و پاسخ از آیت‌الله
- کشمیری..... ۳۰۱
- ارتباط استدلال امام خمینی ۳۰۸
- مصادیق به امام‌رحوم آیت‌الله
- عبدالکریم کشمیری..... ۳۱۰
- آیت‌الله‌سی‌ده‌بدال‌حسین
- دستغیب (ه)..... ۳۲۵
- آیت‌الله‌سی‌ده‌حسن مصطفوی
- تبری‌زی..... ۳۲۶
- روایت‌آذرین‌شاگردا‌رحوم
- قاضی..... ۳۳۲
- برای چه به این جواب‌احالات
- جوابت‌آمده‌ای..... ۳۴۲

مقدمه

بعد از حمد و سپاس بی‌کران خداوند حکیم و قدیر و صلوات و سلام بر محمد و آل او؛ یکی از شخصیت‌های انسان‌ساز در قرن ما جناب آیت‌الله سیدعلی قاضی می‌باشد که توانستند شاگردان بزرگی همچون علامه طباطبایی، آیت‌الله العظمی بهجت، سیدهاشم حداد، علامه حسینی تهرانی، شیخ عباس قوچانی و غیره را تربیت کنند که هر کدام از این شخصیت‌ها، خود توانستند ده‌ها شاگرد دیگر تربیت نمایند و کتاب‌ها بنویسند که در مجموع باعث انسان‌سازی عده‌ای از شیعیان و بلکه غیر شیعیان شدند و یقیناً تأثیرات آثار مرحوم قاضی و شاگردان ایشان تا قرن‌ها ادامه خواهد یافت.

مقام معظم رهبری در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت علامه قاضی، فرمایشاتی داشتند از جمله:

«مرحوم آقای قاضی - میرزا علی آقای قاضی - یکی از حسنات دهر است، یعنی واقعاً شخصیت برجسته علمی و عملی مرحوم آقای قاضی، حالا اگر نگوییم بی‌نظیر، حقاً در بین بزرگان کم‌نظیر است».

در رابطه با شخصیت‌هایی چون آیت‌الله قاضی و روش مخصوص ایشان در عبادت و اخلاق و غیره چند نکته را عرضه می‌دارم:

یکی اینکه روش ایشان صد در صد مخالف روش دروایش و صوفیه می‌باشد. و مرحوم قاضی از مخالفان صوفیه بودند. بلکه امثال مرحوم قاضی پیرو امیرمومنان علی بن ابی طالب. هستند. مانند علی ع بسیار عبادت کننده و بسیار اهل نماز.. بسیار گریه کننده در مناجات‌ها.

همانطور که شاعر در باره امیرمومنان. می‌گوید:

هو البكاء فی المحراب هو الضحاک اذا اشتد
الضرب

علی در هنگام شب در محراب بسیار می‌گرید؛ علی در هنگام جنگ می‌خندد.

بعضی از این شخصیت‌های عرفانی شیعه همانطور که علی. در نماز از خوف خدا غش می‌کرد این‌ها هم در عبادت و در نماز بیهوش می‌شدند و چند نفرشان همانند مرحوم سید احمد کربلایی استاد قاضی و مرحوم جواد ملکی تبریزی استاد امام و مرحوم شیخ علی کاشانی استاد شهید هاشمی نژاد، در حال نماز از دنیا رفتند.

پس این یک اصل ومبنا است که روش قاضی و امثال ایشان روش اهل بیت. بوده و مخالف و ضد روش صوفیه بوده است.

دوم اینکه این روش برای کسانی مناسب است که تشنه معرفت الله بوده و آمادگی سیر وسلوک عرفانی را تا آخر عمر دارا می باشند. و این درصد کمی از عموم مردم را شامل می شود واکثر مردم حال وحوصله و اشتیاق رفتن در این مسیر را ندارند و به همان هفده رکعت نماز قناعت می کنند وخداوند هم بر آنان واجب نکرده است.

سوم اینکه سیر وسلوک بدون داشتن استاد مناسب، دارای خطراتی است و گاه باعث انحراف اعتقادی می شود وگاه باعث به هم خوردن قوای دماغی و فکری می گردد.

چهارم اینکه هدف قاضی و اشخاصی مانند ایشان دو چیز بوده است: یکی اینکه انسان ها با معرفت نفس به معرفت الله برسند و به اصطلاح تلاش می کنند تا دست بندگان خدا را توی دست خدا بگذارند و آنها را به خدا نزدیک کنند. دوم اینکه آنها را به وادی تزکیه نفس و جهاد اکبر برده در این امر بسیار مهم موفق و پیروز گردند به طوری که اخلاق بد را کنار گذاشته و دارای اخلاق الهی گردند. وبر نفسشان غالب باشند.

پنجم مقام علمایی که در مقابل ظالمین قیام کردند و مبارزه کردند و سختی‌ها کشیدند و زندانی و تبعید و گاه به شهادت رسیدند، بالاتر است از علمایی که در زندگی خود اهل مبارزه نبودند ولی در علم و فقاہت و عرفان به درجات بالایی رسیدند و به اسلام و بلکه بشریت خدمات بزرگی رساندند. که خداوند در سوره توبه فرمود:

«الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل اللہ باموالہم وانفسہم اعظم درجہ عنداللہ واولئک ہم الفائزون». : آنانکه ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جان‌شان در را خدا جهاد نمودند عظیم تر است درجه ایشان در نزد خدا؛ و اینانند رستگاران.

در این کتاب به‌طور مختصر و مجمل و مفید به نکاتی از ابعاد شخصیتی این عارف و دانشمند کم‌نظیر و همچنین ابعاد شخصیتی شاگردان ایشان می‌پردازیم امید است روح آن مرحوم از ما هم دستگیری فرماید.

آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبایی



تولد

آیت‌الله سیدعلی قاضی در ۹ اردیبهشت ۱۲۴۵ ۱۳ ذی‌الحجه ۱۲۸۲ قمری) در تبریز زاده شد. وی فرزند میرزا حسین طباطبایی بود. سلسله نسب آن‌ها به امام علی بن ابی طالب می‌رسد. حسین قاضی خود اهل معرفت بوده و کتابی در تفسیر سوره حمد و انعام نوشته است.

تحصیلات

علامه قاضی علوم مقدماتی را در تبریز در نزد پدرش، سید حسین قاضی و میرزا موسی تبریزی و میرزا محمدعلی قراچه‌داغی آموخت. او نزد پدر خود تفسیر

کشاف را آموخت و ادبیات عرب و ادبیات فارسی را در نزد دانشمند و شاعر نامی، میرزا محمدتقی تبریزی متخلص به «نیر» خواند. سیدعلی قاضی در سال ۱۳۰۵ قمری در سن ۲۳ سالگی عازم نجف شد.

او پس از اقامت در نجف، تحصیلات خود را در نزد اساتیدی از جمله فاضل شریبانی، شیخ محمد ممقانی، شیخ فتح‌الله شریعت و آخوند خراسانی ادامه داد، و در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نائل شد. او همچنین در نزد شیخ محمد بهاری و سیداحمد کربلایی که هر دو از شاگردان مبرز ملاً حسینقلی همدانی بودند به کسب مکارم اخلاقی و علوم عرفانی پرداخت. آیت‌الله قاضی در لغت عرب بی نظیر بوده است، گفته شده که او چهل هزار لغت از حفظ داشت و شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سراینده این شعر غیر عرب است.

سیدعلی قاضی در تفسیر قرآن و معانی آن مهارت داشت. و علامه طهرانی از قول علامه طباطبائی می‌گوید: «این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند و ما در تفسیر المیزان، از مسیر و روش ایشان پیروی می‌کنیم. ایشان در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین. ذهن بسیار باز و روشنی داشتند و ما طریقه

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 19

فهم احادیث را که «فقه الحدیث» گویند از ایشان
آموخته‌ایم.»

سلسله اساتید علامه قاضی

میرزا علی آقا از سن نوجوانی تحت تربیت والد گرامی،
آقا سید حسین قاضی بود و جوهره حرکت و سلوک ایشان
از پدر بزرگوارشان می‌باشد و نیز به سفارش پدر از
محضر عارف کامل حاج امامقلی نخجوانی نیز بهره مند
گردید. بعد از آن که به نجف اشرف مشرف شدند نزد
آیت الله شیخ محمد بهاری و آیت الله سید احمد کربلایی
معروف به واحد العین به کسب مکارم اخلاقی و عرفانی
پرداخت و این دو نیز از مبرزترین شاگردان ملاحسینقلی
همدانی بودند. سلسله اساتید ملاً حسینقلی همدانی به سید
علی شوشتری و سپس به شخصی گمنام به نام ملاقلی جولا
می‌رسد.

وفات

سرانجام، سید علی قاضی در ۱۶ بهمن ۱۳۲۵
خورشیدی ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ قمری) در سن ۸۳
سالگی وفات نمود، و در قبرستان وادی السلام نجف، نزد
پدر خود، به خاک سپرده شد.

شاگردان

بسیاری از اساتید بزرگ فلسفه و عرفان اسلامی از شاگردان آیت‌الله قاضی بودند. از میان شاگردان مشهور وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

علامه سید محمدحسین طباطبایی

سید هاشم حداد

آیت‌الله عباس قوچانی

آیت‌الله حسنعلی نجابت شیرازی

آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب

آیت‌الله محمدتقی آملی

آیت‌الله سید حسن مصطفوی تبریزی

آیت‌الله سید هاشم رضوی کشمیری

آیت‌الله سید حسن مسقطی

آیت‌الله علی‌محمد بروجردی

آیت‌الله سید احمد رضوی کشمیری

علامه سید محمدحسن الهی طباطبایی برادر علامه

طباطبایی)

آیت‌الله محمدتقی بهجت فومنی

آیت‌الله خویی

آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری

آیت‌الله سید عباس کاشانی

آیت‌الله میرزا علی اکبر آقا مرنندی

آیت‌الله سید حسین یعقوبی قاضی

آیت‌الله میرزا امیر هادی زاده

و...

علامه قاضی در بیان شاگردان

علامه طباطبائی، از فلاسفه و مفسرین نامدار جهان اسلام و از شاگردان سید علی قاضی در باره او چنین می‌گوید:

ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم. ...مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم ید طولایی داشت و این سبک تفسیر آیه به آیه را ایشان به ما تعلیم داد و ما در تفسیر از مسیر و روش ایشان پیروی می‌کنیم. و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند و ما طریقه فهم احادیث را که فقه الحدیث گویند از ایشان آموختیم.

سید هاشم حداد، از عرفای معاصر و شاگرد علامه قاضی، درباره او می‌گوید:

از صدر اسلام تا کنون عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است. ...مرحوم آقای قاضی یک عالمی بود که از

جهت فقاہت بی‌نظیر بود. از جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآنی بی‌نظیر بود، حتی، از جهت تجوید و قرائت قرآن. و در مجالس فاتحه‌ای که احياناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرات خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکال‌های تجویدی و نحوه قرائتشان را می‌گفت. آیت‌الله خسروشاهی از علامه طباطبائی نقل می‌کردند که:

کتاب‌های معقول را خواندم ولی وقتی خدمت سید علی آقا قاضی رسیدم فهمیدم که یک کلمه هم نفهمیدم! استاد مطهری (ره) از قول استاد خود مرحوم علامه طباطبائی چنین نقل فرمودند: زمانی که ما اسفار می‌خواندیم، در تلقی درس کوشش فراوانی داشتیم و در موقع تقریر مباحث نیز زحمت بسیاری می‌کشیدیم. به سبب وجود این تلاش‌ها به تدریج این توهم پدید آمد که اگر آخوند (ملاصدرا) زنده شود و بخواهد مطالب خود را به این ترتیبی که من تقریر می‌کنم، بنویسد، یقیناً نخواهد توانست. این توهم به قوت خود باقی بود تا این که مقدمات تشریفان به محضر سید علی آقا قاضی طباطبائی (ره)

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 23

فراهم آمد و توفیق بهره بردن و استفاده از محضر ایشان را یافتیم.

ایشان با این که تخصص اصلی اش عرفان بود و در فلسفه به اندازه عرفان تخصص نداشت، وقتی که بحث از وجود و ماهیت و اصالت وجود و اعتباریت ماهیت به میان می آمد، مطالب و دقایق ارائه می کرد که تا آن زمان آن ها را از کسی نشنیده بودیم. آن زمان بود که فهمیدم از اسفار یک حرف را هم نفهمیده ام!

قسمتی از وصیت نامه آیت الله سید علی قاضی

وی در وصیت نامه خود تاکید بر نماز، ذکر مصائب اهل بیت و نرنجاندن مردم دارد:

«اما وصیت های دیگر، که [عمده آن ها نماز است. نماز را بازاری نکنید؛ اول وقت به جا آورید با خضوع و خشوع؛ اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می ماند و تسبیح صدیقه کبری سلام الله علیها و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود... و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء) مسامحه ننمایید و روضه هفتگی ولو دو سه نفری باشد؛ اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمت آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما را به جا بیاورید. هرگز حق آن

24 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

بزرگوار ادا نمی‌شود و اگر هفتگی ممکن نشد دهه اول
محرم ترک نشود.

دیگر آن که، اگر چه این حرف‌ها آهن سرد کوبیدن
است، ولی بنده لازم است بگویم:

اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت
ظاهر با باطن، و ترک خدعه و حيله، و تقدم در سلام، و
نیکویی کردن با هر بر و فاجر، که دل هیچکس را
نرنجانید، دل هیچکس را نرنجانید، دل هیچکس را نرنجانید.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستنی هنر
نمی‌باشد.» (۴)

داستان‌ها و نکته‌هایی از آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبایی



چگونگی فتح باب برای علامه قاضی؛ در پی محبوب

ایشان از جوانی به دنبال تزکیه و تهذیب نفس و کسب معنویت و معارف بلند اسلام بود و در این راه چهل سال صبر و مجاهده کرد و چهل سال درد طلب و عشق، آرام و قرار و خواب و خوراک را از وی ربوده بود. ضمیر الهی اش او را به عالم قدس می خواند و او که قصد کوی جانان را در سر دارد، می خواهد به هر نحو شده از این خاکدان طبیعت به عالم نور و ملکوت پا گذارد. می داند که جانب عشق عظیم است و نباید به راحتی از دستش بدهد و فرو بگذاردش، برای همین چهل سال است که مشغول مجاهده است. چهل سال است که آداب عبودیت می آموزد و هنوز معشوق به حضور خود راهش نداده است!

خود ایشان می گوید: «نزد هر کس احتمال می دادم از او چیزی بفهمم، می نشستم اگر مطلبی را می فهمیدم، که خود خدا نعمت داده بود و اگر نمی فهمیدم دیگر به آن شخص مراجعه نمی کردم.»

تقید تام به آداب شرع

برای همین آن قدر خود را به ضوابط و آداب شرع و رعایت مستحبات و ترک مکروهات ملزم ساخته بود تا

امری از محبوب فرو نماند و آن قدر بر آن اصرار می‌کند که به حسب طاقت بشری هیچ مستحبی از او فوت نمی‌شود تا آن جا که بعضی از مخالفان و معاندان می‌گویند: «قاضی که این قدر خود را مقید به آداب کرده شخصی ریایی و خودنماست.» و عده‌ای دیگر هم با وجود مخالفت باز نمی‌توانند تحسینش نکنند. یکی از مخالفین ایشان می‌گوید: «من سفر بسیار کردم، با بزرگان عالم اسلام محشور بوده‌ام و از احوال بسیاری از آنان بالمشاهده آگاهم اما حقیقتاً هیچ کس را همانند قاضی تا بدین حد مقید به آداب شرع ندیده‌ام.»

خود ایشان می‌گوید: «چون بیست سال تمام چشم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می‌خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم‌هایم بسته می‌شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می‌آمد و آن مشقت از من رفته بود.»

و ایشان نا امید نمی‌شود، می‌داند که طلب حقیقی جدا از مطلوب نیست زیرا که شنیده است: «إذا تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً: و هرگاه به اندازه یک وجب به من نزدیک شود به اندازه زراعی به او نزدیک شوم.»

این قدم‌ها باید برداشته شود و آن نزدیکی باید حاصل گردد تا زمانی که عاشق به معشوق برسد و پرده‌ها کامل برداشته شود و وصال صورت گیرد و البته معلوم است که معشوق خود در همه جا پیشقدم و مشتاق تر است. «او نیز اطمینان دارد که باز نشدن در روحانیت، نه از ناحیه بی التفاتی معشوق است بلکه اگر در، بی موقع باز شود صد در صد خام از کار در آید!» و بعدها آیت الله قاضی که خود چهل سال پشت در مانده، و صادق بودن خود را در آن عشق و محبت به محبوب و معبود ازل ثابت کرده، درس استقامت و صبوری را به شاگردانش هم می‌آموزد و چنین می‌گوید: «اگر به جستجوی آب زمین را کنی، نباید خسته و ناامید شوی، اگر وقتش باشد به آب می‌رسی، وگرنه ناامید مشو که بالاخره به آب می‌رسی و حتی آب برایت فوران می‌کند.»

آیت الله نجابت از قول ایشان می‌گوید: «چهل سال است دم از پروردگار عالم زدم. چند مرتبه خواستند مرا بکشند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نگذاشت و خدا هم کمک کرد! در این مدت نه خوابی دیدم، نه مکاشفه‌ای، نه رفیقی، نه همدردی، چهل سال است که در را می‌کوبم و خبری نیست.»

صبر و استقامت چهل ساله

بیت زیر از اشعار ایشان می‌باشد:

و لا تکن کمثل منان فتح الباب خرج

و الزم و کن کمثل منان فتح الباب ولج

اگر دری باز شد، تو بیشتر استقامت به خرج بده؛ بگو خدایا! افزونش کن؛ باید در عبودیت استقامت ورزید، یعنی صبور شد؛ اگر خواستند بکشندش، بگوید من از خدا دست بر نمی‌دارم؛ اگر نان و آبش را قطع کردند، استقامت کند، و حتی اگر دنیا جمع شود و بگویند بیا صرفنظر کن بگوید صرفنظر نمی‌کنم و آیت الله قاضی به این زودی‌ها خسته نمی‌شود. و می‌گوید: «هر چه بادا باد، در بحر جنون پا می‌زنم، امشب کشفی نصیبم شد شد، نشد نشد، امشب خوابی دیدم دیدم، ندیدم ندیدم، من کشف نمی‌خواهم تمام این مدت چهل سال آن هم برای زرق و برق و کشف و کرامتی چند، نه! من معرفت خودش را می‌خواهم، من خودش را می‌خواهم.

اسم اعظم را استقامت بر وحدانیت خدای جل و علا می‌داند و می‌گوید: «اگر شخص در طلب، استقامت پیدا کرد، اسم اعظم در روح او جا پیدا می‌کند و آن وقت لایق

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 29

اسرار ربوبی می‌گردد.» و خود چون استقامت دارد، سرانجام صدای فرشتگان را می‌شنود که: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه آلتی کنتم توعدون: آنان که گفتند پروردگار ما الله است و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان بر آنها نازل شوند که دیگر هیچ ترسی و حزن و اندوهی نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که وعده دادند بشارت باد. سوره فصلت آیه 30»

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به جا می‌آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رسد، با خود می‌اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه سید ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می‌دود و می‌گوید؛ سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی‌شود آن سید چه می‌گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رود. اذن

دخول و زیارت و نماز زیارت می‌خواند و می‌خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت‌الله نجابت می‌گوید: تکبیره الاحرام را که می‌گویید، می‌بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به طور کلی عوض می‌شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است.

قرائت را کمی نگه می‌دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می‌دهد، مستحبات را کم می‌کند و نماز را سریع‌تر از همیشه به پایان می‌رساند.

به حرم امام حسین علیه‌السلام نمی‌رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می‌رود. آن جا دراز می‌کشد و دوباره آن حال می‌آید و بیشتر می‌ماند. تا اهل منزل سینی چای را می‌آورد، آن حال می‌رود.

نماز عشاء را می‌خواند و دوباره آن وضع بر می‌گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره‌اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می‌تواند در بدن بماند و نه می‌تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می‌آوردند، آن حال

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی □ 31

قطع می‌شود و نیمه شب دوباره بر می‌گردد و مدت بیشتری طول می‌کشد.

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می‌شود. می‌گوید: «آن چه را می‌خواستم، تماماً به دست آوردم و امام حسین علیه‌السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده تائیه برای امام حسین علیه‌السلام گفته‌ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد»

ناپدید شدن مرحوم قاضی

علامه طباطبایی در این مورد می‌گوید: معمولاً ایشان در حال عادی یک ده بیست روزی در دسترس بودند، و رفقا می‌آمدند و می‌رفتند و مذاکراتی داشتند، و صحبت‌هایی می‌شد و آن وقت یکبارہ ایشان ناپدید می‌شدند و چند روزی اصلاً خبری نبود؛ نه در خانه، نه در مدرسه، نه مسجد، نه کوفه، و نه در سهله از ایشان خبری نبود.

رفقا در این روزها به هر جا که احتمال می‌دادند، سر می‌زدند ولی پیدا نمی‌کردند. چند روز بعد، دوباره پیدا می‌شد، و درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و

مدرسه دائر می‌کردند و همین جور حالات غریب و عجیب داشتند.

کرامتی از مرحوم قاضی: «به اذن خدا بمیر»

علامه طهرانی می‌گوید: چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما، از یکی از بزرگان و مدرسین نجف اشرف نقل می‌کردند که می‌گفت: من درباره استاد میرزا علی قاضی طباطبایی و مطالبی که از ایشان شنیده بودم و احوالاتی که به گوشم رسیده بود، در شک بودم.

با خود می‌گفتم: آیا این مطالب که نقل شده، درست است یا نه؟ تا این که روزی برای نماز به مسجد کوفه می‌رفتم - و مرحوم قاضی زیاد به مسجد کوفه و سهله علاقه‌مند بودند - در بیرون مسجد با ایشان برخورد کردم؛ با هم مقداری صحبت کردیم و در طرف قبله مسجد برای رفع خستگی نشستیم. گرم صحبت بودیم که در این زمان مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده، به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. در آن نواحی مار بسیار است و غالباً به مردم آسیبی نمی‌رساند. همین که مار به مقابل ما رسید و من وحشتی کردم، استاد اشاره‌ای به مار کرد و فرمود: «مت به اذن الله؛ به اذن خدا بمیر.» مار فوراً در جای خود خشک شد.

قاضی بدون این که اعتنایی کند، شروع به دنبال صحبت کرد، سپس به مسجد رفتیم و من در مسجد وسوسه شدم که آیا این کار واقعی بود و مار مرد یا این که چشم بندی بود؟ اعمال را تمام کرده و بیرون آمدم و دیدم مار خشک شده و به روی زمین افتاده است؛ پا زدم، دیدم حرکتی ندارد. شرمنده به مسجد بازگشته و چند رکعتی دیگر نماز خواندم، موقع بیرون آمدن از مسجد برای نجف، باز هم با یکدیگر برخورد کردیم، آن مرحوم لبخندی زده و فرمود: خوب آقا جان! امتحان هم کردی! امتحان هم کردی!

تاکید قاضی بر نماز شب

علامه سید علی آقا قاضی سفارش های اکیدی بر شاگردان خود داشت که نماز شب را اقامه کنند. علامه طباطبایی می گوید: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم به خاطر قرابت و خویشاوندی به محضر قاضی رفتم، روزی کنار در مدرسه ای ایستاده بودم که قاضی از آن جا عبور می کرد؛ چون به من رسید، دست خود را بر روی شانه من گذاشته و فرمود: «ای فرزند! دنیا می خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می خواهی، نماز شب بخوان»

مواظبت از عدم مزاحمت به خانواده

مرحوم قاضی که اهل تهجد و نماز شب بود آن قدر مواظب اعمال و رفتار خود بود که حتی حاضر نبود عبادت و نمازش برای دیگران و حتی خانواده و فرزندان در راهی مزاحمت ایجاد کند. به همین جهت، در مدرسه قوام حجره‌ای برای این کار گرفته بود.

آیت‌الله سید محمد حسینی همدانی گوید: در سال 1347 قمری که من در مدرسه قوام نجف اشرف بودم، روزی سید علی آقا به مدرسه آمد و از متصدی آن حجره‌ای درخواست کرد، و وی نیز با کمال احترام پذیرفته و حجره‌ای کوچک در طبقه فوقانی در اختیارش گذاشت بعد معلوم شد که قاضی حجره را به عنوان مکان خلوتی برای تهجد و عبادت می‌خواستند. چون تصور می‌کردند تهجد ایشان شب هنگام در خانه، باعث مزاحمت بچه‌ها می‌شد. به همین خاطر، شب‌ها حدود ساعت دوازده - که معمولاً طلبه‌ها برای آمادگی جهت درس‌های فردا به استراحت می‌پرداختند - شب زنده داری قاضی آغاز می‌شد.

تفکر و مکاشفه در وادی السلام نجف

مرحوم قاضی که از تجملات دنیا وارسته بود در نجف اشرف به قبرستان وادی السلام می‌رفت و ساعت‌های طولانی به تفکر و مکاشفه می‌پرداخت تا هر چه بهتر بتواند دل از دنیا کنده و به مشاهده دوست نائل شود.

مرحوم آیت الله محمد تقی آملی - از شاگردان آن بزرگوار - می‌فرماید: من مدت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السلام می‌نشینند، با خود می‌گفتم: «انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آن‌ها پرداخت!» این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آن که از نجف اشرف بر مراجعت به ایران عازم شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر، تردید داشتم.

این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اتاقی که بودم، در تاقچه پائین پای من کتاب بود؛ کتاب‌های علمی و دینی. در وقت

خواب، طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد، با خود گفتم: برخیزم و جای خواب را تغییر دهم یا لزومی ندارد، چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، و این، هتک حرمت کتاب نیست. بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک حرمت نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد، مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم: فرمود: «علیکم السلام! صلاح نیست شما به ایران بروید. و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است.» بی اختیار حول زده گفتم: «آقا! شما از کجا فهمیده‌اید؟» فرمود: «از وادی‌السلام فهمیده‌ام.»

تواضع علامه قاضی

روزی آیت‌الله قاضی با آیت‌الله سید محسن حکیم (مرجع مشهور تقلید) در صحن شریف حیدری در نجف اشرف) به صورت غیر اختیاری با هم ملاقات نمودند. در این وقت، در صحن جنازه‌ای را تشییع می‌کردند، صاحبان میت از مرحوم قاضی درخواست اقامه نماز بر آن میت کرده بودند. مرحوم قاضی، آیت‌الله حکیم را مأمور به خواندن نماز نموده بود، ولی مرحوم حکیم امتناع نموده و اصرار به مقدم نمودن مرحوم قاضی کرده بود. مرحوم قاضی فرموده بود: «چون شما بین مردم مشهورتر از من

هستید، اگر شما اقامه نماز بکنید، مردم زیادی جمع می‌شوند و این، سبب ثواب زیادی برای میت می‌شود.» از این رو، مرحوم آیت الله حکیم بر جنازه نماز خوانده بود.

رسیدگی به محرومین

علامه طهرانی می‌نویسد: یکی از رفقای نجفی ما - که فعلاً از اعلام نجف است - برای من گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهو است، ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آن‌هایی را که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند، بر می‌دارد.

من کاملاً متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد. مرحوم قاضی آن را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و علت ماجرا را جویا شدم. فرمود: من این مرد فروشنده را می‌شناسم؛ فرد بی بضاعت و فقیری است، من گاه گاهی به او مساعدت می‌کنم، و نمی‌خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم، تا اولاً آن عزت و شرف و آبرو از بین برود، و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند مجانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف نشود. و برای ما فرقی ندارد

کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها. و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می‌بندد، به بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.

علاقه علامه قاضی به عید غدیر خم

فرزند علامه قاضی یعنی آقا سید محمد علی می‌گوید: ایشان خودش را برای این روز بزرگ آماده می‌کرد و آن روز بهترین لباس‌هایش را می‌پوشید. ولیمه، شیرینی و میوه تهیه می‌کرد، و از آشنایان، دوستان، قوم و خویش دعوت به عمل می‌آورد و از یکی از آن‌ها می‌خواست تا خطبه رسول اعظم - صلی الله علیه و آله وسلم - را که در روز عید غدیر خم فرموده، با صدای بلند و گیرا قرائت نماید و این خطبه یکی از برجسته‌ترین و بهترین خطبه‌هاست نکته‌های گوناگون و دلنشین و شیرین بسیار ایراد می‌فرمود و ادخال سرور شادی بر دل‌های حاضرین در مجلس عنایت می‌فرموده چه بسا نکته‌های کمیاب که از شعر و نثر که در حفظ داشت، بیان می‌کرد.

گشایش به برکت امام علی.

علامه با این که خود در علوم متبحر و یگانه بود اما گاهی مشکلاتی برایش پیش می‌آمد که با محاسبات دنیوی نمی‌توانست حل نماید. در این گونه موارد، به بارگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پناه می‌برد و از ایشان استعانت می‌کرد. شاگردش آیت الله شیخ حسنعلی نجابت می‌فرمود: آقای قاضی زمانی طالب مطلب خاصی بودند، اما آن چنان که می‌خواستند فتح باب بر ایشان حاصل نمی‌شد. از هر دری وارد می‌شدند، نتیجه نمی‌گرفتند، تا این که برای برآورده شدن آن خواسته، قصیده بلند و بسیار عالی در مدح امیر المومنین علیه‌السلام انشاء فرمودند و به تمام معنا در آن مطلب خاص که می‌خواستند، فتح باب بر ایشان رخ داد.

امام زمان. هنگام ظهور به اصحاب خاص خود چه می‌فرماید؟

علامه طباطبایی می‌فرمود: مرحوم استاد ما قاضی می‌فرمودند که: «(حضرت در موقع ظهور) به اصحابش مطلبی می‌گویند که همه آن‌ها در اقطار عالم متفرق و منتشر می‌گردند، و چون همه آن‌ها دارای طی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می‌کنند، و می‌فهمند که غیر از

آن حضرت، کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهی و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه‌های اسرار الهی و صاحب الامر نیست. در این حال، همه به مکه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند. مرحوم قاضی می‌فرمود: من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آن‌ها می‌فرماید و همه از دور آن حضرت متفرق می‌شوند، چیست»

زننده ماندن فرزند علامه طباطبایی با سفارش علامه قاضی

علامه طباطبایی می‌فرمود: من و همسر من از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بودیم؛ او در نجف برای صله رحم و تفقد از حال ما، به منزل ما می‌آمد. ما کراراً صاحب فرزند شده بودیم، ولی همگی در همان دوران کوچکی فوت کرده بودند، روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسر من حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم؛ موقع خداحافظی به همسر من گفتم: دختر عمو! این بار این فرزند تو می‌ماند، و او پسر است و آسیبی به او نمی‌رسد، و نام او «عبدالباقی» است.

من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم؛ خدا به ما پسری لطف کرد و بر خلاف کودکان قبلی، باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را «عبدالباقی» گذاریم.

سفارش علامه قاضی به امام خمینی(ره)

آیت الله شیخ عباس قوچانی می‌گوید: در نجف اشرف با قاضی جلساتی داشتیم و غالباً افراد با هماهنگی وارد جلسه می‌شدند و همدیگر را هم می‌شناختیم. در یک جلسه، ناگهان سید جوانی وارد شد، استاد بحث را قطع کرده و احترام زیادی به سید جوان نمودند و به او گفتند: «آقا سید روح الله! در مقابل سلطان جور و دولت ظالم باید ایستاد، باید مقاومت کرد، باید با جهل مبارزه کرد.»

این در حالی بود که از انقلاب خبری نبود. ما خیلی تعجب کردیم؛ ولی بعد از سالهای زیاد و پس از انقلاب فهمیدیم که قاضی در آن روز از چه جهت آن حرف‌ها را زد و نسبت به امام احترام کرد.

آثار و تالیفات

علامه قاضی، بیشتر عمر شریفش را صرف تربیت و رشد خود و شاگردان قرار داد اما از مرحوم قاضی آثار مکتوبی نیز وجود داشت. ایشان بخشی از قرآن را تفسیر نموده و تالیفاتی نیز در فقه و اصول داشته که اکثر آن‌ها از بین رفته است و آن چه باقی مانده، تعلیق‌های بر کتاب ارشاد مفید است. وی این کتاب را در 21 سالگی تصحیح

کرده و در 17 ربیع المولود 1308 آماده چاپ شده است. استاد در این تعلیقه، شرح حال شیخ مفید را نگاشته است. از دیگر آثار بر جای مانده وی، اشعاری است که به مناسبت‌های مختلف سروده است؛ مثل غدیریه، شعر در مدح وادی السلام، و شعری در مورد نجف اشرف. نامه‌ها و دستورالعمل‌های عرفانی نیز از دیگر آثار استاد است که مرحوم قاضی به سید حسن الهی برادر علامه طباطبایی، شیخ ابراهیم و نوشته است.

برخی توصیه‌ها و دستورالعمل‌ها از علامه قاضی

1. مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله بهجت از ایشان نقل می‌کنند که می‌فرمود: اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرا لعن کند.
 2. اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست، و تعجب از کسی است که می‌خواهد به کمال دست یابد و در حالی که برای نماز شب قیام نمی‌کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب.
- همچنین به علامه طباطبایی فرموده بود: «ای فرزندان! دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان»

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 43

3. محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است. 4. هر حقی که برگردنت باشد تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست.

5. آقای قاضی به همه توصیه می کردند که اگر قبری از امام زادگان یا علما و بزرگان در اطرافتان یا شهرتان است حتماً بروید.

6. علامه قاضی می فرماید: اگر کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه، نصف عمر خود را در جست و جو و تفحص بگذراند تا آن استاد را پیدا کند، ارزش دارد و کسی که به استاد کامل رسید، نصف راه را طی کرده است.

وصیت نامه مرحوم قاضی

مرحوم قاضی در وصیت نامه خودشان - که در دوازده صفر 1365 نوشته است - به دو فصل اشاره نموده؛ که یک فصل آن در امور دنیا و دیگری در امور آخرت است. قسمتی از وصیت نامه را به عنوان تبرک می آوریم:

و فصل دوم در امور آخرت و عمده آن‌ها، توحید است. خدای تعالی می‌فرماید: «ان الله لا یغفر أن یشرک و یشرک و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» همانا خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و جز آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد. و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی‌آید و از اولادهای بنده کسی را تا حال مستعد تعلیم آن ندیده‌ام

اما وصیت‌های دیگر، عمده آن‌ها نماز است، نماز را بازاری نکنید؛ اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع! اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می‌ماند، و تسبیحه صدیقه کبری – علیهاالسلام – و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود

و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهدا علیه‌السلام مسامحه ننمایید. و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیر هما به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی‌شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.

دیگر آنکه، گرچه این حرف‌ها آهن سرد کوبیدن است، ولی بنده لازم است بگویم؛ اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، ترک خدعه و

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 45

حیله، تقدم در سلام، و نیکویی کردن با هر بر و فاجر، مگر در جایی که خدا نهی کرده این‌ها را که عرض کردم و امثال این‌ها را مواظبت نمایید!

الله الله که دل هیچ کس را نرنجاند.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی‌باشد.

رحلت و وصال

آیت الله علامه میرزا علی آقا قاضی پس از سال‌ها تدریس معارف بلند اسلامی و تربیت شاگردان الهی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع المولود سال 1366 مطابق هفتم بهمن ماه 1325 در نجف اشرف وفات کرد و در وادی الاسلام نزد پدر خود دفن شد. مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک روز بوده است.

ایشان در سال‌های آخر عمر عطش و بی‌تابی، جسم و روحش را با هم می‌سوزاند و او مرتب آب می‌خواهد و می‌گوید: «در سینه‌ام آتش است ساکت نمی‌شود»

و دائم با خود تکرار می‌کند:

گفت من مستسقی‌ام آبم گر چه می‌دانم که هم آبم

لحظات احتضار سخت‌ترین لحظات برای زمین و زیباترین لحظات برای عارف است.

آیت‌الله کشمیری می‌فرمودند: هنگام احتضار، خودش با اشاره به بدن خود می‌فرمود: «این دارد می‌رود» و هنگام غسل مشاهده شد که صورتش باز و لبانش خندان بود.

آیت‌الله کشمیری فرمود: «بعد از وفاتش خواستم بفهمم مقام ایشان چقدر است، در رؤیا دیدم از قبر آقای قاضی تا به آسمان نور کشیده شده است، فهمیدم خیلی مقام والایی دارد»

ماجرای خواندنی شب رحلت علامه سید علی آقا قاضی

سید عبدالحسین قاضی نوه ایشان جریان شب رحلت آقای قاضی را این طور بیان می‌کند: «ایشان مدتی بیمار بودند. یک شب به پدرم که در آن زمان 20 ساله بودند می‌گویند که امشب نخواب و بیدار باش.

پدرم هم متوجه نمی‌شود که جریان چیست. ایشان نقل می‌کند که ساعتی از نیمه شب آقای قاضی او را صدا می‌زنند و رو به قبله دراز می‌کشند و می‌گویند من در حال مرگ هستم و به او سفارش می‌کنند که همسر و بچه‌های دیگرشان را بیدار نکند و تا صبح بالای سرشان بنشیند و قرآن بخواند.

پدرم می‌گوید علی رغم این که اگر کسی بداند که پدرش در حال مرگ است و هیچ نگوید، سخت است، اما من این

موضوع را با کمال آرامش پذیرفتم و به کسی هیچ نگفتم و پیش او نشستم. آقای قاضی به من فرمودند که دارم راحت می‌شوم و این راحتی از طرف پاهایم شروع شده و به طرف بالا می‌آید.

سپس فرمودند فقط قلبم درد می‌کند بعد فرمودند که رویم را بپوشان، من هم روی صورتشان را پوشاندم و ایشان از دنیا رفتند.

من بدون هیچ دغدغه و اضطراب تا صبح پیش ایشان نشستم و قرآن خواندم تا آن که هنگام اذان صبح شد و خانواده آمدند و پرسیدند که جریان چیست و من هم گفتم که پدر فوت شده است و فریاد و سر و صدا از اهل خانه بلند شد و در آن لحظه تازه متوجه تصرف او شدم و فهمیدم چه اتفاقی افتاده است و از مرگ پدرم بسیار متأثر شدم.»

او که عمری با عشق و سرسپردگی به مولایش امام حسین علیه السلام سر کرده، غریب نیست اگر حضرتش، کریمانه، خود کسی را سراغش بفرستد تا کارهای دفن و کفن او را بجا آورد. آقا یحیی هرگز آقای قاضی را نمی‌شناخته ولی از طرف امام حسین علیه السلام در حالت خواب یا مکاشفه برای این امر مأموریت پیدا می‌کند و تمام کارهای کفن و دفن ایشان را انجام می‌دهد.

آیت‌الله بهجت می‌فرمودند: «شب قبل از وفات آقای قاضی، کسی خواب دیده بود که تابوتی را می‌برند که رویش نوشته شده بود «توفی ولیّ الله» فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است.»

رحلت

به هر حال، میرزا علی آقا قاضی پس از سال‌ها تدریس معارف بلند اسلامی و تربیت شاگردان الهی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع المولود سال 1366 مطابق هفتم بهمن ماه در نجف اشرف وفات کرد و در وادی الاسلام نزد پدر خود دفن شد. مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک روز بوده است. ایشان در سال‌های آخر عمر عطش و بی‌تابی، جسم و روحش را با هم می‌سوزاند و او مرتب آب می‌خواهد و می‌گوید: «در سینه‌ام آتش است ساکت نمی‌شود.»

و دائم با خود تکرار می‌کند:

گفت من مستسقی‌ام آبم گر چه می‌دانم که هم آبم

طبیبتش به وی می‌گوید: «آقا من طبیب شما هستم، به شما می‌گویم در این ماه رمضان روزی 2-3 لیوان آب بخورید.» و او که می‌داند این آب آن آتش را خاموش

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 49

نمی‌کند تا آخر روزه‌هایش را کامل می‌گیرد و می‌گوید:
«رها کن تا که چون ماهی گدازان غمش باشم»



تناثر نجوم در رحلت ایشان

مرحوم علامه آقا سید عبدالعزیز طباطبائی یزدی نقل نمود که از استاد مرحوم آیت الله العظمی خوئی شنیدم که فرمود: «در ایام وفات استاد اخلاق آقا سید علی قاضی تبریزی تناثر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود. مرحوم طباطبائی یزدی نقل کرد که ما گفتیم: این اصلاً محال است که ستاره‌ها به خاطر کسی ریزش کنند و سقوط نمایند ولی استادمان آقای خوئی تأکید نمود، شما انکار کنید من که خودم این واقعه شگفت انگیز را با

50 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

چشمان خود دیدم و نمی‌توانم چیزی را که در پیش من
یقینی است، انکار نمایم.»⁽¹⁾



مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین
شرعیه با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در
نمازها و اخلاص در افعال، به طریق خاصی دستورات
اخلاقی می‌دادند؛ و دل‌های آنان را آماده برای پذیرش
الهامات عالم غیب می‌نمودند.

خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند،
و بعضی از شب‌ها را به تنهائی در آن حجرات بیتوته
می‌کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می‌کردند بعضی
از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته
کنند. و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت
قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد؛ و
صورت زیبایی را دیدید؛ و یا بعضی از جهات دیگر عالم

1. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920604000701>

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی □ 51

غیب را مشاهده کردید، توجّه ننمائید؛ و دنبال عمل خود
باشید!

استاد علامه می فرمودند: روزی من در مسجد کوفه
نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریه بهشتی
از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست
داشت و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه
می نمود. همینکه خواستم به او توجّه کنی ناگهان یاد حرف
استاد افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجّه نکردم. آن حوریه
برخاست و از طرف چپ من آمد، و آن جام را به من
تعارف کرد؛ من نیز توجّه ننمودم و روی خود را
برگرداندم؛ آن حوریه رنجیده شد و رفت. و من تا به حال
هر وقت آن منظره به یاد می افتد از رنجش آن حوریه
متأثر می شوم.⁽¹⁾

کمالات استاد، مرحوم قاضی رحمه الله علیه

مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود. اهل
نجف و بالخصوص اهل علم از او داستانهای دارند. در نهایت
تهیدستی زندگی می نمود با عائله سنگین، و چنان غرق

توکل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله به‌قدر ذره‌ای او را از مسیر خارج نمی‌کرد.

یکی از رفقای نجفی ما که فعلاً از اعلام نجف است برای من می‌گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی به‌عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهاییکه دارای برگهای خشن و بزرگ هستند بر می‌دارد.

من کاملاً متوجّه بودم؛ تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد، و مرحوم قاضی آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آنوقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مُسنّ و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما به‌عکس همه، چرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟!

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان من! این مرد فروشنده، شخص بی‌بضاعت و فقیری است، و من گاهیگاهی به او مساعدت می‌کنم؛ و نمی‌خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم تا اولاً آن عزّت و شرفِ آبرو از بین برود؛ و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن؛ و در کسب هم ضعیف شود.

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 53

و برای ما فرقی ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می‌بندد به بیرون خواهد ریخت لذا برای عدم تضرّر او مبادرت بخردن کردم.⁽¹⁾

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می‌فرمود: وقتی که اولین بار خدمت ایشان مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه‌ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمی‌دانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت بازشدنی نیست.

آیت الله کشمیری (ره) می‌فرمودند: ایشان سجده‌های طولانی داشت و معمولاً قبل از خواب مسبحات "راتلاوت" می‌فرمود. (سوره‌های حدید-حشر-صف-جمعه-تغابن و اعلی). ایشان به همه قرائت این ذکر را توصیه می‌فرمودند: "استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جورى و اسرافى على نفسى و اتوب اليه

به فرزندشان فرموده بودند: اول روخوانی قرآن می‌فرمودند قرآن را خوب و صحیح بخوان دوم مطالعه دوره تاریخ اسلام بعد می‌فرمودند برو نماز شب بخوان. مرحوم قاضی (ره) درنامه‌ای به شیخ علی محمد بروجردی (ره) فرموده بودند: " دستور العمل قرآن کریم است. آن قرّة العیون مخلصین را همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن، قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر خصوصاً! در بطون لیالی در دل شب) ". " اما نماز شب: پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست و تعجب می‌کنم از کسی که می‌خواهد به کمال دست یابد درحالی‌که برای نماز شب قیام نمی‌کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب. "

سید هاشم حداد (ره) وصی باطنی آیت‌الله قاضی (ره) می‌فرمودند: به ما دستور داده بودند که در میان شب چون برای نماز شب برمی‌خیزید چیز مختصری تناول کنید مثل چای داغ یا دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری که بدن شما را از کسالت بیرون بیاورد و نشاط برای عبادت داشته باشید. آری، مرحوم قاضی (ره) چهل سال درب‌ها به

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 55

رویش بسته بود. اما در همه این سال‌ها از میزان حب، آتش، وله و شوقش چیزی کم نمی‌شد که هر روز اضافه تر می‌شد.

علامه طهرانی (ره) می‌فرمودند: به شاگردان خود دستور می‌دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: " اللهم ارزقنی حبک و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی الی حبک واجعل حبک احب الاشیاء الیک

ایشان نماز اول وقت را عامل صعود و تعالی می‌دانست. حدیث عنوان بصری را برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های مادی و طبعی و شهوی و غضبی به مریدانش دستور داده بود. بر حفظ اسرار الهی و کتمان توصیه می‌فرمود. دعای احتجاب را برای هنگام خواب دستور می‌دادند. برای تقویت حافظه آیت الکرسی و معوذتین را سفارش می‌فرمودند. در هنگام اضطراب و ناراحتی روحی می‌فرمود که این‌ها را بخوانید: لا اله وحده لا شریک له له الحمد و له الملك وهو علی کلشیء قدير. اعوذ بالله من همزات الشیاطین واعوذ بک ربی من ان یحضرین ان الله هو السميع العليم می‌فرمودند: همیشه در یک مسجد نماز نخوانید. به مساجد دیگر هم بروید. هر جا دیدید حال بهتری

داشتید آنجا نماز بخوانید وگرنه تغییر دهید. توقف بی مورد است. باید دائماً دنبال حال بود و منتقل شد

شب قبل از عروجش کسی خواب دیده بود که تابوتی می‌برند و بر رویش نوشته: "توفی ولی الله کاش مجاز به معنی کردنش بودم. او ولی خدا بود که در رحلتش ستاره‌ها برایش دق مرگ شدند و تتاثر نجوم رخ داد. مرحوم کشمیری (ره) می‌فرمود: در عالم رؤیا دیدم که از قبرشان تا آسمان نوری کشیده شده است. سید عبدالحسین قاضی نوه آقا می‌گفت: یک شبی به پدرم که آن زمان ۲۰ سال داشت فرمودند: امشب نخواب و بیدارباش. پدرم متوجه نمی‌شود. شب او را صدا می‌زنند و رو به قبله دراز می‌کشند و می‌فرمایند: من در حال مرگ هستم. کسی را بیدار نکن و قرآن بخوان. پدرم بدون عکس‌العملی تا صبح قرآن می‌خواند که فرمودند: دارم راحت می‌شوم و این راحتی از پاهایم شروع شده و به‌طرف بالا می‌آید. فقط قلبم درد می‌کند. فرمودند: رویم را بپوشان و از دنیا رقتند. پدرم تا آخر برایشان قرآن می‌خواندند. اذان صبح که می‌شود تازه پدرم به خودش می‌آید و متوجه قضیه شده و بقیه را خبر می‌کنند. او برای تمام آن ساعات آخر در فرزندش تصرف کرده بود. در زمان غسلش لبخند می‌زد. او مدت‌ها بیمار

بود. بیماری استسقاء داشت. یعنی عطش داشت. همیشه یخ در کنار خودش قرار می‌داد. تشنه بود و از درون گرمی گرفت. او این تشنگی را تا سرای وادی السلامی اش همراه داشت. وادی السلام اسرارآمیزش. وادی السلام وادی الصفايش. وادی السلام ملکات روحانی اش. وادی السلام لب تشنگی هایش. عطش دیدن یار داشت. مثل جدش حسین (ع). این تشنگی از زیارت‌های ظهرهای داغ نجف به وجود آمده بود. نجف شهر علی (ع) ...

سید علی قاضی (ره) بعد از وفات همسر اولش چندبار ازدواج کرد. ۱۰ پسر و ۱۵ دختر داشت. همسرانش بسیار باهم خوب بودند. منزلهایشان جدا بود. با آنکه اکثراً کم سواد بودند اما روابط حسنه داشتند آن هم با آن فقر و سختی زندگی. خودشان می‌فرمودند: امتحان و ابتلای من در این دنیا با فقر است. این سخن رسول الله (ص) را چندبار شنیده‌اید که فرموده‌اند: الفقر فخری شاکردانش هم همین سیره را فراگرفته بودند. فتح باب مرحوم قاضی (ره) به واسطه کعبه اولیا قمرینی هاشم (ع) بود. خودش مجالس روضه می‌گرفت و کفش‌ها را جفت می‌کرد. می‌فرمود: می‌خواهم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) ببیند که خدمتش را می‌کنم. مسجد سهله و کوفه میعادگاه‌های همیشگی اش بودند.

به غسل جمعه خیلی اهمیت می‌داد. کم خواب و خوراک بود. وقتی در مسجد کربلایش نماز می‌خواند سیدهاشم حداد برایش اذان می‌گفت. سید هاشم حداد؛ حداد و ما ادرئک مالحداد... او حداد را تربیت کرد و او بود که می‌شناختش. سیدهاشم مثل سنی‌ها در توحید متعصب است. این را آیت الله قاضی (ره) می‌فرمود. بی دلیل نبود که آیت الله بهجت (ره) می‌فرمودند: سید هاشم حداد (ره) سر الله است. مرحوم قاضی (ره) سفرهایی هم داشتند. این‌ها به غیر از طی الارضهایی است که داشته و انکار می‌کرده. از مشهدالرضا (ع) و شهرری و تهران گرفته تا زیارت مزارمولانا در قونیه. خودشان می‌فرمودند: از خدا خواسته‌ام تا دستم در عالم برزخ هم باز باشد. این بعد از زمانی است که ملکه مجرد حاصل شده است. جلسه‌های طولانی و چندساعت و روزه اش از عجایب است. شاگردان مراقب بودند تا کسی مزاحمش نشود و به او دست نزنند (بسیارمهم) صبح‌ها که دعا می‌خواند و گریه می‌کرد، بدون اینکه برگردد و بچه‌ها را در پشت سرش ببیند امرونی می‌کرد و تذکر می‌داد. سیدمحمدحسن قاضی می‌گفت: شبی دیدم صدای گریه آقا بلند است. رفتم و دیدم دارند این جمله را تکرار می‌کنند "اللهم ارنی الطلعه الرشیده" می‌فرمود: من میدانم جمله‌ای که

حضرت حجت (ع) به اصحابش میگوید آنها در زمین پخش می‌شوند چیست. این همان جمله ایست که امام صادق (ع) فرموده‌اند: من میدانم سیدعلی قاضی عالم بود. بر علوم اسلامی تسلط داشت. اما می‌فرمود: هیچ علمی علم الاسماء نمی‌شود. همان علمی که الممیت ش مار را بر زمین خشکاند. در همه ساعات بر شاگردانش احاطه داشت. حتی وقتی که محمدتقی آملی دستور تشریف گرفت و ترسید، حتی وقتی سیدحسن مسقطی جلای وطن کرد و در غربت از دنیا رفت، حتی وقتی علامه طباطبائی به تبریز برگشت. آن زمانیکه سید حسن الهی برایش نامه می‌نوشت و او جواب می‌داد، زمانیکه آیت الله بهجت بعد از امر پدر ترک جلسات او کرد و به ایران بازگشت، در سالهاییکه شیخ عباس قوچانی غریب ماند و وعده استاد محقق شد. شیخ علی قسام / آیت الله کشمیری شیخ علی محمد بروجرودی علامه مظفر سید احمد کربلایی کشمیری که به قول خود مرحوم قاضی (ره) سوخته شاگردانم همین سید احمد کشمیری است. / شهید دستغیب علامه مصطفوی که در حرم مولای متقیان (ع) بهسوی قاضی (ره) کشیده شد دامادش میرزا ابراهیم شریفی زابلی مرحوم نجابت شیرازی علامه لاهیجی سید احمد فهری سیدعباس کاشانی سید

محمد حسین همدانی شیخ موسی دبستانی و خیلی از علما و مراجع بنام او بر همه کس و همه چیز احاطه داشت. او ولی الله بود. سید علی قاضی کامل مکمل بود. جالب اینکه جایی فرموده: من همه چیزی را حتی به شاگردانم هم نداده‌ام. همین است که هرکدام در مسیر ویژه‌ای قدم برداشتند. گوشه‌هایی از مقامات آیت الله قاضی (ره) را فقط باید در کلام اولیا و علما دید:

حضرت امام در باره آیت الله قاضی فرمود: قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید.

ایشان جانش را بر سر خداپرستی گذاشت. اصلاً جانش را برای توحید داد. او داخل حساب نیست و فوق حساب است سیدجمال الدین گلپایگانی)

آقا شیخ مرتضی طالقانی به من سفارش کرد که به آقای قاضی متوسل شوم و از ایشان استفاده ببرم آیت الله کشمیری)

انسان کاملی که موفق به خدمتش شدم و از انفاس قدسیه او بهره‌ها بردم جناب حاج سید علی آقای قاضی طباطبایی تبریزی (ره) بود. (آیت الله آملی)

قاضی را باید دید با حرف نمی‌شود توصیف کرد (سیدعباس کاشانی)

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 61

آقای قاضی توحید مجسم بودند. فانی در توحید بودند
(میرزا علی اکبر مرندي)

افرادی که با او معاشرت داشتند او را اعجوبه زمان که
دارای کشف و کرامات فراوان بوده توصیف می‌کنند شیخ
(جعفر سبحانی)

حکایاتی از ایشان نقل می‌کردند که انسان به عظمت
عالم انسانی پی می‌برد (علامه حسن زاده). آیت الله قاضی
(ره) به مراقبه صغری و کبری و محاسبه و معاقبه نفس به
آنچه شایسته و لازم است دستور می‌دادند. بر قرائت زیارت
جامعه کبیره در روزهای جمعه و دعای فرج در نماز وتر
بلکه در هر روز و در همه ادعیه توصیه می‌کردند. بر
قرائت کلام الله، زیارت مؤمنین و قبور گذشتگان، تسبیحات
بی بی فاطمه زهرا (س) بسیار تاکید می‌کردند. با همه این
مقامات امامت جماعت را به اصرار شاگردانش هم
نمی‌پذیرفت معمولاً آیت الله مرندي یا علامه طباطبائی یا
آیت الله بهجت در نبودشان امام می‌شدند) از مقامات
اجتماعی دوری می‌کرد. به شاگردانش شاگرد نمی‌گفت و
پشت سر آنها راه می‌رفت. علیرغم اتهام صوفی گری و
حتی ارادت سلسله‌های صوفیه به ایشان، تصوف امثال
فرقه‌های درویش را قبول نداشت و طرد می‌کرد و ایراد

می‌گرفت. می‌دانید وقتی بچه‌ها به او آیت‌الله می‌گفتند چه می‌فرمود؟ نه، نه، من آیت‌الله نیستم. من هیچی نیستم دخترش می‌گفت: خودش را هیچی نمی‌دانست. آری چنین کسی از خودش هم پنهان می‌شود و خدا را می‌بیند و بس. درباره داشتن استاد می‌فرمود: " اہم از آنچه در این راه لازم است استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الہیہ رسیدہ و انسان کامل است و استادی کہ علاوہ بر سیر الی اللہ، سہ سفر دیگر را طی نمودہ و گردش و تماشای او در عالم خلق، بالحق باشد. " او سیر من الحق الی الخلق داشت و مرشد اہل معنا بود. با این حال می‌فرمود: من لنگہ کفش انسان‌های کامل نمی‌شوم. امام زمانش را می‌گفت.

آیت‌الله حسن زاده آملی می‌فرمود: با کمی کشیک نفس ببینید انسان به چه جاهایی می‌رسد.⁽¹⁾

آیت‌الله قاضی طی سہ دورہ، اخلاق و عرفان اسلامی را با کلام نافذ و عمل صالح خویش تدریس فرمودند و در ہر دورہ شاگردانی پرورش دادند کہ ہر کدام از بزرگان وادی عرفان و اخلاق محسوب می‌شوند؛ و البتہ فقط نام

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 63

تعدادی از آنها بر ما معلوم است. این مطلب گزیده از نصایحی چند از ایشان به شاگردان خود می‌باشد.

سفارشات آیت الله قاضی

نماز

شما را سفارش می‌کنم به اینکه نمازهایتان را در بهترین و با فضیلت‌ترین اوقات آنها به جا بیاورید و آن نمازها با نوافل، 51 رکعت است؛ پس اگر نتوانستید، 44 رکعت بخوانید و اگر مشغله‌های دنیوی نگذاشت آنها را به جا آورید، حداقل نماز توابع را بخوانید. نماز اهل انابه و توبه هشت رکعت هنگام زوال است.

مرحوم علامه طباطبائی و آیت الله بهجت از ایشان نقل می‌کنند که می‌فرمودند: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرا لعن کند.»

مرحوم آقای سید هاشم رضوی هندی می‌فرمایند: روزی یکی را به محضر آقای قاضی آوردند که مثلاً آقا دستش را بگیرد و راهنمایی‌اش کند. مرحوم آقای قاضی فرموده بودند: «به این آقا بگویید که نماز را در اول وقت بخواند.» بعد معلوم شد که آن آقا وسواس در عبادات داشته و نماز را تا آخر وقت به تأخیر می‌انداخته است.

اما وصیت‌های دیگر، عمده آن‌ها نماز است. می‌فرمودند نماز را بازاری نکنید اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع. اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می‌ماند و تسبیح صدیقه کبری سلام الله علیها که از ذکر کبیر به شمار می‌آید و آیت الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود.

دعا در قنوت نماز

آقای قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: «اللهم ارزقنی حبّک و حبّ ما تحبه، و حبّ من یحبّک، والعمل الذی یبلغنی إلی حبّک واجعل حبّک احبّ الاشیاء إلی.»

قرآن

آیت الله نجابت می‌فرمودند: آیت الله میرزا علی قاضی به مرحوم آیت الله شیخ علی محمد بروجردی از شاگردان برجسته آقای قاضی) فرموده بودند که: «هیچ گاه از قرآن جدا مشو و ایشان تا آخر عمر بر این سفارش آقای قاضی وفادار و پایبند بود. هر وقت از کارهای ضروری و روزمره فارغ می‌شد، قرآن می‌خواند و با قرآن بود.»

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی □ 65

آقای سید محمد حسن قاضی می‌فرمایند: «چند سفارش ایشان عبارت است از: اول روخوانی قرآن. می‌فرمودند قرآن را خوب و صحیح بخوانید. توصیه دیگر ایشان راجع به دوره تاریخ اسلام بود. می‌فرمودند یک دوره تاریخ اسلام را از ولادت حضرت پیغمبر (ص) تا 255 هـ. ق یا 260 هـ. ق بخوانید. و بعد از عمل به این‌ها می‌فرمودند برو نماز شب بخوان!»

آیت الله قاضی در نامه‌ای به آیت الله طباطبایی می‌فرمودند: «دستور العمل، قرآن کریم است؛ فیه دواء کل دواء و شفاء کل عله و دوا کل غله علماً و عملاً و حالاً. آن قره العیون مخلصین را همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر، خصوص در بطون لیالی...»

و نیز: «بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب با صدای زیبا و غم انگیز، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان است. تلاوت قرآن کمتر از یک جزء نباشد.»

نماز شب

«اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست، و تعجب از کسی است که می‌خواهد به کمال

دست یابد و در حالی که برای نماز شب قیام نمی‌کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب.»

علامه طباطبایی می‌فرمودند: «چون در نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی گاه گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آن جا عبور می‌کردند. چون به من رسیدند، دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!»

توسل به ائمه اطهار.

آیت‌الله سید علی آقا قاضی در یکی از نامه‌هایش چنین مرقوم فرمودند: «... و تمام طرق توسل به ائمه اطهار (ع) و توجه تام به مبدأ است. چونکه صد آمد، نود هم پیش ما است. با درویش و طریق آن‌ها کاری نداریم. طریقه، طریقه علما و فقها است، با صدق و صفا.»

توسل به حضرت سیدالشهدا (ع)

محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.

دعا برای فرج امام زمان (ع)

از آن چیزها که بسیار لازم و با اهمیت است دعا برای فرج حضرت حجت - صلوات الله علیه - در قنوت نماز وتر است بلکه در هر روز و در همه دعاها.

رفع گرفتاری

علامه لاهیجانی انصاری روزی از ایشان پرسیدند که در مواقع اضطرار و گرفتاری چه در امور دنیوی و یا در امور اخروی و بن بست کارها به چه ذکر مشغول شویم تا گشایش یابد؟ در جواب فرمودند: «پس از 5 بار صلوات و قرائت آیه الكرسی در دل خود بدون آوردن به زبان بسیار بگو:

«اللهم اجعلنی فی درعک الحصینة الّتی تجعل فیها من تشاء: بار پروردگارا! مرا در حصن و پناهگاه خود و در

جوشن و زره محکمت قرار بده که در آن هر کس را که
بخواهی قرار می‌دهی تا گشایش یابد.»

دعای کمیل و زیارت جامعه

آقای سید محمد حسن قاضی می‌فرماید: «ایشان
خصوصاً سفارش می‌کردند که دعای کمیل را در شب‌های
جمعه بخوانید و خواندن زیارت جامعه در اواخر مفاتیح
الجنان مذکور است) را در روزهای جمعه تأکید داشتند.»

توصیه به توبه و استغفار

برادران عزیزم! - خداوند متعال شما را برای طاعتش
موفق نماید - هشیار باشید که به ماههای حرام وارد شده‌ایم،
پس چه بزرگ است و تمام نعمت‌های باری تعالی بر ما؛
پس قبل از هر چیز بر ما واجب و لازم است که توبه
نمائی‌ام با شرائط لازم و نمازهای ویژه، سپس از گناهان
کبیره و صغیره به قدر توان دوری نماییم.

پس شب جمعه - یا روز شنبه - نماز توبه بخوانید - شب
جمعه یا روز آن - سپس روز یکشنبه از روز دوم ماه اعاده
کنید آن را. سپس ملازم باشید به مراقبه صغری و کبری و
محاسبه و معاقبه نفس به آنچه که شایسته و لازم است.
[منظور از مراقبه صغری، محاسبه نفس است از جهت

صدور گناه و خطا حتی ترک مستحبات و ارتکاب مکروهات و مراقبه کبری، دوام ذکر و توجه و عدم غفلت در حد امکان]. پس همانا در آن یادآوری برای کسی است که اراده دارد متذکر شود یا از خدا بترسد. سپس به دل‌هایتان توجه نمائید و مرض‌هایی که در اثر گناه است مداوا کنید و به وسیله استغفار، عیب‌های بزرگتان را کوچک و کم نمائید.

«مرحوم قاضی به همه سفارش می‌کردند این ذکر را قرائت کنند: استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جوری و اِسرافی علی نفسی و اُتوب اِلیه: از خداوند که معبودی جز او نیست به خاطر تمامی ظلم‌ها و گناهانم و ستمی که بر خود روا داشته‌ام طلب بخشش می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.»

برآورده شدن حاجت

«مرحوم قاضی قرائت دعای زیر دعای سریع الاجابه، مفاتیح الجنان را به مدت چهل شب، هر شب یک تا صد بار برای برآورده شدن حاجت سالکان درگاه الهی مفید می‌دانستند: اِلهی کیف اُدعوک و انا انا و کیف اُقطع رجایی منك و انت انت؟ اِلهی اذا لم اُسئلك فتعطين فمن ذا الذی اُدعوه فیعطينی؟ اِلهی اذا لم اُدعک فستجیب لی، فمن ذا الذی

أدعوه فيستجيب لي؟ إلهي إذا لم أتضرع إليك فترحمني فمن ذا الذي أتضرع إليه فيرحمني؟ إلهي فكما فلقت البحر لموسى و نجّيته أسئلك أن تصلي على محمد و آل محمد و إن تتجيني مما أنا فيه و تفرج عني فرجا عاجلا غير أجل بفضلک و رحمتک يا أرحم الراحمين.»

دعای یا من احتجب...

«آقای سید هاشم حداد در موقع خوابیدن دعای «اللهم یا من إحتجب بشعاع نوره...» را قرائت می‌کردند و چه بسا می‌شد که در قنوت نماز می‌خواندند. و چون از بعضی از شاگردان دیگر مرحوم قاضی شنیده شده است، معلوم می‌شود اصلش از مرحوم قاضی بوده است.

این دعا با مختصر اختلافی در لفظ، در «مهج الدعوات» ص 108 مرحوم سید بن طاووس موجود است که آن را از محمد ابن حنیفه از رسول خدا (ص) روایت نموده است و برای آن آثار و خواص عجیبی را نقل کرده است. «

تقویت حافظه

آن مرحوم برای تقویت حافظه، خواندن آیت الکرسی و معوذتین دو سوره مبارکه ناس و فلق را سفارش می‌فرمودند.

مدد از روح بزرگان

«آقای قاضی ره) به همه توصیه می‌کردند که: اگر قبری از امام زادگان یا علما و بزرگان در اطرافتان یا شهرتان است حتماً بروید.»

عمل به دانسته‌ها

برو آنچه از نیکی که می‌دانی درست عمل کن؛ در نهایت دقت و سعی، بدان که تو عارف خواهی بود.

کلید سعادت دنیا و آخرت

سید علی آقا قاضی در یکی دیگر از نامه‌هایش چنین می‌نگارد: «بسم الله الرحمن الرحيم، بعد حمدالله جل شأنه و الصلاة والسلام علی رسولہ و آلہ؛ حضرت آقا! تمام این خرابی‌ها که از جمله است وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است؛ و غفلت کمتر مرتبه‌اش، غفلت از اوامر الهیه است و مراتب دیگر دارد که به آن‌ها إن شاء الله نمی‌رسید و سبب تمام غفلات، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا؛ پس اگر می‌خواهید از جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید دائماً در فکر مرگ و استعداد لقاء الله تعالی باشید و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت دنیا و

72 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

آخرت؛ پس فکر و ملاحظه نمائید چه چیز شما را از او مانع و مشغول می‌کند؛!

و به جهت تسهیل این معنی چند چیز دیگر به سر کار بنویسد بلکه از آن‌ها استعانتی بجوئ:

اول - بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرائض خمس و سائر فرائض در احسن اوقات؛
و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیشتر گردد؛

و تسبیح صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - بعد از هر نماز؛

و خواندن آیه الکرسی - کذلک -؛

و سجده شکر و خواندن سوره «یس» بعد از نماز صبح؛
و «واقع» در شب‌ها؛

و مواظبت بر نوافل لیلیه؛

و قرائت مسبّحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و
ایضاً بعد از صلاة عصر؛

و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الحمد و له الملك و هو علی کل شیء قدیر، أعوذ بالله

آیت الله سید علی قاضی طباطبائی □ 73

من همزات الشیاطین و أعوذ بک ربی أن یحضرون إن الله هو السميع العليم.»

مدتی به این مداومت نمائید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید إن شاء الله تعالی.⁽¹⁾

در احوال آیت الله سید علی قاضی نوشته اند: کثرت سجده و انقطاع او به گونه ای بود که گاهی شاگردان خدمتشان می رسیدند و او آن قدر در سجده بود که آن ها ناامید شده و برمی گشتند.

آیه الله نجابت به نقل از ایشان گفته است: " فقر و بی پولی و اولاد زیاد همواره به من فشار می آورد اما هنگامی که سر نماز می ایستم خداوند تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به بنده می فهماند که قریب به یک ساعت نماز طول می کشد و پس از نماز فکر می کنم این لذت عبودیت در نشئه بعدی به نحوی که عبودیت و ربوبیت حفظ شود آیا نصیبمان می شود یا نه؟

از آیت الله نجابت نقل شده است که: " این تازه احوالات ایشان در اواسط راه و بدایات بوده، والا در نهایت که بسیار برتر بود" و او نه تنها از دنیا و مردم آن منقطع است

که از آخرت هم چشم پوشیده و به شاگردان خود نیز می‌گوید: "در حال حاضر نماز یا ذکر و عبادت در برابر زیبای مطلق و جمال جمیل الهی هر چه دیدید و شنیدید، شما را مشغول نکند و مبادا به بهانه بهشت از بهشت آفرین غافل شوید"

از مرحوم سید هاشم رضوی نیز نقل شده است: "مرحوم قاضی فرزندی داشتند که خیلی مورد علاقه‌شان بود و با حادثه برق گرفتگی از دنیا رفت. در آن روزهای غم انگیز به خدمتشان شرف یاب شدم تا عرض تسلیتی کرده باشم. اولاً فرمودند: "آن بچه تا الان نزد من بود شما که آمدید او رفت و سپس در خلال عرض تسلیت فرمودند: تمام هم و غم دنیا در نزد ما تا اول الله اکبر نماز است" می‌فرمود: "دو سه روز است در این فکرم که اگر در بهشت نگذارند ما نماز بخوانیم چه بکنیم؟!"

به او می‌گویند: تو و اینهمه اهل و عیال و خرج زیاد و بی پولی؟ می‌گوید: "این حال را دوست دارم. در مقابل آن غنای مطلق باید فقیرترین باشم، وقتی پول ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می‌کنم و التفاتم به خدا بیشتر می‌شود و در آن حال با خود می‌اندیشم آیا این لذایذی که از نماز نصیبم می‌شود، در برزخ هم نصیبم می‌شود"

شب‌ی تمام در سجده حسن حسن "می‌گوید و وقتی از او می‌پرسند که چرا چنین می‌گویید، پاسخ می‌دهد: "خداوند به من فرزندی داده است که دیدم خیلی تسلیم است من هم گفتم در سجده حسن حسن بگویم تا خدا به من هم مثل او سلم بدهد" تنها چیزی که می‌تواند از اسرار نماز برای دیگران بگوید این است: "اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان می‌ماند"

این‌ها احوالات نمازهای روزانه قاضی بود، اما او شب‌ها نیز آرام و قرار نداشت.

آیت الله نجابت می‌فرمود: "کم می‌خوابد و مکرر بیدار می‌شود مثل کسی که دنبالش کرده‌اند، این عشق، این جنون الهی مگر برای او خواب گذاشته است، بیدار می‌شود و به نماز مشغول می‌شود، اما نه چهار رکعت، نه ده رکعت و یازده رکعت که تا بیست رکعت و بیشتر" و توصیه ایشان به علامه طباطبائی معروف است که دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان "خودش می‌گوید: "20 سال تمام است که وضو دارم و بی وضو نبوده‌ام، الا حین تجدید وضو و نخوابیدم مگر با طهارت آبی" یک روز هم که فرزندشان از ایشان می‌پرسد شما چه می‌کنید که هر وقت می‌خواهید بیدار شوید، این قدر راحت

بیدار می شوید؟ آیه سوره کهف را می‌خوانید؟ جواب می‌شنود که: "نه، بیدار می‌شوم چون باید بیدار شوم"

آقای سید محمد حسن قاضی می‌گوید: "روزی با یکی از برادرانم در رابطه با حالات معنوی و شب زنده داری پدرمان صحبت می‌کردیم. پرسیدم: شما خاطره‌ای در این باره دارید؟ گفت: او شب‌ها همیشه مشغول راز و نیاز با خدای خود بود و ستاره‌های شب با گریه‌های او آشناست. در خانه ما دو اتاق تو در تو بود که فقط یک درب بیرونی داشت. مادرم و تمامی بچه‌ها در این اتاق می‌خوابیدند و اتاق دیگر مخصوص پدرمان بود که شب‌ها در آن جا استراحت می‌کرد. بسی از شب‌های طولانی که صدای گریه و زاری از آن اتاق به گوش می‌رسید. ولی هیچ کس جرأت بیان کردن نداشت و همیشه من در صدد این بودم که به حقیقت آن دست یابم. در یکی از شب‌ها با صدای گریه از خواب بیدار شدم. همه خوابیده بودند و سکوت همه جا حاکم بود و تنها صدای شیونی بود که از آن اتاق به گوش می‌رسید. یواشکی به سوی اتاق مزبور به راه افتادم همین که به در اتاق نزدیک شدم از سوراخ در، به درون اتاق نگاه کردم و دیدم پدرم نشسته و با حالت خاص معنوی، صورتش را با دست‌هایش پوشانده است و مشغول ذکر

می‌باشد و ظاهراً دعایی را به صورت تکرار بیان می‌کند. با حالت اضطراب به بستر خود برگشتم و متوجه شدم مادرم بیدار شده و سراغ مرا می‌گیرد. همین که مادرم را دیدم، زود انگشتش را به دهان گذاشت و مرا به سکوت و آرامش دعوت کرد"

سجده‌های طولانی

آیه الله کشمیری می‌فرمود: "در ایامی که در نجف خدمت مرحوم قاضی مشرف شدم گاهی به منزلشان که می‌رفتم می‌دیدم ایشان در سجده هستند و آن قدر سجده ایشان طولانی بود که من خسته شده و از منزل بیرون می‌آمدم!"

تیزبینی در انجام مستحبات

یکی از اشخاصی که به مرحوم آقای قاضی علاقه داشت و رابطه دوستی و رفاقت باهم داشتند مرحوم آیه الله میرزا باقر زنجانی (متوفی 1394 ق) بود که از مدرسین ممتاز و مجتهدین نامی نجف به شمار می‌رفت.

فرزند ایشان حجة الاسلام شیخ محمود زنجانی نقل کرده‌اند: پدرم صمیمیت زیادی با مرحوم قاضی داشت و از جوانی با هم دوست و رفیق بودند. البته ایشان در سلک و روش عرفانی مرحوم عرفانی مرحوم قاضی نبود و چه بسا

هم به طور مطلق قبولش نداشت ولی سید را شخصی اهل معنی و بزرگواری می‌دانست. روزهای جمعه که در منزل آقای قاضی روضه برقرار می‌شد، تشریف می‌برد و ایشان هم برای روضه منزل ما می‌آمدند.

پدرم نقل می‌کرد: روز جمعه‌ای به منزل آقای قاضی رفتم بعد از اتمام روضه چند نفری نشستند و مشغول صحبت شدیم، نزدیک زوال که شد آقای قاضی فرمود: ببخشید، اگر اجازه بدهید من یک غسل جمعه‌ای بکنم، چون من ملتزم به انجام آن هستم و پس از آن بلند شد و در ایوان لنگی به کمر بست و یک پارچه کوچک را که در حدود دو لیوان آب می‌گرفت پر از آب کرده در کنار خود گذاشت، سپس پارچه‌ای را داخل پارچه کرده و خیس نمود و با آن سر خود را مرطوب کرد، پس از آن صورت، بعد بدن و بالاخره تمام بدن را خیس کرد و سپس با حوله پاک نمود و لباس‌هایش را پوشیده و نزد ما آمد و نشست. ما که متعجبانه به ایشان نگاه می‌کردیم گفتیم: آقای قاضی غسل شما این بود؟! قاضی فرمود: "بلی! این غسل سنت مستحب است که در آن نباید اسراف بشود" و ما از این رفتار بی‌آلایش و بدون تکلف ایشان بسیار تحت تأثیر قرار گرفتیم."

برنامه ماه رمضان

نقل است که: در دهه اول و دوم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس آیه الله قاضی در شب‌ها بود، در حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان او به محضرش می‌رفتند و دو ساعت مجلس طول می‌کشید. ولی در دهه سوم، مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی‌شدند و هر چه شاگردان به دنبال ایشان می‌گشتند در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله و یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود! و این رویه مرحوم قاضی در همه سال بود تا زمان رحلت.

خلوت

سکوتش بیشتر از کلامش بود و خلوتش بیشتر از جلوتش.

روزهایی در بعضی ایام سال نیست، می‌شود. هیچ کس خبری از او ندارد نه در مدرسه و نه در مسجد، نه در کوفه و نه در سهله. هیچ کس او را نمی‌یابد. او کجاست؟ چه می‌کند؟ با کیست؟ چگونه رفته؟ و چگونه برمی‌گردد؟ هیچ کس نمی‌داند، هیچ کس... آری! «مداومة الخلوۃ داب الصلحا»

و این خلوت او نه تنها، تنهایی نیست، بلکه آکنده از اسرار است. راستی او چه عوالمی دارد که کسی راه بدان ندارد و حتی برای شاگردانش که محرم‌ترین‌های او هستند، اسرار را فاش نمی‌کند.

انس او با خلوت است و روح او با وحدت. ساعت‌ها به تفکر در وادی السلام نجف می‌پردازد و خودش می‌گوید که: "با روح مردگان مأنوس تر است تا با زندگان"⁽¹⁾

دستور العمل‌های اخلاقی

دستور العمل اول

آیت‌الله سید علی قاضی برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های نفسانی، به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک الی‌الله دستور می‌دادند روایت عنوان بصری را بنویسند و بدان عمل کنند؛ یعنی، یک دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این وایت بود و علاوه بر این می‌فرمودند: باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دو بار آن را مطالعه نمایند. این روایت، بسیار مهم است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیت معاشرت و خلوت و کیفیت و مقدار غذا و کیفیت تحصیل علم و یفیت

1. منبع: کیهان، شماره 20119، 20 دی 1390.

حلم و مقدار شکیبایی و بردباری و تحمل شدائد در برابر گفتار هرزه گویان و بالاخره مقام عبودیت و تسلیم و رضا و وصول به اعلا ذروه عرفان و قله توحید است. از این رو شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی پذیرفتند. (7)

این روایت را «عنوان بصری» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به جهت رعایت اختصار، تنها بخشی از آن را که شامل دستور العمل است، بیان می کنیم:

عنوان بصری می گوید: عرض کردم، ای اباعبدالله! حقیقت عبودیت چیست؟

فرمود: «ثلاثة اشياء: ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملكا لان العبيد لا يكون لهم ملك، يرون المال مال الله يضعونه حيث امرهم الله به ولا يدبر العبد لنفسه تدبيرا وجملة اشتغاله فيما امره تعالى به ونهاه عنه، فاذا لم ير العبد لنفسه فيما خوله الله تعالى ملكا هان عليه الانفاق فيما امره الله تعالى ينفق فيه واذا فوض العبد تدبير نفسه على مدبره هان عليه مصائب الدنيا واذا اشتغل العبد بما امره الله تعالى ونهاه لا يتفرغ منهما الى المراء والمباهاة مع الناس.

فاذا اكرم الله العبد بهذه الثلاثة هان عليه الدنيا وابليس والخلق ولا يطلب الدنيا تكاثرا وتفاخرا ولا يطلب ما عند

الناس عزا و علوا ولا يدع ايامه باطلا. فهذا اول درجة التقى. قال الله تبارک و تعالی «تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين»؛ (8) [حقیقت عبودیت سه چیز است: این که بنده خدا درباره آنچه که خدا به وی سپرده است، برای خودش ملکیتی نبیند. چرا که بندگان دارای ملک نیستند؛ مال را مال خدا می‌دانند و در آن جایی که خداوند ایشان را امر کرده است که بنهند، می‌گذرانند و بنده خدا برای خودش هیچ تدبیری نمی‌کند و تمام مشغولیت او در مورد چیزی است که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی کرده است.

آن گاه که بنده خدا در مورد چیزهایی که خدا به او سپرده است، برای خودش ملکیتی نبیند، اتفاق کردن در چیزهایی که خدا به آن امر کرده است، بر او آسان می‌شود و اگر بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبرش بسپارد، مصائب و مشکلات [دنیا بر او آسان می‌گردد و زمانی که بنده به امر و نهی خداوند متعال مشغول شود، دیگر مجالی نمی‌یابد تا از این امر فرصتی برای خودنمایی و تفاخر با مردم پیدا کند.

پس آنگاه که خدا بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر او آسان می‌گردند و برای

مال اندوزی و فخر فروشی، دنبال دنیا نمی‌رود و به جهت عزت و علو درجه خود] به آنچه در نزد مردم است، چشم نمی‌دوزد و روزهای خود را به بطالت نمی‌گذراند. پس این اولین درجه تقوا است. خداوند متعال می‌فرماید: این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی و فساد در زمین را ندارند و عاقبت برای پرهیزگاران است.»

گفتم یا ابا عبدالله، به من سفارشی بفرما.

فرمود: «اوصیک بتسعة اشیاء فانها وصیتی لمیریدی الطريق الی الله تعالی والله اسأل ان یوفقک لاستعماله. ثلاثة منها فی ریاضة النفس وثلاثة منها فی الحلم وثلاثة منها فی العلم فاحفظها وایاک والتهاون بها؛ تو را به نه چیز سفارش می‌کنم، همانا آنها وصیت من به اراده کنندگان راه خداوند متعال است و از خدا می‌خواهم به تو در عمل به آنها توفیق دهد. سه مورد از آن نه چیز در مورد تربیت و [ریاضت نفس است و سه مورد از آنها در مورد حلم و بردباری] است و سه مورد از آنها درباره علم و دانش] است. پس آنها را به خاطر بسیار و مبدا در عمل] به آنها سستی کنی.»

عنوان می‌گوید: من دلم را برای آن حضرت فارغ نمودم. حضرت فرمود: «اما اللواتی فی الرياضة فایاک ان تاكل ما لا تشتهیه فانه یورث الحماقه والبله ولا تاكل الا عند الجوع و اذا اكلت فكل حلالا وسم الله واذکر حدیث الرسول صلی الله علیه و آله: ما ملأ آدمی وعاءا شرا من بطنه. فان كان ولا بد فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه.

واما اللواتی فی الحلم فمن قال لك «ان قلت واحدة سمعت عشرا»، فقل: «ان قلت عشرا لم تسمع واحدة» ومن شتمك فقل له «ان كنت صادقا فیما تقول فاسال الله ان یموت لی وان كنت كاذبا فیما تقول فایکف الله اسال ان یموت لك» ومن وعدك بالخنی فعهده بالنصیحة والرعاء.

واما اللواتی فی العلم فاسال العلماء ما جهلت وایاک ان تسالهم تعنتا وتجربة وایاک ان تعمل برایک شیئا وخذ بالاحتیاط فی جمیع ما تجد الیه سبیلا واهرب من الفتیا هربك من الاسد ولا تجعل رقبتك للناس جسرا.

قم عنی یا ابا عبد الله فقد نصحت لك ولا تفسد علی وردی فانی امرء ضنین بنفسی والسلام علی من اتبع الهدی (9); اما آن چیزهایی که در مورد تأدیب نفس است: این که مبادا چیزی بخوری که به آن اشتها نداری; چرا که باعث حماقت و نادانی می‌شود و چیزی مخور مگر آن گاه که

گرسنه شوی و آن گاه که خواستی چیزی بخوری از حلال
بخور و نام خدا را ببر و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله
را به یاد بیاور [که فرمود: آدمی هیچ ظرفی را بدتر از
شکمش پر نکرده است. پس اگر ناچار شد، یک سوم
[شکمش را] برای غذا، یک سوم برای آب و یک سوم
برای نفس کشیدن اختصاص دهد].

اما آن سه مورد که درباره حلم است، پس کسی که به تو
بگوید: اگر یک کلمه بگویی، ده تا می شنوی! [به او] بگو:
اگر ده کلمه بگویی، یکی هم نمی شنوی! و [اگر] کسی به
تو ناسزا بگوید، به او بگو: اگر در آنچه می گویی، راست
گو هستی، از خدا می خواهم که مرا ببخشد و اگر در آنچه
می گویی، دروغ می گویی، پس از خدا می خواهم از تو
درگذرد و اگر کسی به تو وعده فحش دادن داد، به او وعده
خیرخواهی و مراعات حال او را بده.

و اما آن سه چیزی که در مورد علم است، این که آنچه
را نمی دانی از علما بپرس و مبدا که چیزی را از آنها
بپرسی تا آنها را به لغزش افکنده و آنان را آزمایش کنی و
مبدا از روی نظر و رأی خودت دست به کاری بزنی و
در همه مواردی که راه دارد، احتیاط کن و از فتوا دادن

فرار کن همانند فرار کردن از شیر درنده و گردن خود را
پل عبور برای مردم قرار نده.

ای ابو عبدالله، دیگر از نزد من برخیز؛ همانا برای تو
خیرخواهی و نصیحت [کردم و ذکر و] ورد مرا فاسد
نکن زیرا که من مردی هستم که نسبت به گذشت عمر و
ساعات زندگی [خودم حساب دارم و] نگرانم از این که
مقداری از آن بیهوده تلف شود [و سلام بر کسی باد که
هدایت پذیرد].»

دستور العمل دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد الله جل شأنه. والصلاة والسلام على رسوله و
آله: حضرت آقا، تمام این خرابی‌ها که از آن جمله است
وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است و غفلت کمتر
مرتبه‌اش، غفلت از اوامر الهی است و مراتب دیگر دارد
که به آن‌ها ان شاء الله نمی‌رسید و سبب تمام غفلات، غفلت
از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا. پس اگر می‌خواهید از
جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید، دائماً در فکر
مرگ و استعداد لقاء الله تعالی باشید و این است جوهر
گران‌بها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت. پس فکر و ملاحظه
نمایید چه چیز شما را از او مانع و مشغول می‌کند، اگر

عاقلی! و به جهت تسهیل این معنی، چند چیز دیگر به سرکار بنویسد بلکه از آن‌ها استعانتی بجویی:

اول بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرایض خمس و سایر فرایض در احسن اوقات و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیشتر گردد و تسبیح صدیقه طاهره علیها السلام بعد از هر نماز، خواندن آیت الکرسی کذلک و سجده شکر و خواندن سوره «یس» بعد از نماز صبح و «واقع» در شب‌ها، و مواظبت بر نوافل لیلیه و قرائت مسبحات (10) در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلاة عصر و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صباح و عشاء ده دفعه بخوانید: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الحمد وله الملک وهو علی کلشیء قدير، اعوذ بالله من همزات الشیاطین واعوذ بک ربیان یحضران ان الله هو السميع العليم؛ غیر از الله خدایی نیست؛ یکتاست؛ شریکی ندارد؛ ستایش برای اوست؛ حکومت از آن اوست و او بر هر کاری تواناست. از سر به گوشی‌های شیطان‌ها به الله پناه می‌برم و پناه می‌برم به تو ای پروردگار من از این که در برم آیند. همانا خدا شنوا و داناست.»

مدتی به این مداومت نمایید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت (11) شوید، ان شاء الله تعالی (12).

دستور العمل سوم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على الرسول المبين ووزيره الوصي الامين وابنائهما الخلفاء الراشدين والذرية الطاهرين والخلف الصالح والماء المعين، صلى الله وسلم عليهم اجمعين.

قال عز من قائل: «ومن يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم»⁽¹⁾؛ «هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.»

وقال: «فاستقم كما امرت»⁽²⁾؛ «سپس همان گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن!»

قال جل جلاله العظيم: «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة...»⁽³⁾؛ «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است؛ سپس استقامت کردند؛ فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند...»

1. آل عمران/101.

2. هود/112.

3. فصلت/30.

برادران عزیزم، خداوند متعال شما را برای طاعتش موفق نماید، هشیار باشید که به ماه‌های حرام وارد شده‌ایم، پس چه بزرگ است و تمام نعمت‌های باری تعالی بر ما! قبل از هر چیز بر ما واجب و لازم است که توبه نماییم با شرایط لازم و نمازهای ویژه، سپس از گناهان کبیره و صغیره به قدر توان دوری نماییم.

پس شب جمعه یا روز شنبه نماز توبه⁽¹⁾ بخوانید - شب جمعه یا روز آن - سپس روز یکشنبه که روز دوم ماه است اعاده کنید آن را.

سپس ملازم باشید به مراقبه صغری و کبری و محاسبه و معاتبه نفس به آنچه شایسته و لازم است.⁽²⁾ پس همانا در آن یادآوری برای کسی است که اراده دارد متذکر شود یا از خدا بترسد. سپس با دل‌هایتان به خدا توجه نمایید و مرض‌هایی که در اثر گناه است، مداوا کنید و به وسیله استغفار، عیب‌های بزرگتان را کوچک و کم نمایید. از هتک حرمت‌ها دوری نمایید. پس اگر کسی هتک حرمت

1. این نماز در مفاتیح الجنان، اول اعمال ماه ذی القعدة بیان شده است.
2. منظور از مراقبه صغری، محاسبه نفس از جهت صدور گناه و خطا حتی ترک مستحبات و ارتکاب مکروهات است و مراقبه کبری، دوام ذکر، توجه و عدم غفلت در حد امکان می‌باشد.

نمود، اگر چه خدای کریم بر او هتک نکرده باشد، پس او هتک شده است. کجاست امید نجات برای قلبی که در آن شک و شبهه وارد شده و گرفتار گشته است، چه برسد به این که راه پارسایان در پیش گیرد و با نیکوکاران از آب روان و گوارا بنوشد. والله المستعان علی نفسی و انفسکم و هو خیر معین.

1- شما را سفارش می‌کنم به این که نمازهایتان را در بهترین و با فضیلت‌ترین اوقات آن‌ها به جا بیاورید⁽¹⁾ و آن

1. آیت الله مصباح یزدی فرمودند: «مرحوم علامه طباطبایی] و آیت الله العظمی] آقای بهجت از مرحوم آقای قاضی رحمه الله نقل می‌کردند که ایشان می‌فرمودند: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد، مرا لعن کند! یا می‌فرمودند: به صورت من تف بیاندازد!»

اول وقت سر عظیمی است، «حافظوا علی الصلوة» خود یک نکته‌ای است غیر از «اقیموا الصلوة!» این که انسان اهتمام داشته باشد و مقید باشد که نماز را اول وقت بخواند، فی حد نفسه آثار زیادی دارد ولو حضور قلب هم نباشد.

(محسن، غرویان، در محضر بزرگان، قم، نشر نوید اسلام، 1376، ص 99).

علامه طهرانی می‌فرماید: دعائی است که در قنوت نمازهای یومیه خوانده می‌شود، اول فقره آن این است: اللهم ارزقنی حبک وحب ما تحبه وحب من یحبک، والعمل الذی یبلغنی الی حبک واجعل حبک احب الاشیاء الی.

نمازها با نوافل، پنجاه و یک رکعت است، پس اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت بخوانید و اگر مشغله‌های دنیوی نگذاشت آن‌ها را بجا بیاورید، حداقل نماز اوابین بخوانید نماز اهل انابه و توبه هشت رکعت هنگام زوال است].

2- اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست و تعجب از کسی است که می‌خواهد به کمال دست یابد، در حالی که برای نماز شب قیام نمی‌کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب.⁽¹⁾

آقای قاضی به شاگردان خود سفارش می‌کردند این دعا را در قنوت نماز هایشان بخوانند.» (اسوه عارفان، ص 77).

1. علامه طهرانی کیفیت نماز شب خواندن مرحوم سید هاشم حداد را که متخذ از مرحوم آقای قاضی بوده است، چنین نقل می‌کند: «ایشان اول غروب پس از نماز مغرب، مقدار مختصری شام می‌خوردند و بعد از نماز عشا می‌خوابیدند - بعد از ساعتی بیدار شده و پس از وضو، چند رکعت نماز با صدای خوش و آهنگ دلنشین قرآن از سوره‌ای طویل می‌خواندند، بعد به حالت تفکر رو به قبله نشسته و بعد می‌خوابیدند - دوباره بیدار شده و چند رکعت دیگر به همین منوال می‌خواندند.»

(محمد حسین حسینی طهرانی، روح مجرد، تهران، انتشارات حکمت، 1414 ه - ق، چاپ اول، ص 493).

- 3- بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب و با صدای زیبا و غم انگیز، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان است.⁽¹⁾
- 4- بر شما باد به التزام به وردهای معمول که در دسترس هر یک از شماهاست و سجده معهوده از 500 مرتبه تا هزار بار.
- 5- زیارت مشهد اعظم - برای کسی که مجاور آن جاست - در هر روز، و رفتن به مساجد معظمه در حد امکان و همین طور سایر مساجد⁽²⁾، همانا مؤمن در مسجد مانند ماهی در آب است.

1. آیت الله شیخ محمد تقی آملی رحمه الله می‌فرمود: «من در بحث فقه آیت الله قاضی شرکت می‌کردم - روزی از ایشان سؤال کردم - آن روز هوا بسیار سرد بود - که ما می‌خوانیم و می‌شنویم که عده‌ای موقع قرائت قرآن جلوی‌شان آفاق باز می‌شود و غیب و اسرار برای آن‌ها تجلی می‌کند -.. در حالی که ما قرآن می‌خوانیم و چنین اثری نمی‌بینیم! مرحوم قاضی مدت کوتاهی به چهره من نظر کرد سپس فرمود: بلی! آن‌ها قرآن کریم را تلاوت می‌کنند و با شرایط ویژه، رو به قبله می‌ایستند -.. سرشان پوشیده نیست، کلام الله را با هر دو دستشان بلند می‌کنند، و با تمام وجودشان به آنچه تلاوت می‌کنند، توجه دارند و می‌فهمند جلوی چه کسی ایستاده‌اند! اما تو قرآن را قرائت می‌کنی در حالی که تا چانه‌ات زیر کرسی رفته‌ای! و قرآن را روی زمین می‌گذاری و در آن می‌نگری...!» (اسوه عارفان، ص 25).

2. مرحوم آقای قاضی سفارش می‌کردند: «در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر نیز بروید و هرجا دیدید حال پیدا کردید آن جا

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی □ 93

6- و بعد از نمازهای واجب، تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام ترک نشود، همانا آن از ذکر کبیر به شمار می‌آید و حداقل در هر مجلسی یک دوره ذکر شود.

7- از آن چیزها که بسیار لازم و با اهمیت است دعا برای فرج حضرت حجت علیه السلام در قنوت نماز وتر است بلکه در هر روز و در همه دعاها.

8- قرائت زیارت جامعه در هر روز جمعه، مقصودم همان زیارت جامعه معروف است.

9- تلاوت قرآن کمتر از یک جزء نباشد.⁽¹⁾

نماز بخوانید و هر جا دیدید که حال پیدا نکردید، مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید و خلاصه آن که توقف در یک مکان بی مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از هر جا به جای دیگر منتقل شد و هر جا حال بهتر بود آن جا را انتخاب نمود.» (اسوه عارفان، ص 32).

1. علامه طباطبایی می‌فرماید: «اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است، در یکی از این دو حال بوده است: اول: در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت برای آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست - جل جلاله - .

دوم: از راه توسل به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.

10- زیاد به دیدار برادران نیک سیرت بروید، چرا که آن‌ها برادران شما در پیمودن راه و رفیق در مشکلات هستند.

11- زیارت قبرها در روز - یک روز در میان - و به زیارت قبرها در شب نروید⁽¹⁾ شاید اگر هر روز به زیارت اهل قبور برویم به شکل عادت در بیاید و تأثیر گذاری آن کمتر باشد].

ما لنا وللدنیا قد غرتنا وشغلتنا واستهوتنا ولی است لنا،
فطوبی لرجال ابدانهم فی الناسوت وقلوبهم فی اللاهوت،
اولئک الالقولن عددا والاکثرون عددا، واستغفر الله⁽²⁾.⁽³⁾

نامه آیت‌الله قاضی در ورود ماه ذی‌القعدة که رهبر انقلاب به آن اشاره کردند

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدای دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، درباره اعمال و مراقبت‌های وارد

(محمد حسین حسینی طهرانی، رساله لب‌اللباب، تهران، انتشارات حکمت، ص 159).

1. آیت‌الله قاضی رحمه الله «نوعاً بین الطلوعین به قبرستان وادی السلام می‌رفتند، چنانکه در روایت وارد شده که بین الطلوعین به قبرستان بروید.» (اسوه عارفان، ص 139).

2. اسوه عارفان، ص 139-134.

3. <http://akhlagh.porsemani.ir/node/233>

شده در ماه ذی القعدة نکاتی را بیان کردند. ایشان در ضمن این نکات به نامه‌ای از مرحوم آقای قاضی اشاره کردند و گفتند: «مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه در ورود ماه ذی القعدة یک مکتوبی، نامه‌ای دارند به دوستانشان، به مریدانشان و شاگردانشان که در این کتابی که شرح حال ایشان است، درج شده است... یک قصیده خیلی شیوایی ایشان انشاء می‌کند که اول آن این است: «تنبه فقد وافتکم الاشهر الحرم». این قصیده را ایشان مفصل [گفته‌اند]؛ و توصیه‌هایی دارند نسبت به شاگردانشان. فرصتی است برای ما، برای مردم که ان شاء الله از برکات این ماه - که آغاز سه ماه متوالی حرام است - بهره ببریم.» متن کامل نامه ایشان به همراه ترجمه اشعار عربی به نقل از جلد نخست کتاب آیت الحق که مورد اشاره رهبر انقلاب قرار گرفته بود از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على الرسول
المبين و وزيره الوصى الأمين، و ابنائهما الخلفاء الراشدين،
و الذرية الطاهرين و الخلف الصالح و الماء المعين، صلى الله
و سلم عليهم أجمعين.

تَنْبَهُ فَقَدْ وَافَقْتُمْ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ تَقِظُ لَكُمْ تَزَادَ فِي الزَّادِ وَ

اغتیم

ترجمه: بیدار باش که ماه‌های حرام فرا رسیده‌اند؛ شب‌زنده‌داری کن تا بیشتر بهره‌مند شوی و فرصت‌ها را غنیمت بدان.

فَقُمْ فِي لَيَالِيهَا وَ صُمْ مِنْ نَهَارِهَا لِشُكْرِ إِلَهٍ تَمَّ فِي لُطْفِهِ وَ

عم

ترجمه: شب‌ها بیدار شو و روزها روزهداری کن، جهت سپاس از خدائی که نعمت و لطف او فراگیر بوده است.

وَ لَا تَهْجَعَنَّ فِي اللَّيْلِ إِلَّا أَقْلَهُ تَهَجَّدْ وَ كَمْ صَبَّ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ

ینم

ترجمه: فقط پاسی از شب را بخواب و بقیه را در خواب و بیداری باش، چون عاشقان ایشان را روش خواب چنین بود که چندین بار تا صبح برمی‌خاستند و نماز می‌خواندند و بار آخر نمازهای شفع و وتر و فریضه را انجام می‌دادند)

وَ رَتَّلْ كِتَابَ الْحَقِّ وَ اقْرَأْهُ مَکْثًا بِأَحْسَنِ صَوْتِ نَوْرِهِ

یُشْرِقُ الظُّلَمُ

ترجمه: کتاب خدا را تلاوت نما و آن را با تأمل قرائت

کن، با بهترین صداها که نور آن تاریکی‌ها را روشن می‌گرداند.

آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 97

فَلَمْ تَحْظِ بَلْ لَمْ يَحْظِ قَطٍ بِمِثْلِهِ وَ أَخْطَأَ مَنْ غَيْرِ الذِّى قُلْتُمْ
زَعَمَ

ترجمه: که نه تو و نه دیگران هرگز مانند آن را نخواهند
یافت و هرکس غیر از این گوید در اشتباه است.
و سَلَّمَ عَلَى أَصْلِ الْقُرْآنِ وَ فَصَّلِهِ بِقِيَةِ آلِ اللَّهِ كَنَ عَبْدُهُ
السَّلَامِ

ترجمه: بر قرآن و آنان که بدان عمل نموده و آن را
تشریح نمودند، این وابستگان به خدا، درود فرست و بنده
خدا باش.

فَمَنْ دَانَ لِلرَّحْمَنِ فِي غَيْرِ حُبِّهِمْ فَقَدْ ضَلَّ فِي إِنْكَارِهِ أَعْظَمَ
النِّعَمَ

ترجمه: هرکس بخواهد بدون عشق ورزیدن به خاندان
نبوت (علیهم السلام) به خدا نزدیک شود حتماً گمراه شده
است، به خاطر نادیده گرفتن بزرگترین نعمت خداوند
متعال.

فَحُبُّهُمْ حُبُّ الْإِلَهِ اسْتَعِذْ بِهِ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى فَبِالْعُرْوَةِ
اعْتَصِمَ

ترجمه: عشق به ایشان عشق به خداست، پس به آنان پناه
ببر که ایشان ریسمان مستحکم هستند.

و لَا تَكُ بِاللَّاهِي عَنِ الْقَوْلِ وَاغْتَبِرْ مَعَانِيهِ كَيْ تَرْقَى إِلَى
أَرْفَعِ الْقِمَمِ

ترجمه: از قرآن غافل مباش و از معانی آن پند و درس
بگیر تا به مکانهای رفیع برسی.

عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فِي كُلِّ حَالَةٍ و لَا تَنْ فِيهِ لَا تُقِلْ كَيْفَ ذَا و
كَمْ

ترجمه: همواره ذکر خدای گو، بدون حد و مرز، و
هرگز تردید به خود راه مده.

فَهَذَا جَمِی الرَّحْمَنِ فَادْخُلْ مَرَاغِيَا لِخُرْمَاتِهِ فِيهَا و عَظُمَهُ
وَالْتَزِمْ

ترجمه: که آن‌ها ماههای) رحمت خداوندی‌اند، پس با
حفظ حرمت و رعایت بر آن‌ها وارد شو و آن‌ها را بزرگ
شمار و خود را بر آن‌ها متعهد دان.

فَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ يُهْدَ صِرَاطُهُ فَإِنْ قُلْتَ رَبِّيَ اللَّهُ يَا صَاحِبَ
فَاسْتَنْقِمْ

ترجمه: هرکس به خدای متعال متوسل شود، به راه
راست خدا هدایت خواهد شد، دوست من! هرگاه الله را
خدای خود نامیدی دیگر استوار باش و به راه خود ادامه
بده).

نوافل را بجا آور مخصوصاً نماز شب را که چاره از آن نیست. عجب می‌دارم از آن‌کس که کمال می‌طلبد اما شب‌زنده‌داری نمی‌کند. سراغ نداریم که کسی بدون آن به کمالاتی رسیده باشد.

خداوند متعال فرماید: «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هرکس به دین خدا متمسک شود محققاً به راه مستقیم هدایت یافته است (آیه ۱۰۱ آل عمران)؛ و فرمود: «وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»؛ و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» آنان که گفتند خدای یکتا است و بر این ایمان ماندند فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند (آیه ۳۰ فصلت)

برادران عزیز هوشیار باشید-خداوند شما را توفیق طاعت دهد-که وارد ماه‌های حرام می‌شویم؛ نعمت‌های خداوند بر ما چه بزرگ و کامل است؛ آنچه-قبل از هر چیز- بر ما واجب است توبه‌ای همراه با شرط و شروط مخصوص به خود و نمازهای معروف به آن، و آن‌گاه دوری جستن از گناهان کبیره و صغیره در حد توان است. پس شب جمعه-در شب جمعه یا روز آن-یا روز یکشنبه نماز توبه را به پا دارید و سپس آن را روز یکشنبه دوم ماه تکرار کنید.

سپس مراقبت صغری و مراقبت کبری، محاسبه و معاقبه را به آنچه شایسته‌تر است و آن طریق که بهتر است انجام می‌دهید، که در آن‌ها یادآوری و تذکر است برای کسانی که خواهان یادآوری و دارای ترس می‌باشند؛ سپس از صمیم قلب نیت کنید و بیماری‌های گناهان خود را معالجه نمائید و به‌وسیله استغفار نابسامانی‌های درون خود را سامان دهید. صوت: در ماهی که جنگیدن با دشمنان خدا حرام است، مراقب باشیم با خدا محاربه نکنیم

و بیرهیزید از هتک حرمت‌ها. زیرا هرکس چنین کند، اگرچه خداوند کریم او را هتک نکند، اما از او هتک حرمت خواهد شد.

چگونه می‌توان دلی را که شک و شبهه پریشان نموده است رها کرد و آن را به راه راست هدایت نمود و آن را از سرچشمه زلال سیراب کرد؛ باید از خدا کمک بگیریم که اوست بهترین یاری‌دهنده.

۱. خود را به انجام فرائض در بهترین اوقات آن، با نوافل آنکه مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شود، مکلف نمائید. و اگر ممکن نشد چهل و چهار رکعت بخوانید. و هرگاه گرفتاری‌های دنیوی شما را مشغول داشت این نباید

کمتر از نماز اوابین) که همان هشت رکعت نافله ظهر است، باشد.

۲. نوافل را بجا آور مخصوصاً نماز شب را که چاره از آن نیست. عجب می‌دارم از آن‌کس که کمال می‌طلبد اما شب‌زنده‌داری نمی‌کند. سراغ نداریم که کسی بدون آن به کمالاتی رسیده باشد.

۳. قرآن کریم را با صدای نیکو و حزن‌انگیز به هنگام شب تلاوت نمائید که شراب مؤمن است.

۴. وردهای معمول را که همواره در اختیار شما است انجام دهید و سجده معروفه را از پانصد تا یک هزار ملازم باشید.

۵. همچنین به زیارت هرروزه حرم مبارک حضرت علی (علیه السلام) -برای کسانی که مجاور هستند- و رفتن هرچه بیشتر به مساجد معظمه و سایر مساجد ملتزم شوید، که حالت مؤمن در مساجد مانند ماهی است در آب.

دعای فرج جهت ظهور حضرت حجت صلوات الله علیه، به هنگام قنوت وتر بعد از نوافل شب و بلکه در هر روز و در همه دعاها، از ضروریات است.

۶. و هرگز بعد از نمازهای واجب تسبیح حضرت صدیقه (صلوات‌الله علیها) را ترک نکنید که آن ذکر کبیر است و لا اقل در هر مجلسی یک دوره آن ترک نشود.
۷. و دعای فرج جهت ظهور حضرت حجت (صلوات‌الله علیه)، به هنگام قنوت وتر بعد از نوافل شب و بلکه در هر روز و در همه دعاها، از ضروریات است.
۸. خواندن زیارت جامعه-منظور جامعه کبیره است-در هر روز جمعه از دیگر ضروریات است.
۹. تلاوت قرآن کریم کمتر از یک جزء نباشد.
۱۰. دوستان نیکوکار را زیاد ملاقات کنید، که آنان برادران راه و همراهان تنگه‌ها هستند.
۱۱. و اهل قبور را به هنگام روز، یک در میان، زیارت کنید؛ شب به زیارت قبور نروید.
- ما را چه به دنیا که مغرور بدارد ما را؛ آن ما را گرفتار نموده و به خود می‌کشاند، در حالی که از آن ما نیست. طوبی و خوشی دائم برای کسانی که بدن‌های آن‌ها در عالم خاکی است اما دل‌هایشان در لاهوت یعنی در عالم احدیت و عزّ پروردگار است؛ آنان عده محدودی هستند اما واقعیت و اصالت آن‌ها بیشتر و افزون‌تر است.

من آنچه را می شنوید می گویم و از خدا آمرزش
می طلبم.⁽¹⁾

**حکایاتی از آیت الله قاضی (ره) در بیان آیت الله علامه سید
محمد حسین حسینی طهرانی (ره)**

آقای شیخ جواد سهلوی (ره) گفتند: یک شب برای
زیارت کربلا با بلم کشتی کوچک و قایق از راه آب
(فرات) می رفتیم، اتفاقاً در آن بلم هم مرحوم قاضی سوار
بودند. چون نماز عشاء را به جای آوردم و شام خوردم،
دیدم تسبیح من نیست. تسبیح من از جنس شاه مقصود بود و
من آن را بسیار دوست داشتم، هر چه تفحص کردم ابداً پیدا
نشد. خدمت مرحوم قاضی عرض کردم، فرمودند: ان الله علی
رجعه لقادر اقتباس از آیه 8 سوره طارق). فردا صبح که
سفره را باز کردم، تسبیح را در میان سفره دیدم، با آنکه
این همان سفره ای بود که دیشب در آن غذا خورده بودم و
پس از صرف طعام، خودم با دست خودم ته مانده آن را از
خرده های نان برای ماهیان دریا در شطّ تکان داده بودم!

و نیز ایشان گفتند: یک روز که مرحوم قاضی در مسجد
سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد

می‌آید و غالباً هم با اسلحه و خنجرند؛ گرچه زوَّار شب در مسجد چیز مهمّی ندارند که ایشان ببرند اما دهشت و وحشتی آنان را فرا می‌گیرد؛ که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می‌گردد. از شما تقاضا دارم دعائی بدهید که دیگر نیایند! فرمودند: ان شاء الله دیگر نمی‌آیند! از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می‌گذرد.

حضرت آقای آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی - رحمة الله علیه - فرمودند: وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از اعراب به من سوء ظنی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم، خواب از چشمان من رفته بود. مشکل را به محضر مقدّس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوء ظن از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتّهام من حیث لا نحْتَسِب بود؛ زیرا بر حَسَب موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عدّه کثیر بدون هیچ سبب و مقدمه‌ای بر اصل مطلب واقف گردند.

و نیز معظم له فرمودند: روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد و مرحوم قاضی مطلع شدند و فرمودند: چشمان او را با انگشتی پنج تن علیهم السلام مُهر کن. من قدری تسامح کردم؛ یعنی به واسطه مشاغل و شواغل از جمله همین بیمار داری چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمودند: آیا چشمان او را مُهر کردی؟ عرض کردم: نه! در صدد هستم که مُهر کنم. مرحوم قاضی به حالت عصبانیت فرمود: چرا مُهر نکردی؟! چرا مُهر نکردی؟! پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانه یک دانه سرخک در چشم او باقی مانده است.

و نیز آن مرحوم قدس الله روحه مرحوم قوچانی فرمودند: یکی از ارباب مکاشفه معروف ساکن طهران به نام حاج رجبعلی خیاط در منزل مرحوم قاضی آمد و گفت: من حالی داشتم که تمام گیاهان خواص و اثر خود را به من می‌گفتند، مدتی است حجابی حاصل شده و دیگر به من نمی‌گویند؛ من از شما تقاضا دارم که عنایتی بفرمائید تا آن حال به من بازگردد! مرحوم قاضی به او فرمودند: دست من خالی است. او رفت و پس از زیارت دوره کربلا و کاظمین و سرمن رأی به نجف آمد و یک روز که جمیع

شاگردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند، در منزل ایشان آمد و از بیرون در اطاق سرش را داخل نموده گفت: آنچه را که از شما می‌خواستم و به من ندادید، از حضرت صاحب الامر گرفتم، و فرمود: به قاضی بگو بیاید نزد من، من با او کاری دارم! مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی او و گفت، بگو قاضی نمی‌آید!

بعداً مرحوم قاضی فرمودند: این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می‌گفت: هر وقت به حرم مشرف می‌شوم و به حضرت سلام می‌کنم حضرت بلند جواب سلام مرا می‌دهند که اگر شما هم باشید می‌شنوید یک مرتبه با من بیایید تا بفهمید! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهر مشرف شدند، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت: جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است.

حاج شیخ عباس (ره) می‌فرمودند: مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می‌پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می‌نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدیم در تن من قبای قهوه ای رنگ بود. فرمودند: چرا

لباس سیاه پوشیده ای؟! عرض کردم: این که سیاه نیست! با تندی فرمودند: سیاه نیست؟! چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره رنگ به مثابه سیاه رنگ، مکروه است و لباس‌های سفید و کم رنگ مستحب است، لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است.

و همینطور ایشان آیت‌الله قوچانی فرمودند: فلان کس (یکی از شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی (ره) مشرف شده بود و طبق دستور عمل می‌کرد، ولی مدّتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود) روزی برای من گفت: یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم با خود فکر می‌کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهده تربیت شاگرد برنیاید، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری مشرّف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر می‌تواند مشغول باشد؛ همین که وارد شدم و سلام کردم و نشستم، مرحوم قاضی فرمودند:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه
عشق است چه مسجد چه کنشت

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پائین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرگین بودم.

مرحوم قوچانی (ره) نقل کردند از آقای سید محمد کلانتر (یکی از طلاب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که: در ماه‌های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم ببینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می‌دادم. حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه‌های نجف عبور می‌نمودم با خود می‌گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من، همه دیوانه‌اند!

و نیز می‌فرمودند: روزی محضر مرحوم قاضی بودیم، حضرت آقای آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی (ره) به دیدن مرحوم قاضی تشریف آوردند و در ضمن سخن از ایشان تقاضای موعظه نمودند. مرحوم قاضی گفتند: شما بحمدالله و المنة جامع کمالات می‌باشید. من حقیر فقیر به شما چه عرض کنم؟ آقا سید جمال الدین اصرار کردند. مرحوم

قاضی فرمودند: من که چیزی نمی‌دانم و چیزی در دست ندارم اما اینک قبل از اینکه سرکار تشریف بیاورید، در اینجا کتابی خوانده می‌شد و در آنجا شرحی از احوال بعضی از سالکان طریقت نوشته بود که حالشان این طور بود که: چون شب می‌شد آنچه از گرده نان خوراک، و از آب کوزه باقیمانده بود، در راه خدا انفاق می‌کردند و سپس می‌خوابیدند. مرحوم آقا سید جمال الدین برخاستند و خداحافظی کرده و رفتند.⁽¹⁾

دستگیری‌های معنوی آیه‌الله سیدعلی قاضی طباطبائی رحمه‌الله علیه

از وادی السلام فهمیده‌ام!

از مرحوم آیت الله سید علی آقا قاضی ره، افراد بسیاری از تلامذه ایشان نقل کردند که ایشان بسیار در وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌رفت و زیارتش دو و سه و چهار ساعت به طول می‌انجامید و در گوشه ای می‌نشست به حال سکوت؛ شاگردها خسته می‌شده و بر می‌گشتند و با خود می‌گفتند: استاد چه عوالمی دارد که اینطور به حال سکوت می‌ماند و خسته نمی‌شود.

عالمی بود در طهران، بسیار بزرگوار و متقی و حقاً
 مرد خوبی بود؛ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی
 (ره)، ایشان از شاگردان سلسه اول مرحوم قاضی در
 قسمت اخلاق و عرفان بوده‌اند. از قول ایشان نقل شد که:
 من مدت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو، سه ساعت در
 وادی السلام می‌نشینند. با خود گفتم: انسان باید زیارت کند و
 برگردد و به قرائت فاتحه ای روح مردگان را شاد کند؛
 کارهای لازم تر هم هست که باید به آن‌ها پرداخت. این
 اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به
 صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد. مدت‌ها گذشت و
 من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش
 می‌رفتم، تا آنکه از نجف اشرف عازم بر مراجعت به ایران
 شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم؛ این
 نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود
 می‌خواستم بخوابم، در آن اطاقی که بودم در طاقچه پایین
 پای من کتاب بود، کتاب‌های علمی و دینی؛ در وقت خواب
 طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد. با خود گفتم
 برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؛
 چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار
 گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست. در این تردید و

گفتگوی با خود بالآخره بنا بر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم. صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمودند:

علیکم السلام، صلاح نیست شما به ایران بروید و پا دراز کردن به سوی کتابها هم هتک احترام است. بی اختیار هول زده گفتم: آقا! شما از کجا فهمیده‌اید، از کجا فهمیده‌اید؟! فرمود: «از وادی السلام فهمیده‌ام!»

اجازه استخاره از ولی اکبر (ع)

آقا محمد حسن قاضی از آیت الله محمد تقی آملی نقل فرموده که: «در دورانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، روزی به حجره مرحوم آقای قاضی که در مدرسه هندی بود رفتم. وقتی آقای قاضی تشریف آوردند عرض کردم: من خیلی در اینجا انتظار شما را کشیدم، چرا که به استخاره نیاز دارم. ایشان جواب فرمودند:

طالبه علم چندین سال در نجف اشرف باشد ولی نتواند برای خودش یک استخاره نماید؟!!

آقای آملی می‌گفت: خیلی خجالت کشیدم و با حال جدل عرض کردم من به یک اجازه استخاره از ولی اکبر نیاز دارم - تلویحاً به درخواست قبلی‌ام و اصرار برای تشریف که بارها از ایشان داشتم - ایشان پاسخ فرمود:

همان اذن عامی که برای موالی شان صادر فرموده‌اند برای ما کافی است و نیازی به کسب اجازه خاص نیست. به هر حال، بعد از اصرار و الحاح شدید اینجانب، ایشان ورد مخصوص برای این منظور به من تعلیم فرمود و خلاصه اینکه قرائت «آیه نور» به عدد اصحاب بدر هر شب قبل از خواب با شرائط خاص، طهارت، دوری از زنان و امور دیگر در شبهای معدود و محدود. پس من برای اجرای این دستور به مسجد سهله رفتم و ملازم آنجا شدم و شب‌ها برای انجام آن ورد قیام می‌کردم و در یکی از این شب‌ها همین که شروع کردم به خواندن ورد، احساس کردم که مثل اینکه کسی دستش را روی دوشم نهاده، من به سوی او متوجه شدم - من در این هنگام در مقام منسوب به امام مهدی علیه السلام بودم - پس آن شخص گفت: برای تشرف آماده باش! آقا شیخ محمد تقی آملی می‌گفت: همین که این کلمه به گوشم خورد، رعب و ترس تمام وجودم را گرفت و از فرط اضطراب نزدیک بود قلبم از حرکت بایستد، پس شروع کردم به التماس و توسل از او که مرا عفو فرماید و ایشان نیز قبول فرمود.

بعد از این ماجرا، من فوراً به نجف اشرف رفتم و آقای قاضی را ملاقات نمودم و زمانی که با ایشان مواجه شدم - بدون هیچ کلامی - اولین فرمایش ایشان این بود که: اگر آمادگی تشریف را نداری پس چرا این همه الحاح و اصرار می‌کنی؟!

هدیه ثواب تفسیر المیزان

علامه طباطبائی فرمودند: «... آقای ادیب نام ایشان آقای شیخ محمد علی ارتقائی ملقب به ادیب العلماء است...» که از شاگردان برادر من آقا سید محمد حسن بود و چون روح مرحوم قاضی (ره) را حاضر کرده بود و از رفتار من سؤال کرده بود، فرموده بود:

روش او بسیار پسندیده است؛ فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می‌گوید: در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهم نکرده است!

چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من با خود گفتم: من برای خودم در این تفسیر ثوابی نمی‌دیدم، تا آنکه آن را هدیه به پدرم کنم. خداوندا، اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدر فرموده‌ای، همه آن را به والدین من عنایت کن. و ما همه را به آن‌ها اهداء می‌کنیم! پس از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد، و در آن نوشته بود

که: چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد، مرحوم قاضی فرموده بودند:

اینک پدر از سید محمد حسین راضی شده و به واسطه شرکت در ثواب بسیار مسرور است. و از این اهداء ثواب هم هیچ کس خبر نداشت!

به فکر تهذیب نفس باش!

آیت‌الله ابراهیم امینی از استادشان علامه طباطبائی، نقل کرده‌اند: هنگامی که از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی اطلاع بودم، نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم. در بین راه همواره به فکر بودم که چه درسی بخوانم، پیش چه استادی تلمذ نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که مرضی خدا باشد. وقتی به نجف اشرف رسیدم، لدی‌الورود رو کردم به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عرض کردم: «یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که در آنچه صلاح است مرا راهنمایی کنید.»

منزلی اجاره کردم و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت کرده

باشم در منزل نشسته بودم و به آینده خودم فکر می‌کردم. ناگاه درب خانه را زدند، درب را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد. در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من انس گرفت، در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت: «کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید خوب است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند.»

این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده‌ام را شناختم. تا مدتی که در نجف بودم محضر آن عالم با تقوی را رها نکردم و در درس اخلاقش شرکت می‌کردم و از محضرش استفاده می‌نمودم. آن دانشمند بزرگ کسی نبود جز آیت‌الله سید علی قاضی (ره). «

وسواس در عبادات ممنوع!

مرحوم آقای حاج سید هاشم رضوی هندی از تلامذه مرحوم آقای قاضی، می‌فرمود: روزی یکی را به محضر

آقای قاضی آوردند که مثلاً آقا از دستش بگیرد و راهنمایی‌اش نماید. مرحوم آقای قاضی فرموده بودند: «به این آقا بگوئید که نماز را در اول وقت بخواند.» بعد معلوم شد که آن آقا وسواس در عبادات داشته و نماز را تا آخر وقت به تأخیر می‌انداخت.

احراق و قطع ریشه طمع!

علامه طباطبایی نقل می‌کردند: روزی با استاد خود مرحوم قاضی این رازی را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره ای نمودم فرمود: به وسیله اتخاذ طریقه احراق می‌توان این مسأله را حل نموده و این معطله را گشود و آن بدین طریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طماع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند چون سرشت او با طمع است لذا منتج به نتیجه ای نخواهد شد و قطع طمع از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالی تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیت قطع طمع دست برمی‌دارد، این عجز و بیچارگی، ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می‌گرداند. علت اینکه این طریقه را

احراق نامند، برای آنست که یکباره خرمن هستی‌ها و نیت‌ها و غصه‌ها و مشکلات را می‌سوزاند و از ریشه و بن قطع می‌کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی‌گذارد در مواردی از طریق احراقیه استفاده شده است یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارتست از کلمه استرجاع انا لله و انا الیه راجعون "اگر انسان متذکر شود که خود او و هر چه از تعلقات و مایملک اوست، ملک مطلق خداست، یک روز داده و یک روز می‌گیرد و کسی را در آن حق دخالتی نیست، و قتیکه انسان به خوبی ادراک کرد که از اول مالک نبوده است و عنوان ملکیت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک، تخیل می‌نموده است البته در صورت فقدان متأثر نخواهد شد و توجه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.

طمع در معنویت و سلوک

آیت‌الله سعادت پرور می‌فرمود: «از مرحوم آقای قاضی پرسیدند: این چگونه است که سالک هر چه پیش می‌رود دوست دارد آثار و نتایج اعمالش را از مکاشفات و واردات قلبیه ببیند و آیا این در نیت و انگیزه و اخلاص سالک اثر

سویی نمی‌گذارد؟ مرحوم آقای قاضی در جواب فرموده بود:

«خداوند متعال به خاطر اینکه ما از سیر و سلوک منقطع نشویم و همیشه شور و حال انجام اعمال و افعال را داشته باشیم، ما را در این باره «طماع» آفریده است. مرحوم علامه طباطبائی در تبیین نظر استادشان می‌فرمود: «چون این طمع و حرص درباره خودش می‌باشد اشکال و ایرادی ندارد.»

پول با برکت

آیت‌الله سید عباس حسینی کاشانی می‌فرمود: «در ایامی که نجف اشرف بودیم دوستی داشتم که در امرار معاش دچار سختی و فشار بسیاری شده بود؛ روزی به محضر آقای قاضی رفت و عرض کرد: آقا! خداوند سبحان به من تمام چیزهای خوب را داده است جز اینکه سخت در فقر و فاقه هستم و فشار بسیاری را از این لحاظ تحمل می‌کنم، اگر ممکن است چاره‌ای برای این مشکل من بنمائید. مرحوم آقای قاضی پس از گوش دادن به حرفهای این شخص دستش را در جیبش برد و یک مشت فلوس پول خرد عراقی را از جیب خود در آورد و به وی داد و

فرمود: بدون اینکه به مقدار این پول دقت کنی از آن استفاده نما.

دوست ما نقل کرد که تا مدت‌های مدید بدون اینکه از مقدار آن پول آگاه باشم، هر جا که نیازی به پول پیدا می‌کردم از آن استفاده می‌نمودم تا اینکه روزی وسوسه شدم و با خود گفتم مگر این پول چقدر است که تمامی ندارد؛ برای همین دست در جیب بردم و به شمارش آن پرداختم دیدم جز چند فلس ناچیز، چیز دیگری نیست! ولی طولی نکشید همین پول ناچیز، برکتش از بین رفت و دوباره به فقر و فلاکت افتادم. دوباره به محضر آقای قاضی رفتم و قبل از اینکه من چیزی بگویم فرمود:

ها! چکار کردی؟ پول‌ها را شمردی؟

بار دیگر مقداری فلوس به من داد و فرمود:

دیگر آن‌ها را مشمر!

آیت الله کاشانی فرمودند: تا زمانی که دوستم در قید حیات بود از آن پول با برکت استفاده می‌کرد بدون اینکه در آن کاستی پیدا شود! «

فتح باب برای آقای قوچانی

آقای قاضی به شاگردش آقای قوچانی فرموده بودند که:

«اواخر عمر تنها می‌شوی و در آن تنهایی به مقصد

می‌رسی.»

و همین‌طور هم می‌شود و ایشان اواخر عمر خود را در عتبات به تنهایی سپری می‌کنند و البته هیچ‌کس از عوالم ملکوتی‌اش خبر دار نمی‌شود. آقای سید محمد حسن قاضی در این باره می‌فرمایند: «من بعد از این که آمدم به ایران یکی دو سال قبل از انقلاب سفری داشتم به نجف. ایشان را دیدم، گفتم: آشیخ عباس چطوری، گفتند که زن و بچه‌ام رفته‌اند ایران. پرسیدم: شما چرا مانده‌اید؟ شما هم بروید ایران. گفت: من این‌جا منتظرم. گفتم منتظر چی هستی؟ گفت: آقای قاضی به من وعده داده که در اواخر عمرت تنها می‌شوی، به مقاماتی می‌رسی، چیزهایی خواهی فهمید، به چیزهایی می‌رسی. خوب یادم هست در خیابان با هم راه می‌رفتیم که این جریان را نقل کردند که من منتظرم و دو سه سال بعد از انقلاب مرحوم شدند.»

جانشین مرحوم قاضی

آیت‌الله شیخ محمد حسن معزّی تهرانی نقل کرد که: کسی از مرحوم آقا میرزا علی قاضی سؤال نمود که پس از خود چه کسی را جانشین خود قرار می‌دهید؟ ایشان فرموده بود:

«این سفره‌ای بود که برچیده شد، حال اگر کسی را می‌خواهید، آقا سید محمد حسین طباطبائی تبریزی فرد شایسته‌ای است.»

توضیح: البته این امر با وصیّ قرار دادن مرحوم آیت الله شیخ عباس هاتف قوچانی از جانب آقای قاضی منافاتی ندارد؛ چنانکه از این قضیه و دیگر قرائن معلوم بود که مرحوم علامه طباطبائی شایسته‌ترین فرد برای نیابت مقام آقای قاضی است ولی به جهت انتقال ایشان به تبریز و سپس قم باید کس دیگری در نجف باقی می‌ماند و تربیت نفوس مستعده را در آن دیار قدسی ادامه می‌داد و آن شخص مطابق وصیت آقای قاضی مرحوم هاتف قوچانی بود.

دستگیری پس از وفات

مهر و محبت و توجه آقای قاضی به شاگردان خود فقط منحصر به زمان حیاتشان نبود. بلکه اولیاء بعد از رحلتشان سیطره و احاطه کامل تری پیدا می‌کنند، چرا که از این زندان تنگ، جسمشان نیز رها شده است. علامه طباطبائی می‌فرمودند: «پس از ارتحال مرحوم قاضی، روزی مشغول نماز بودم اما تحت الحکم را که گشودن آن مستحب است) باز نکرده بودم، ناگاه دیدم آقای قاضی تشریف آوردند و در

همان حال که من به نماز ایستاده بودم تحت الحنکم را باز کردند و رفتند!» از آیت الله نجابت نیز نقل شده است: «در ایام نوروز با چند تن از دوستان به زیارت مرقد آیت الله قاضی می‌رفتیم. یکی از ما خطاب به روح آن جناب عرض کرد: نوروز است و ما از شما عیدی می‌خواهیم. ناگهان در همان بیداری مشاهده کردیم که جسم آیت الله قاضی با عمامه و عبا و ابریقی از گلاب بیرون آمد و بر کف دست ما از آن گلاب ریخت و فرمود:

«من از خدا خواسته‌ام جسمم در برزخ در اختیار خودم باشد.»

از استاد فاطمی نیا نقل شده که فرموده‌اند:

«هنوز هم مرحوم قاضی به خانه شاگرد شاگردان خود می‌آید و به آنان دستورات سلوکی می‌دهد»⁽¹⁾

آقا سید محمد حسن قاضی می‌فرمایند: «سید هاشم رضوی می‌فرمودند: وقتی نجف بودم خیلی در حالت بیچارگی و فلاکت و نداری بودم.

روزی یک شاهی خرج من بود و این را شب به شب می‌رفتم نان می‌خریدم و با چای می‌خوردم. یکی از روزها

که در محضر آقای قاضی نشسته بودم یک فقیری وارد شد، آقای قاضی رو به من کرد و گفت: چیزی داری که به این فقیر بدهیم؟ من هم همان یک فلس را درآوردم و دادم و آقای قاضی آن را به فقیر داد. من ماندم و رویم هم نمی‌شد که به کسی بگویم هیچی ندارم، چیزی به من بدهید. شب رفتم اتاقم، درس‌هایم را حاضر کردم و رفتم که بخوابم. اما از گرسنگی خوابم نمی‌برد. تا این که دیدم در اتاق زده شد. در را باز کردم دیدم آقای قاضی هستند فرمودند: من امشب می‌خواهم با شما شام بخورم. اجازه می‌دهید بیایم داخل؟ گفتم بفرمایید. آمدند داخل و از زیر عبایشان یک کاسه برنج و ماش و یک مقدار گوشت با نان درآوردند و گفتند بخور. من خوردم و خوب سیر شدم. بعد از شام فرمود چای! باید چای داشته باشی... و بعد یک استکان چای خورد و رفت

ماجرای لاتی که شاگرد مرحوم قاضی شد

ایشان مرحوم قاضی(زمانی که در نجف زندگی می‌کردند، هم محله لاتی می‌شوند که با تمام لاتی‌اش، مرحوم قاضی را دوست داشت، این لات به قاسم معروف بود؛ مرحوم قاضی آخر آدم‌ها را می‌دانست.

ایشان به قاسم که لات محله‌شان بود گفت: «قاسم، مگر محبت من را نداری، پس امشب بلند شو و قبل از نماز

صبح، نماز شب بخوان و بخواب». اگر ما می‌بودیم اول می‌گفتیم، نمازهای واجب را بخواند، ببینید مرحوم قاضی کجا را دیده است.

قاسم می‌گوید: «من نماز صبح بلد نیستم، چه برسد به نماز شب؛ نمی‌توانم آن موقع صبح بیدار شوم، چرا که تا ظهر می‌خوابم.» مرحوم قاضی جواب می‌دهد که «تو نیت کن، من بیدارت می‌کنم.» بیدار کردن مرحوم قاضی مثل این نبوده است که برود درب خانه‌اش رو بزند.

قاسم یک ساعتی را نیت می‌کند و همان ساعت هم بیدار می‌شود، وقتی بیدار شد دید چه حال خوشی دارد، خیلی از ماها در نماز شب بیدار می‌شویم؛ اما حال نداریم.

قاسم رفت وضو بگیرد و در همین که آستین‌ها را بالا می‌زد، می‌گفت: «خدایا در این دنیا کسانی هستند که صدایشان برای ملائکه و تو آشناست؛ اما صدای من آشنا نیست، دیر به درگاہت آمده‌ام، مرا بپذیر»

لاتی که مردم از نیم خوره غذایش برای تبرک می‌بردند

آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبائی □ 125

قاسم بعد از این قضیه جز شاگردان آیت‌الله قاضی
می‌شود؛ به طوری که مردم نیم خورده غذایش را برای
تبرک می‌پرند.⁽¹⁾

1. <http://aghigh.ir/fa/news/1110>/ماجرای-لاتی-که-شاگرد-مرحوم-قاضی-

شاگردان

علامه طباطبائی



آیت الله ابراهیم امینی از استادشان علامه طباطبائی، نقل کرده‌اند: «هنگامی که از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی اطلاع بودم، نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم. در بین راه همواره به فکر بودم که چه درسی بخوانم، پیش چه استادی تلمذ نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که مرضی خدا باشد.

وقتی به نجف اشرف رسیدم، لدی الورود رو کردم به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کردم: «یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که در آنچه صلاح است مرا راهنمایی کنید.» منزلی اجاره کردم و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت

کرده باشم در منزل نشسته بودم و به آینده خودم فکر می‌کردم. ناگاه درب خانه را زدند، درب را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد. در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من انس گرفت، در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت: «کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید خوب است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند.»

این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده‌ام را شناختم. تا مدتی که در نجف بودم محضر آن عالم با تقوی را رها نکردم، در درس اخلاقش شرکت می‌کردم و از محضرش استفاده می‌نمودم. آن دانشمند بزرگ کسی نبود جز آیت الله سید علی قاضی (ره). «

دوران طفولیت علامه طباطبائی

علامه طباطبائی در سن پنج سالگی مادرشان، و در سن نه سالگی پدرشان بدرود حیات می‌گویند؛ و از آن‌ها اولادی

جز ایشان و برادر کوچکتر از ایشان بنام سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمی‌ماند.

وصی مرحوم پدر برای آنکه زندگی ایشان متلاشی نگردد، وضع آن‌ها را بهمان نحوه سابق سامان می‌دهد؛ و برای آن‌ها یک خادم و یک خادمه معین، [15] و پیوسته در امر ایشان مراقبت و نظارت می‌نماید، تا این دو کودک کم‌کم رشد، و

تعلیمات ابتدائیه را به پایان می‌رسانند و دروس مقدّماتی را نیز در تبریز به پایان می‌برند، [16] و در تعلیم خطّ هر دو برادر مقام شیوائی را حائز می‌گردند

مرحوم استاد می‌فرمودند: روزهای بسیار با برادر از تبریز بیرون می‌آمدیم و در دامنه کوه‌ها و تپه‌های سرسبز اطراف، از صبح تا به غروب بنوشتن خطّ مشغول می‌شدیم. و بعداً نیز با هم به نجف اشرف مشرف شدیم.

در تمام مراحل و طی منازل علمی و عملی، این دو برادر با هم بوده و چنان رفیق و شفیق، در سراء و ضراء با یکدیگر پیوسته بودند که گوئی حقّاً یک جان در دو قالب‌اند محامد و مکارم دو برادر: علامه طباطبایی و برادر ایشان

آیه الله حاج سید محمد حسن طباطبائی الهی من جمیع الجهات مشابه و مماثل استاد ما حضرت علامه بودند. و در سبک و روش، و سعه صدر و همت عالی، و زندگانی عارفانه و زاهدانه بالمعنی الحقیقی، و دوری از ابناء زمان و اهل دنیا و توأم با تفکر و تأمل و ادراک و بصیرت، و ربط با حضرت احدیت، و انس و الفت در زوایای خلوت؛ و از طرفی قدرت وسیع فکری، و شیفتگی به شرع مطهر و خاندان عصمت، و ایثار و از خود گذشتگی در خط مشی آنان، و اعلاء کلمه حق، و خدمت به ابناء نوع از فقراء و مستضعفان نمونه بارز، و در خطه تبریز و آذربایجان معروف و مشهور؛ و در بین اهالی آن خطه به قداست و طهارت، زبانزد خاص و عام بوده‌اند.

ده سال تمام این دو برادر در نجف اشرف، مشرف و با هم به تحصیل کمال مشغول؛ و در دروس فقهی و اصولی و فلسفی و عرفانی و ریاضی پیوسته با یکدیگر تشریک مساعی داشته‌اند.

و به علت ضیق معاش و نرسیدن مقرری معهود از ملک زراعتی تبریز، ناچار از مراجعت به ایران می‌گردند. و ده سال در قریه شادآباد تبریز - جز مقدار مختصری - به فلاحت و زراعت اشتغال می‌ورزند، تا آنکه امور فلاحت تا

اندازه‌ای سر و سامان می‌گیرد؛ و استاد علامه برای حفظ حوزه علمیه قم از گزند حوادث عقیدتی طلاب به قم مهاجرت می‌کنند. و اخوی ایشان در خود تبریز ساکن شده و در آن سامان به تدریس طلاب مشغول می‌شوند.

در احوال آقای الهی برادر علامه طباطبایی، و زوجه

علامه آیه الله حاج سید محمد حسن الهی در حوزه تبریز به تدریس فلسفه از «شفاء» و «أسفار» و سائر کتب ملا صدرا اشتغال می‌ورزند، و احیاناً بعضی از عاشقان راه خدا را دستگیری می‌نمایند؛ و به سر منزل مقصود رهبری می‌کنند.

ایشان نیز بسیار مردی ساده و بی‌آلایش و متواضع و خلیق و عارف به اسرار الهیه و مطلع از ضمائر، و مربی پر ارزش بوده‌اند.

استاد ما از ایشان بسیار تمجید و تحسین می‌نمودند؛ و فوق العاده اظهار علاقه و محبت می‌کردند. و می‌فرمودند: در نجف اشرف نسخه خطی منطق «شفاء» بوعلی که طبع نشده بود به دست ما رسید؛ و ما دو برادر تمام آنرا با خط خود استنساخ نمودیم.

می‌فرمودند: برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ‌ها و تأثیر آن در روح، و تأثیر لالائی برای کودکان

که آن‌ها را بخواب می‌برد؛ و به‌طور کلی از اسرار علم موسیقی، و روابط معنوی روح با صداها و طنین‌های وارده در گوش، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود؛ و تا به حال در دنیای امروز بی‌نظیر و از هر جهت بدیع و بی‌سابقه بود.

لیکن بعد از اتمام رساله، خوف آنرا پیدا کرد که به دست ناهل از ابناء زمان و حکام جائز بیفتد؛ و از آن، حکومت‌های غیر مشروع دنیای امروز استفاده و بهره‌برداری کنند؛ لذا آنرا بکلی مفقود کردند.

حقیر موقتاً به ادراک محضر ایشان نشدم؛ گرچه ایشان مدتی قریب یکسال نیز به قم مشرف شده و در آنجا سکونت گزیدند، لیکن این مصادف با اوقاتی بود که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم؛ و چون مراجعت کردم ایشان به تبریز بازگشت نموده بودند، و پس از چند سالی رحلت کردند.

جنازه ایشان را به قم آوردند و در جوار مرقد مطهر بی‌بی حضرت معصومه سلام الله علیها، در آن طرف پل آهنچی در مقبره معروف به أبوخسین مدفون ساختند. و رحلت ایشان تأثیری عمیق در استاد ما گذارد، و موجب پیدایش یا اشتداد کسالت قلبی و اعصاب شد.

و علّت دیگر، سگته و درگذشت عیالشان بود که آن نیز تأثیر عمیقی در ایشان گذاشت؛ چون مهر و محبت این بانوی بزرگوار، چون شیر و شکر با ایشان درآمیخته، و زندگانی خوشی که بر اساس مهر و وفا و صفا پایه‌گذاری شده بود برهم زد.

و چنانچه از پاسخ تسلیتی که برای حقیر نوشته‌اند پیداست؛ با آنکه چندین بار در این نامه حمد خدا را بجا آورده و جملات الحمد لله و لله الحمد تکرار شده است؛ نوشته‌اند: «با رفتن او برای همیشه خطّ بطلان به زندگانی خوش و آرامی که داشتیم کشیده شد.»

این بانوی مؤمن که او نیز از خاندان طهارت و از بنات اعمام ایشانست دختر مرحوم آیه الله حاج میرزا مهدی آقای تبریزی بود که او با پنج برادر خود آقایان: حاج میرزا محمد آقا، و آقای حاج میرزا علی أصغر آقا، و آقای حاج میرزا کاظم آقا داماد مظفرالدین شاه و آقای حاج میرزا رضا، و برادر دیگری، همه از علماء و از فرزندان مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا یوسف تبریزی بوده‌اند. نام آن مرحومه، قمرالسادات و نام لقب او، مهدوی است، زیرا پدر ایشان: حاج میرزا مهدی آقا، به مهدوی معروف

بوده‌اند. و وفات آن مرحومه در شب چهارشنبه 27 ذوالقعدة الحرام 1384 واقع شده است.

ایشان می‌فرمودند: عیال ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود. ما در معیت ایشان برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدیم، و ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌آمدیم، و پس از پایان این مدت چون به تبریز مراجعت کردیم؛ روز عاشورائی ایشان در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود، می‌گوید:

دلم ناگهان شکست؛ و با خود گفتم ده سال در کنار مرقد مطهر حضرت ابا عبدالله الحسین در روز عاشوراء بودیم، و امروز از این فیض محروم شده‌ایم.

یکمرتبه دیدم که در حرم مطهر در زاویه حرم بین بالا سر و روبرو ایستاده‌ام، و رو به قبر مطهر مشغول خواندن زیارت هستم. و حرم مطهر و خصوصیات آن به‌طور سابق بود؛ ولی چون روز عاشورا بود، و مردم غالباً برای تماشای دسته و سینه زنان می‌روند، فقط در پائین پای مبارک، مقابل قبر سائر شهداء چند نفری ایستاده؛ و بعضی از خُدام برای آن‌ها مشغول زیارت خواندن هستند.

و چون به خود آمدم دیدم در خانه خود نشسته، و در همان محل مشغول خواندن بقیه زیارت هستم.

باری، این بانوی بزرگوار نیز در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در قبرستان مرحوم آیه الله حائری یزدی در قسمت الحاقی، دست چپ در یکی از بقعه‌های خانوادگی مدفون شده‌اند.

و استاد ما پیوسته در عصرهای پنجشنبه، اول به زیارت این مخدّره و سپس به زیارت اخوی خود، در ضمن زیارت اهل قبور می‌رفتند.⁽¹⁾

هجرت به قم

دوران ده ساله اقامت علامه در تبریز همراه با تدریس و تألیف سپری شد و فصلی جدید از حیات وی را فراهم کرد. تا اینکه «فیض روح القدس» بار دیگر مدد فرمود و با آمدن چنین آیه ای در استخاره، علامه راهی قم گردید:

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ عُقْباً»

(در آنجا یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین

پاداش و بهترین فرجام)

و آن روز حوزه علمیه قم از ضربات سهمگین رضاخان، رهایی یافته بود و با حضور آیات و مراجع بزرگوار ی چون آیت آ... بروجردی انسجام بیشتری پیدا

کرده بود، فرصتی فراهم آمده بود تا علامه طباطبائی، نیازهای جامعه را سنجیده و بر طبق آنها، برنامه ای منظم و کارآمد تنظیم کند. تفسیر و فلسفه درس‌هایی بود که - براساس احساس وظیفه علامه - شروع شد و تعجب بسیاری را برانگیخت چرا که تدریس تفسیر دانشی به دور از تحقیق تلقی می‌شد اما پشتکار و اخلاص علامه کار را بدانجا رساند که «المیزان» حاصل سالهای تلاش و تدریس گردید. درس فلسفه نیز در آن عصر خوشنام نبود. از اینرو تلاش‌های بسیاری در تعطیل این درس انجام می‌شد اما رفتار مؤدبانه استاد و برخورد مهربانانه آیت الله العظمی بروجردی ابرهای تیره سوء تفاهم را کنار زد و سعایت‌ها را بی اثر نمود.

به هر روی تشکیل جلسات عمومی و خصوصی این عالم فرهیخته و حضور شاگردان اندیشمندی چون آیت الله مطهری باعث نقد و بررسی فلسفه‌های غربی - مخصوصاً ماتریالیسم دیالکتیک - گردید و آثار و برکات جاودانه ای در تدوین کتب فلسفی به همراه خود آورد..... هر روز که سپری می‌شد ابعاد علمی و چهره چشمگیر علامه بیشتر از گذشته نمایان می‌شد. شعاع شخصیت این استاد فرزانه به داخل کشور محدود نگردید، بلکه اندیشمندان بسیاری را به

سوی خویش کشاند و در تمام ابعاد اسلام به بحث و گفتگو با آنان منجر شد. این عظمت بدانجا انجامید که دولت آمریکا توسط شاه ایران از علامه دعوت رسمی کرد تا در دانشگاه‌های آن کشور «فلسفه شرق» را تدریس نماید! روح بلند و بینش کم نظیر علامه دست رد به آنهمه اصرار زد. او زندگی محقرانه در قم و جلسات درس با طلاب و تربیت شاگردانی فاضل را بر تمامی ظواهر فریبا ترجیح می‌داد.

یادگارهای ماندگار

«انبوه دانش» و «کیمیای ایمان» علامه آثاری گرانبها و جاودانه بسان مشعلی فروزان فرا راه دانش پژوهان آفرید کتاب‌هایی چون:

1 - تفسیر المیزان:

دائرة المعارفی از معارف و در بردارنده بحث‌های اعتقادی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی و با تکیه بر قرآن کریم. اثری سترگ که استاد شهید مطهری 60 سال یا 100 سال دیگر زمان درک عمق و ارزش این کتاب می‌داند. این کتاب ثمره ای کم نظیر از بیست سال تلاش شبانه روزی علامه است. نقطه آغازین این تألیف به برکت غور و ژرف

نگری در روایات بحارالانوار بود علامه سبک این تفسیر را از مرحوم قاضی آموخت و در قم عملی ساخت.

2 - بدایه الحکمه:

کتابی که یک دوره تدریس فشرده فلسفه برای دوستان علوم عقلی در قم و سپس دانشگاه‌های کشور گردید.

3 - نهایه الحکمه:

این اثر برای تدریس فلسفه با توضیحی بیشتر، عمقی افزون‌تر و سطحی عالی‌تر تدوین شده است.

4 - اصول فلسفه و روش رئالیسم:

بیش علامه پیرامون نظرات مادیون و ماتریالیست‌ها باعث فراهم آوردن این اثر گردید برکت این کتاب موجب هدایت بسیاری از جوانان مسلمان و نجات آنان از هلاکت کفر و الحاد شد. اثری که پاورقی‌های استاد مطهری عنایتی افزون بدان بخشیده است.

5 - حاشیه بر کفایه:

کتابی اصولی پیرامون قوانین استنباط است که به‌تازگی چاپ شده است.

6 - شیعه در اسلام:

دوره ای کامل از اعتقادات و معارف شیعه در این اثر نفیس به چشم می‌خورد.

7 - مجموعه مذاکرات با پروفیسور هانری کرین:

او که محقق فرانسوی است پیرامون چگونگی شیعه و مباحث اعتقادی و مذاکراتی با علامه داشته که در این کتاب وجود دارد.

8 - خلاصه تعالیم اسلام:

خلاصه آنچه هر مسلمان متعهد باید از آن آگاهی داشته و خود را بدان زینت دهد، در این اثر بیان شده است.

9 - روابط اجتماعی در اسلام:

انسان و اجتماع و رشد اجتماعی او، پایه زندگی اجتماعی، آزادی در اسلام و مباحثی است که در این کتاب بدان‌ها پرداخته شده است.

10 - بررسی‌های اسلامی:

مجموعه ای است زرین از مقالات استاد که بسان دایره المعارفی از معارف ناب اسلامی جمع آوری شده است.

11 - آموزش دین:

کتابی با قلم روان و مطالبی لازم و ضروری است که برای دانش آموزان نوشته شده است.

12 و 13 و 14 - رساله انسان قبل از دنیا، در دنیا و بعد از دنیا:

این کتاب که اکنون با نام «انسان از آغاز تا انجام» ترجمه شده است مباحثی مفید از عوالم سه گانه ماده، مثال و عقل مطرح کرده و پیرامون شبهات و دغدغه خاطر جوانان مطالبی بسیار مفید و لازم ارائه کرده است.

15 تا 41: رساله‌هایی گوناگون درباره قوه و فعل، صفات، افعال الله، وسائط، نحو، صرف:

..... این مجموعه 26 رساله است که بنا به ضرورت و نیاز جامعه توسط علامه نگاشته شده است.

42 - دیوان شعر فارسی:

مجموعه ای از اشعار چشمگیر و عمیق علامه که طی سالیان متمادی سروده شده است.

43 - سنن النبی:

سیره و روش رسول الله در بین مردم و همراه خانواده در این اثر به چشم می‌خورد.

44 - لب اللباب:

مجموعه درس‌های اخلاق استاد که از سالهای 1368 تا 1369 قمری برای برخی از فضلاء حوزه قم بیان فرموده‌اند.

46 - حاشیه براسفار:

نظرات استاد فرزانه علامه طباطبائی بر اسفار در این کتاب جمع آوری شده است.

شاگردان

«همای همت» علامه، باعث تربیت «مه‌گونه‌هایی» شده تا آنگاه که خورشید وجودش رخ در نقاب خاک می‌کشد، اینان چون ماهتاب هدایت نورافشانی کنند. شاگردان علامه، ده‌ها نفر از بزرگان و فرهیختگان کنونی در حوزه‌های علمیه می‌باشند که به تنی چند از آنان اشاره می‌شود.

حضرات آیات و حجج اسلام:

- 1- شهید مرتضی مطهری، 2- شهید سید محمد حسینی بهشتی، 3- امام موسی صدر، 4- ناصر مکارم شیرازی، 5- شهید محمد مفتاح، 6- شیخ عباس ایزدی، 7- سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، 8- عزالدین زنجانی، 9- محمدتقی مصباح

یزدی، 10- ابراهیم امینی، 11- یحیی انصاری، 12- سید
جلال الدین آشتیانی، 13- سید محمدباقر ابطحی، 14- سید
محمد علی ابطحی، 15- سید محمد حسین کاله زاری،
16- حسین نوری همدانی، 17- حسن حسن زاده آملی، 18-
سید مهدی روحانی، 19- علی احمدی میانجی، 20- عبدالله
جواد آملی و.....

داستان‌ها و نکته‌ها

دست وپایت را گم نکن!

در قم سید بزرگواری بود و چایخانه داشت که از
خواص علامه طباطبائی و محرم سر ایشان بود، او
می‌گوید:

«روزی با آقا کار داشتم، رفتم درب منزل ایشان، هر
چه در زدم و منتظر ماندم کسی نیامد، معلوم شد کسی در
منزل نیست، ناگهان صدایی در گوشم گفت: در نزن، آقا
رفته‌اند قبرستان نو! کسی هم در کوچه و اطراف من نبود!
با خود گفتم می‌روم قبرستان نو، در ضمن به صحت و سقم
این صدا هم پی می‌برم. با سرعت خودم را به قبرستان نو
رساندم، دیدم ایشان در میان قبرها در حال قدم زدن هستند،
خودم را آماده کرده بودم که تا ایشان را دیدم قضیه این
صدا را به ایشان بگویم، حتی اگر تردید کردند قسم بخورم.

همین که خواستم مطلب را بگویم، فرمودند: دست و پایت را گم نکن، از این صداها زیاد است، گیرنده می‌خواهد!!!»⁽¹⁾

دیدن فرشته

علامه طباطبایی به معنویات، زیارت عاشورا و مداومت بر گفتن اذکار، توجه بسیاری داشت و می‌فرمود: استاد ما آیت‌الله قاضی فرموده‌اند: ذکر را که به شما یاد داده‌ام، تعداد خاصی باید گفته شود تا خاصیت ویژه‌اش برای شما آشکار شود لذا در وسط اذکار سعی کنید آنقدر توجه داشته باشید که چیزی شما را به خود، مشغول نکند و الا آن ذکر اثر خود را از دست خواهد داد!

علامه طباطبایی در این باره به داستان ذکر گفتن خود اشاره کرد و گفت: روزی مشغول گفتن ذکر بودم که باید چند هزار مرتبه گفته می‌شد و از این رو، چند ساعت وقت لازم داشتم. اتاق را خلوت کرده و شرایط را طوری فراهم کردم تا کسی به آنجا نیاید و من بتوانم آن ذکر را به تعداد مشخصی بگویم. مشغول گفتن ذکر بودم که احساس کردم آثار این ذکر، کم‌کم بر من هویدا می‌شود. ناگهان یک لحظه

دیدم که از جانب راست من فرشته‌ای با جامی از آب بهشتی ظاهر شد و عرض کرد این یک جام بهشتی برای شماست آن را برای شما آورده‌ام تا میل کنید.

علامه طباطبائی در ادامه فرمودند: چون استاد ما آیت‌الله قاضی به ما فرموده بودند که وسط ذکر، به چیزی غیر از یاد خدا مشغول نشوید از این رو من هم به این فرشته، اعتنا نکردم! ملک می‌گفت: من فرشته‌ام و آب سلسبیل بهشتی برایت آورده‌ام از دست من بگیر و آن را بنوش.

آیت‌الله طباطبائی به آن ملک اعتنایی نکرد و لذا ملک که این صحنه را دید رفت عقب و از سمت چپ ایشان، ظاهر شد باز همان سخنان را تکرار کرد و علامه طباطبائی نیز این بار هم کوچک‌ترین توجهی به آن فرشته نکرد تا اینکه سقف شکافته شد و آن فرشته بالا رفت.

استاد علامه طباطبائی فرمودند: در این هنگام، حالی برای من پیش آمد اما باز هم ذکر را قطع نکرده و بر آن مداومت کردم تا اینکه ذکر به پایان رسید.

علامه طباطبائی برای ما نقل می‌کردند که آن خاطره آمدن و رفتن فرشته و شکافته شدن سقف هنوز در خاطرم

هست و اینگونه من عملاً اثر ذکر خدا را در حین گفتن ذکر مشاهده کردم.⁽¹⁾

در ابتدا علاقه ای به دروس حوزه نداشتم...

او خود از روزگار تحصیل خود چنین بازگو می‌کند:
«در اوایل تحصیل که به نحو و صرف اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می‌خواندم نمی‌فهمیدم..... پس از آن یک بار عنایت خدایی دامنگیر شده، عوض کردم. در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریباً هیجده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، احساس خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده؛ باقی را به مطالعه می‌پرداختم بسیار می‌شد - به‌ویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم.....»

ارادت به اهل بیت.

استاد هفته‌ای یک بار - حداقل - به حرم حضرت معصومه. مشرف می‌شد. پیاده می‌رفت و در بین راه اگر پوسته پرتقال یا خیار یا موز می‌دید با ته عصا آن را از مسیر مردم کنار می‌زد. در ایام تابستان غالباً به مشهد مقدس مشرف می‌شد. شب‌ها به حرم امام رضا. رفته، در بالای سر می‌نشست و با حال خضوع و خشوع به دعا و زیارت می‌پرداخت. به پیامبر. و ائمه. علاقه بسیاری داشت و با کمال ادب و احترام از آن‌ها نام می‌برد، در مجالس روضه خوانی شرکت می‌کرد و برای مصائب اهل بیت شدیداً اشک می‌ریخت.

«فعالیت‌های شبانه روزی علمی، او را از توسل در عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی‌داشت. ایشان موفقیت خویش را مرهون همین توسلات می‌دانست. و آنچنان به سخنان معصومین احترام می‌گذاشت که حتی در برابر روایات مرسل و ضعیف السند هم به احتمال این که از بیت عصمت صادر شده است. رفتار احتیاط آمیزی داشت و برعکس کوچکترین سوء ادب و کژاندیشی را نسبت به این دودمان پاک و مکتب پرافتخار تشیع قابل چشم پوشی نمی‌دانست....»

«آن گاه که نام یکی از معصومین (ع) برده می‌شد اظهار تواضع و ادب در سیمای ایشان مشهود می‌شد و نسبت به امام زمان (ع) تجلیل خاصی داشته مقام و منزلت آن‌ها و حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت صدیقه کبری (ع) را فوق تصور می‌دانستند. یک نحو خضوع و خشوع واقعی نسبت به آن‌ها داشته و مقام و منزلت آنان را ملکوتی می‌دانستند.»

شرح صدر علامه:

یکی از شاگردان ایشان که مدت سی سال با استاد مأنوس بوده، پیرامون خصوصیات اخلاقی آن عالم فرزانه چنین نوشته است:

«علامه انسانی وارسته، مذهب، خوش اخلاق، مهربان، عفیف، متواضع، مخلص، بی هوا و هوس، صبور، بردبار، شیرین و خوش مجلس بود. من در حدود سی سال با استاد حشر و نشر داشتم.... به یاد ندارم که در طول این مدت حتی یک بار عصبانی شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند یا کوچکترین سخن تند یا توهین آمیزی را بر زبان جاری سازد. خیلی آرام و متین درس می‌گفت و هیچ گاه داد و فریاد نمی‌کرد، خیلی زود با افراد انس می‌گرفت و صمیمی می‌شد. با هر کس حتی کوچکترین فرد طلاب

چنان انس می‌گرفت که گویا از دوستان صمیمی اوست گاهی که به عنوان استاد مورد خطاب قرار می‌گرفت می‌فرمود: «این تعبیر را دوست ندارم ما اینجا گرد آمده‌ایم تا با تعاون و همفکری، حقایق و معارف اسلامی را دریابیم» استاد بزرگوار بسیار مؤدب بود به سخنان دیگران خوب گوش می‌داد، سخن کسی را قطع نمی‌کرد و اگر سخن حقی را می‌شنید تصدیق می‌کرد، از مباحثات جدلی گریزان بود ولی به سؤال‌ها، بدون خودنمایی پاسخ می‌داد.» یکی از شخصیت‌های مارکسیست با علامه به بحث و گفتگو نشسته بود و سرانجام موحد و مسلمان گردید هنگامی که یکی از دوستان او پیرامون مناظره و گفتگوی دوست خود با علامه پرسش کرد، وی شخصیت علامه را اینگونه بازگو می‌کند:

«آقای طباطبائی مرا موحد کرد. هشت ساعت ما با هم بحث کردیم. یک کمونیست را الهی و یک مارکسیست را موحد کرد. او حرف توهین آمیز هر کافری را می‌شنید و نمی‌رنجید و پرخاش نمی‌کرد.»

آینه اخلاص: استاد جعفر سبحانی روحیات علامه را چنین توصیف می‌کند:

«ما با این که با ایشان انس بیشتری داشتیم یک بار هم به خاطر نداریم که مطلبی را به عنوان تظاهر به علم یادآور شود یا سخن را سؤال نشده از پیش خود مطرح کند.»

هنگامی که یکی از علمای حوزه علمیه قم از تفسیر عظیم المیزان در حضور ایشان تعریف می‌کند، علامه با نیم نگاهی به او می‌فرماید:

«تعریف نکن که خوشم می‌آید و ممکن است خلوص و قصد قربتم از بین برود.»

و آنگاه که یکی از اساتید اندیشمند حوزه رساله امامت خود را برای نظریاتی خدمت علامه می‌دهد، ایشان پس از مطالعه می‌فرماید:

«چرا دعای شخصی کردید؟ بارالها توفیق فهم آیات الهی را به اینجانب مرحمت بفرما چرا در کنار سفره الهی دیگران را شرکت ندادی.. تا آنجایی که خودم را شناختم، دعای شخصی در حق خودم نکردم.»

تعبد و بندگی:

استاد فرزانه، مرحوم علامه از مرز مراعات واجبات و مستحبات پا فراتر گذارده و خود را مقید به ترک اولی کرده

بود و همیشه ذکر الهی بر لب داشت و هیچگاه از توجه به پروردگار غافل نمی‌شد.

«اخلاق ایشان اخلاق قرآنی بود، گویا اخلاقش «قرآن» بود. هر آیه ای که خداوند در قرآن نصب العین انسان کامل می‌داند، ما در حد انسانی که بتواند مبین و مفسر قرآن باشد، در این مرد بزرگ می‌یافتیم. مجلس ایشان، مجلس ادب اسلامی و خلق الهی بود و ترک اولی در ایشان کمتر اتفاق می‌افتاد. نام کسی را به بدی نمی‌برد. بد کسی را نمی‌خواست و سعی می‌کرد خیر و سعادت همگان را مسئلت کند.»

طهارت باطن استاد زبانزد خاص و عام بود. بسیاری از شب‌ها را تا صبح به عبادت و بی‌توجهی می‌پرداخت. در ماه مبارک رمضان فاصله بین غروب آفتاب تا سحر را به تهجد ذکر مشغول بود.

اخلاق علامه در منزل:

دختر استاد چگونگی برخورد پدر خود را با اطرافیان اینگونه بیان می‌کند:

«اخلاق و رفتار ایشان در منزل «محمدی» بود. هرگز عصبانی نمی‌شدند و هیچ وقت صدای بلند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار

بودند و مقید به نماز اول وقت، بیداری شبهای ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه کسی نمی‌زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

..... بسیار کم حرف بودند، پرحرفی را موجب کمی حافظه می‌دانستند. بسیار ساده صحبت می‌کردند به طوری که گاهی آدم گمان می‌کرد این یک فردی عادی و عامی است.....

می‌گفتند شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی هرگز انسان شخصیت کسب نمی‌کند.... آرام و صبور با مسائل برخورد می‌کردند. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه ریزی می‌کردند که روزی یک ساعت بعد از ظهرها در کنار اعضای خانواده باشند..... رفتارشان با مادر بسیار احترام آمیز و دوستانه بود همیشه طوری رفتار می‌کردند که گویی مشتاق دیدار مادر هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم..... آن دو واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصی‌شان را دیگری انجام دهد.... ایشان برای بچه‌ها مخصوصاً دخترها ارزش بسیاری قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه‌های ارزنده ای می‌دانستند.

همیشه بچه‌ها را به راستگویی و آرامش دعوت می‌کردند. دوست داشتند آوای صوت و قرآن در گوش بچه‌ها باشد. برای همین منظور قرآن را بلند می‌خواندند و به مؤدب بودن بچه اهمیت می‌دادند و رفتار پدر و مادر را به بچه‌ها مؤثر می‌دانستند. درباره مادرم می‌فرمود: این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده است و هرچه کتاب نوشته‌ام نصفش متعلق به این خانم است.»

شناخت مقتضیات زمان و مکان:

«توجه به جهان اطراف» و بررسی «وضعیت حال و آینده» از نشانه‌های بارز استاد والا مقام، مرحوم علامه طباطبائی است ایشان در سالهای دهه 20 و 30 نقش حساس در هدایت جامعه داشت. با هجوم شبهات دشمنان، سلاح قلم به دست گرفته و کاری کارستان می‌کرد.

فلسفه مادی و افکار غربی را پوچ و بی مقدار جلوه داد و حساسیت‌های زمان را به کار گرفت. هدایت فوج فوج جوانان کار کم نظیری بود که «علامه» یارای آن را داشت و به خوبی از عهده آن برآمد. پس از رحلت آیت الله العظمی بروجردی (ره) «حکومت اسلامی» موضوع درس وی گردید و مقالاتی در این زمینه نگاشت و در آن‌ها

توانایی حکومت اسلامی را در اداره جامعه و قدرت ولایت فقیه را اثبات کرد.

همراه با امام (ره) همگام با انقلاب:

از دیر زمان ارادت و علاقه وافر بین علامه و حضرت امام خمینی (رضوان الله علیهما) به چشم می‌خورده است. هر دو بزرگوار نسبت به یکدیگر احترام می‌گذاشتند. رابطه دوستانه آن دو بزرگوار از قدیم برقرار و علامه نسبت به حضرت امام احترام قائل بود. نسبت به انقلاب نظر مساعد داشت و از مسائل سیاسی با اطلاع بود. وی نسبت به اوضاع جامعه بسیار ناراضی و از شاه و رژیم او منزجر بود.

یک بار به ایشان گفته شد که شاه تصمیم گرفته است دکترای فلسفه به شما بدهند. ایشان خیلی ناراحت شدند و اعلام کردند به هیچ وجه تن به قبول چنین چیزی نخواهند داد..... و در پایان از اصرار زیاد - رئیس دانشکده الهیات آن زمان - گفتند: «من از شاه هیچ ترسی ندارم و حاضر به قبول دکتر نیستم.»

جلوه‌های هنری و ادبی علامه:

خط نستعلیق و شکسته علامه از بهترین و شیواترین انواع خط بود. آگاهی استاد از روزهایی که با برادرش در تبریز در دامنه کوه‌های اطراف از صبح تا به غروب به نوشتن خط مشغول بودند، یاد می‌کرد. خط‌هایی که تعجب ایشان را بر می‌انگیخت و یا سخن از زمانی می‌کردند که علاقه بسیاری به نقاشی داشتند و تمام پول و وقت خود را صرف خرید کاغذ و نقاشی بر آن‌ها می‌نمودند.

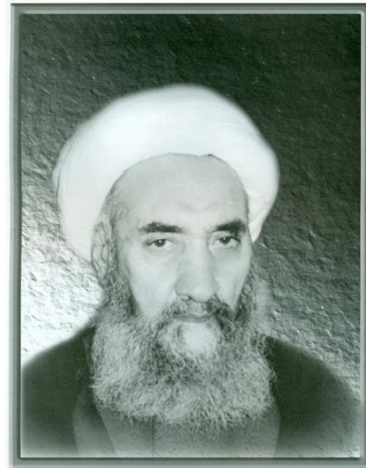
از جمله جلوه‌های دیگر استاد؛ تجلی ایشان در آینه شعر است. اشعار بسیار ارزشمند و چشمگیری که توسط علامه سروده شده و سرآمد گردیده است. «مرا تنها برد» و «پیام نسیم» و «هنر عشق» از جمله اشعار گرانسنگی است که از علامه باقی مانده است.

ارجعی الی ربی

سرانجام پس از 81 سال و 18 روز عمر با برکت و زندگی پرتلاش، روح پاک و الهی آن حکیم عارف و مفسر وارسته به دیار قدسی و ملکوت رهسپار شد.⁽¹⁾

1. گلشن ابرار، ص 865 - 874.

آیت‌الله شیخ عباس قوچانی



شیخ‌عباس قوچانی

حجت‌الاسلام محمود هاتف قوچانی امام جماعت مسجد
الرسول سعادت آباد تهران و نماینده سابق ولی فقیه و رئیس
عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران و فرزند
عارف بزرگ آیت‌الله شیخ عباس هاتف قوچانی (ره) وصی
اخلاق و طریقت عارف بزرگ آیت‌الله آقا سید علی قاضی
طباطبایی (ره) در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس در مورد
پدرش مرحوم شیخ عباس قوچانی گفت: مرحوم پدرم مانند
استادش عارف بزرگ سید علی آقا قاضی هیچ اثر مکتوب
و یا مال دنیا از خود باقی نگذاشت و به معنای واقعی از
لحاظ امور دنیوی، دست‌خالی از دنیا رفت.

شاگردان / آیت الله شیخ عباس قوچانی □ 155

وی افزود: شیخ عباس هاتف قوچانی در سال 1292 شمسی در روستای گوزل آباد از توابع قوچان در خراسان رضوی کنونی به دنیا آمد و در اول فروردین 1369 شمسی در نجف اشرف رحلت کرده و در همان جا به خاک سپرده شد.

فرزند آیت الله قوچانی گفت: وی در همان سنین کودکی وارد حوزه علمیه قوچان شد و بعد از یاد گرفتن مقدمات با گرفتن اجازه از پدرش و علیرغم نگرانی مادر به حوزه علمیه مشهد رفته و سطوح عالیه درس حوزه در مشهد گذراند.

وی افزود: در آن زمان به دستور رضاشاه که نسبت به عمامه داران سخت می گرفت، هیأتی در مشهد به ریاست رئیس دادگستری، تولیت وقت آستان قدس و شهربانی و طلبه ها امتحان می گرفت و هرکس که در امتحان موفق می شد اجازه عمامه بر سر می گرفت و بقیه از داشتن عمامه محروم می شدند که مرحوم پدرم 2 بار در این امتحان موفق شدند و اجازه عمامه دریافت کرد.

وی گفت: مرحوم پدرم از همان ابتدا دنبال مسائل معنوی بود و با ریاضت های خوراکی که برای خود ترسیم کرده بود در نهایت مزاجش را صدمه زده بود و دچار سوء

هاضمه شده بود و به او گفته بودند برای رفع این مشکل حتماً باید ورزش کند که آن زمان مانند اکنون نبود که وسایل ورزشی حتی در پاک‌ها باشد، ورزش فقط منحصر به زورخانه‌ها بود و در زورخانه نیز برخی افرادی با سبیل و عده‌ای غیر مقید به نماز حضور داشتند که علیرغم میل باطنی، مجبور بود با آن‌ها میل ورزشی بزند و با کراحت روحی به آن ورزش ادامه می‌داد تا زمانی که حادثه مسجد گوهرشاد و قضیه کشف حجاب رضاخانی در سال 1313 اتفاق افتاد که بعد مجبور شد به نجف اشرف مهاجرت کند و در آنجا تحصیلات عالیه و دروس خارج از فقه را ادامه دهد.

وی گفت: مرحوم شیخ عباس قوچانی در مشهد دروس فلسفه را زیر نظر آقا بزرگ حکیم و میرزا محمد آخوند گذراند و وقتی به نجف مراجعت کرده بود، در مدرسه علمیه مرحوم سید کاظم یزدی که از مدارس به نام آنجا است، حجره گرفته و د درس مرحوم سید محمد حسین غروی کمپانی و نیز ابتدا درس‌های مرحوم آیت‌الله خویی حضور پیدا کرد.

شیخ محمود افزود: پدرم تعریف می‌کرد یک روز در کنار حوض مشغول وضو گرفتن بودم دیدم طلبه‌ای که

خیلی گوشه‌گیر و یک مقدار سرخورده است، ولی با دیگران فرق دارد، مشغول گرفتن وضو است و آهسته به او گفتم، اگر استاد خاصی داری که نزد او می‌روی ما را هم معرفی کنید و فردا همراه او خدمت آیت‌الله سید علی آقا قاضی رفتیم و ایشان هم ما را پذیرفت و از آن زمان تا پایان عمر، آقای قاضی که 14 سال طول کشید، مراحل اخلاقی و سیر سلوک را طی کردیم.

وی در مورد اینکه آن طلبه که بود، گفت: مرحوم شیخ محمد تقی بهجت عارف بزرگی بود که در قم به رحمت خدا رفت.

وی گفت: آن زمان مرحوم آیت‌الله قاضی از پدرم استقبال کرد و پدرم از نظر مسائل درس حوزوی نیز زبانزد بود و بعد از گذراندن درس خارج و حضور در درس علمای بزرگ، خدمت آقای قاضی رسیده بود.

حجت‌الاسلام شیخ محمد قوچانی افزود: یک روز آیت‌الله قاضی نامه‌ای به پدرم می‌دهد و می‌گوید این نامه را بخوان و وقتی نامه را خواند احساس کرد وصیت‌نامه آقای قاضی است و در قسمتی از آن وصیت‌نامه نوشته بود «و اما وصی اینجانب در امر طریقت آقای شیخ عباس هاتف مجتهد قوچانی است».

پدرم می‌گوید وقتی این را خواندن بلافاصله گفتم آقا با دست خالی؟!!

مرحوم آقای قاضی تبسمی کرد و چیزی نگفت. وی در مورد اینکه آن زمان پدرتان حدوداً چند سال سن داشتند، گفت: حدود سال 1331 بوده است و مرحوم آقای قاضی با آوردن کلمه مجتهد در واقع حکم اجتهاد برای پدرم صادر کردند. ایشان در نجف 14 سال در درس آقای قاضی حضور داشته و همیشه با ایشان مأنوس بوده است و همیشه می‌گفت که هرگز کلامی از استادم آقای قاضی صادر نشد که دلالت منطوقی و یا منطقی بر این داشته باشد که دارای مراتبی است و همیشه داشتن مراتب را نفی می‌کرد، چون واقعاً هرچه داشت از خدا و ائمه اطهار داشت، مرحوم پدرم نیز مانند استادش همیشه می‌گفت، دستم خالی است.

حجت‌الاسلام محمود قوچانی افزود: مرحوم آیت‌الله قاضی به پدرم فرموده بود، «شما در آخر عمر تنها می‌شوید و در آن تنهایی به مقصد می‌رسید» و وقتی پدرم این قضیه را برای مادرم تعریف کرده بود، مادرم گفته بود مگر می‌شود تو را تنها بگذاریم حتی اگر من هم بمیرم، فرزندان در کنارشان هستند، اما همان گونه که آیت‌الله

قاضی پیش‌بینی کرده بود، ایشان در 3 سال آخر عمر در تنهایی به سر می‌برد و در غربت و تنهایی از دنیا رفتند.

امام جماعت مسجد الرسول سعادت آباد در پاسخ به این پرسش که چگونه شما پدرتان را تنها گذاشتید، افزود: بعد از جنگ تحمیلی که صدام علیه ایران راه انداخت اوضاع عراق وخیم بود و در این اواخر همه ایرانیان را از عراق بیرون راندند از جمله ما و خانواده ما را نیز بیرون کردند؛ از اول سال 58 دفتر امام را بستند و ما را فرستادند ایران و برادر من که 10 سال از من کوچکتر بود، در عراق ماند اما فقط به جرم اینکه از مستمندان دستگیری می‌کرد، توسط نیروهای امنیتی عراق دستگیر شد و هرگز از سرنوشت او خبری نداشتیم و پس از سقوط صدام، معلوم شد که او را در زندان‌ها شهید کردند؛ من که به ایران آمدم خواهرم آنجا بود، اما در نهایت او را هم بیرون کردند و رژیم صدام به تعدادی از علما که سن و سالی از آن‌ها گذشته بود، کاری نداشت و بقیه را بیرون کرد.

حجت‌الاسلام قوچانی که قبلاً نماینده ولی‌فقیه و رئیس قبلی سازمان عقیدتی سیاسی ارتش بوده است، گفت: مقام معظم رهبری به مرحوم پدرم پیام دادند که به ایران مراجعت کند، اما پدرم گفته بود حاضر نیستم جوار حرم

امیرالمؤمنین (ع) را ترک کنم و تا آخر عمر در نجف اشرف باقی ماند و همان‌جا رحلت کرد.

وی در مورد تعداد اولاد شیخ عباس قوچانی گفت: 4 فرزند شامل 2 دختر و 2 پسر داشت، تعدادی از علمای بزرگسال مانند آیت‌الله سید علی سیستانی در نجف ماندند و حوزه علمیه نجف را حفظ کردند.

شیخ محمود قوچانی افزود: پدرم می‌گفت دعای من همیشه این بوده است که خدایا مرا گرفتار مرجعیت نکن و مرحوم پدرم قبل از آقای آیت‌الله خویی فوت کرد و اگر بعد از ایشان مانده بود، علمای نجف ایشان را به عنوان مرجع جانشین آیت‌الله خویی مطرح می‌کردند.

وی در مورد اینکه اجازه اجتهاد مرحوم شیخ عباس قوچانی توسط چه کسانی صادر شده بود، گفت: از مراجع مختلف مانند سید عبدالهادی شیرازی، سید جمال گلپایگانی، مرحوم آیت‌الله سید ابولقاسم خویی و مرحوم آیت‌الله حکیم اجازه اجتهاد داشتند.

حجت‌الاسلام قوچانی در مورد اینکه آیا اکنون فاصله علما با مردم کم یا تقویت شده است، گفت: در آن زمان طاغوت بود و در زمان صدام و قبل از آن علمای نجف فقط در حوزه و تربیت کردن مجتهدان کوشش می‌کردند،

شاگردان / آیت الله شیخ عباس قوچانی □ 161

در امور سیاسی حق گام برداشتن نداشتند و هیچ روحانی نمی‌توانست در مسائل اجتماعی نقش ایفا کند، اما امروز علما در امور اجتماعی فعال هستند.

وی گفت: مرحوم اخوی من تنها جرمش دستگیری و کمک به مستمندان بود و رژیم صدام او را گرفت و در زندان به صورت غریبانه شهید کرد.

وی در مورد اینکه آیا مادران در قید حیات هستند یا خیر، گفت: 10 سال پیش از دنیا رفتند.

حجت‌الاسلام قوچانی در مورد اینکه آیا از شیخ عباس قوچانی کتاب‌هایی مانده است گفت: ایشان همچون استادش آیت‌الله سید علی قاضی اهل کتاب نوشتن کتاب نبود و سیره آقای قاضی را که هیچ اثری از خود بر جای نگذاشت، دنبال کرد، البته تصحیح کتاب جواهر الکلام را که یک دوره فقهی تخصصی است، بر عهده ایشان گذاشته شد و از چاپ سنگی به چاپ جدید تبدیل کرده و در اختیار طلاب قرار داد و گر نه هیچ چیز دیگری از خود باقی نگذاشت.⁽¹⁾

آیت الله سید احمد نجفی نقل می‌نمایند: در نجف مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی که پدر زن اینجانب بود

1. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930210000542>

بعضی از مسایلی را که می‌خواست برای امام رخ بدهد. از قبل می‌دانست و به من هم می‌گفت. من به ایشان عرض کردم شما از کجا این مسائل را می‌دانید؟ ایشان قضیه ای را نقل کردند که:

ما در خدمت مرحوم آیت الله حاج سید علی قاضی که استاد اخلاق بزرگانی مانند آقای بهجت، مرحوم آقای قوچانی، مرحوم آقای میلانی و... بودند حاضر بودیم. هر روز به محضر ایشان می‌رفتیم و استفاده می‌کردیم. یک روز دو نفر از شاگردهایی که هر روز به محضر مرحوم قاضی مشرف می‌شدند خبر دادند که آقای حاج آقا روح الله خمینی امام در آن زمان به این لقب معروف بودند) به نجف آمده‌اند و می‌خواهند با شما ملاقات کنند.

ما که سمت شاگردی امام را داشتیم خوشحال شدیم که در این ملاقات استاد ما حضرت امام) در حوزه قم معرفی می‌شود. چون اگر شخصی مثل مرحوم قاضی ایشان را می‌پسندید برای ما خیلی مهم بود. روزی معین شد و امام تشریف آوردند ما هم در کتابخانه آقای قاضی نشسته بودیم وقتی امام به آقای قاضی وارد شدند به ایشان سلام کردند. روش مرحوم آقای قاضی این بود که هر کس به ایشان وارد می‌شد جلوی او هر کس که بود بلند می‌شد و به

بعضی هم جای مخصوصی را تعارف می‌کرد که بنشینند ولی وقتی امام وارد شدند آقای قاضی جلوی امام بلند نشدند و هیچ هم به ایشان تعارف نکردند که جایی بنشینند امام هم در کمال ادب دو زانو دم در اتاق ایشان نشست.

طلاب و شاگردان امام که در آن جلسه حاضر بودند ناراحت شدند که چرا مرحوم آقای قاضی در برابر این مرد بزرگ و فاضل و وارسته حوزه قم بلند نشدند. آن دو نفری که معرف امام به آقای قاضی بودند هم وارد شدند و در جای همیشگی خودشان نشستند. بیش از یک ساعت مجلس به سکوت تام گذشت و هیچ کس هم هیچ صحبتی نکرد. امام هم در تمام این مدت سرشان پایین بود و به دستشان نگاه می‌کردند. مرحوم قاضی هم همینطور ساکت بودند و سرشان را پایین انداخته بودند.

بعد از این مدت ناگهان مرحوم قاضی رو کردند به من و فرمودند آقای حاج شیخ عباس قوچانی (آن کتاب را بیاور. من به تمام کتاب‌های ایشان آشنا بودم چون بعضی از این کتاب‌ها را شاید صد مرتبه یا بیشتر خدمت آقای قاضی آورده بودم و مباحثی را که لازم بود بررسی کرده بودم. تا ایشان گفتند آن کتاب را بیاور من دستم بی اختیار به طرف کتابی رفت که تا آن وقت آن کتاب را در آن کتابخانه ندیده

بودم حتی از آقای قاضی نپرسیدم کدام کتاب. مثلاً کتاب دست راست، دست چپ، قفسه بالا. همانطور بی اراده دستم به آن کتاب برخورد آن را آوردم و آقای قاضی فرمودند آن را باز کن. گفتم آقا چه صفحه ای را باز کنم؟ فرمودند هر کجایش که باشد من هم همین طوری کتاب را باز کردم دیدم که آن کتاب به زبان فارسی است و لذا بیشتر تعجب کردم. چون طی چند سالی که من در خدمت آقای قاضی بودم این کتاب را حتی یک مرتبه هم ندیده بودم حتی جلد آن را هم ندیده بودم کتاب را که باز کردم دیدم اول صفحه نوشته شده حکایت. گفتم آقا نوشته شده حکایت. فرمود، باشد بخوان. مضمون آن حکایت آن بود:

که یک مملکتی بود که در آن مملکت سلطانی حکومت می‌کرد. این سلطان به جهت فسق و فجور و معصیتی که از ناحیه خود و خاندانش در آن مملکت رخ داد به تباهی دینی کشیده شد و فساد در آنجا رایج شد عالم بزرگوار و مردی روحانی و الهی علیه آن سلطان قیام کرد. این مرد روحانی هر چه آن سلطان را نصیحت کرد به نتیجه ای نرسید لذا مجبور شد علیه سلطان اقدام شدیدتری بکند. پس از این شدت عمل، سلطان آن عالم دینی را دستگیر و پس از زندان او را به یکی از ممالک مجاور تبعید کرد. بعد از

مدتی که آن عالم در مملکتی که در مجاور مملکت خودش بود در حال تبعید به سر می‌برد آن سلطان مجدداً او را به مملکت دیگری که اعتاب مقدسه قبور ائمه اطهار) در آن بودند تبعید کرد. این عالم مدتی در آن شهری که اعتاب مقدسه بود زندگی کرد تا اینکه اراده خداوند بر این قرار گرفت که این عالم به مملکت خود وارد شد و آن سلطان فرار کرد و در خارج از مملکت خود از دنیا رفت و زمان آن مملکت به دست آن عالم جلیل القدر افتاد و به تدریج به مدینه فاضله ای تبدیل شد و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیة الله به آن راه نخواهد یافت.

مطلب که به اینجا رسید حکایت هم تمام شد. عرض کردم آقا حکایت تمام شد، حکایت دیگر هم هست فرمود: کفایت می‌کند کتاب را ببند و بگذار سر جای خودش. گذاشتم. همه ما که هنوز از حرکت آقای قاضی ناراحت بودیم که چرا جلوی امام بلند نشدند بیشتر متعجب شدیم و پیش خود گفتیم که چرا به جای اینکه ایشان یک مطلب عرفانی، فلسفی و علمی را مطرح کنند که آقای حاج آقا روح الله آن را برای حوزه قم به سوغات ببرند فرمودند حکایتی خوانده شود. نکته مهمی که در برخورد آقای قاضی با امام خیلی مهم بود این است که آن دو نفری که

امام را همراهی می‌کردند وقتی از جلسه بیرون آمدند چون این برخورد آقای قاضی با امام برای آن‌ها خیلی سنگین بود به امام عرض کردند: آقای قاضی را چگونه یافتید؟ امام بی آنکه کوچک‌ترین اظهار کله ای حتی با اشاره دست یا چشم بکنند، سه بار فرمودند: من ایشان را فردی بسیار بزرگ یافتم. بیشتر از آن مقداری که من فکر می‌کردم. این عبارت امام نشان می‌داد که کمترین اثری از هوای نفس در امام نبود. چون هر کس در مقام و موقعیت علمی ایشان در حوزه قم بود و با او این برخورد و کم توجهی می‌شد اقلأً یک سر و دستی تکان می‌داد که با این حرکت می‌خواهد بگوید برای من این مهم نیست ولی آن حرکات آقای قاضی (که قطعاً حساب شده و شاید برای امتحان و اطلاع از قدرت روحی امام بود) کوچک‌ترین اثری در ایشان ایجاد نکرد که نفس امام را به حرکت وادارد و این خیلی قدرت می‌خواهد که ایشان نه تنها با آقای قاضی مقابله به مثل نکردند بلکه به او تعظیم هم نمودند و ما در تمام ابعاد و حالات امام اعم از حالات چشم و سکناات ایشان) به حقیقت دریافتیم که این مطلب را که در مورد آقای قاضی می‌فرمایند از روی صدق و صداقت است. بر عکس ما که تمام وجودمان بسته به تعارفات بی پایه و ساختگی است،

شاگردان / آیت الله شیخ عباس قوچانی □ 167

امام تمام این حالات نفسانی را پی کرده و در خود کشته بودند. این قضیه مربوط به قبل از جریان پانزده خرداد است که امام به ایران بازگشتند و به قم آمدند. هر کس از فضلا و طلاب از امام در مورد آقای قاضی می پرسیدند ایشان بسیار از او تجلیل می نمود و می فرمود کسانی که در نجف هستند باید از وجود ایشان خیلی استفاده بکنند.

بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گفتند که آقای حاج آقا روح الله قطعاً به ایران باز می گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد.⁽¹⁾

آیت‌الله شیخ حسنعلی نجابت (ره)



آیت‌الله العظمی حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی -
قدّس سرّه الشریف- فرزند مرحوم حاج غلامحسین نجابت
در سال 1296 هجری شمسی در خانواده‌ای کریم الاصل و
نجیب النسل در شیراز متولّد شدند.

پس از گذراندن دوره مقدماتی در مدرسه علمیه خان
شیراز که تحت نظر آیت‌الله العظمی سیّد عبدالله شیرازی
اداره می‌شد به نجف اشرف مشرّف شدند.

مقام علمی و اساتید ایشان

بیش از یک دهه از ورود ایشان به نجف نگذشته بود که
به‌عنوان مجتهدی ورع و فقیهی صاحب‌نام آن هم در حوزه
علمیه نجف اشرف مطرح می‌شوند و در کلیه علوم ظاهری
(فقه و اصول، تفسیر، کلام...) در محضر مراجع بزرگ آن
زمان زبانزد خاصّ و عام بوده تا جایی که در هیئت
استفتائیه مراجع، زمانی را سپری می‌کنند و شهرت علمی
ایشان در نجف به حدّی بود که معروف بود که ایشان اگر

شاگردان / آیت الله شیخ حسنعلی نجابت (ره) □ 169

نجف می‌ماندند از نظر همان علوم متعارف فقه و اصول و... در حدّی بالاتر از مرحوم آقاضیاء عراقی استاد مراجع آن زمان بودند.

استادان بنام ایشان در فقه و اصول و آیت‌الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی، آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی و آیت‌الله العظمی شیخ علی‌محمد بروجردی بودند. ایشان در سنّ 28 سالگی به درجه اجتهاد نائل شدند و عمده اجازات ایشان از نامبردگان فوق می‌باشد.

اساتید عرفانی

حضرت آیت الله نجابت (ره) با آن همه معلومات اگر می‌خواستند در همان نجف اشرف ادامه درس و بحث حوزوی داشته باشند یکی از نوادر عصر خود و یکی از استوانه‌های مرجع و ملجأ مردم و طلاب می‌بودند، اما چون طالب مطلوب واقعی بوده و علوم ظاهری را مقدّمه برای ورود به علم واقعی می‌دانستند، جویای انسانی کامل از اولیاء الهی بودند که از زلال معرفت و هدایت خاصّ وی برخوردار شوند، که در همین راستا خداوند تبارک و تعالی به اراده و مشیّت خاصّه خود شخص محترم و عزیز و کاملی را جهت ارائه طریق به مرحوم آیت الله نجابت

معرفی می‌فرماید، یعنی ایشان به خدمت استاد کلّ و مرجع و ملجأ مراجع تقلید آن زمان از هر جهت -چه ظاهری و چه واقعی و معنوی- یعنی مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی -قدّس سرّه الشریف- می‌رسند که سیر واقعی و حرکت متّصل به سوی حضرت احدیّت شروع می‌شود.

اگر بخواهیم به زندگانی فیلسوف، حکیم الهی، مجاهد فی سبیل الله، عالم کامل و فقیه جامع مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید علی قاضی بپردازیم، باید گفت: مثنوی هفتاد من کاغذ شود. بنابر این به فرموده مرحوم حضرت آیت‌الله نجابت که از شاگردان برجسته محضر عرفانی ایشان بودند اکتفا می‌کنیم:

وقتی صحبت از استقامت و پایداری و صبر می‌شد، نام این بزرگوار را به عظمت و تکریم و وقار می‌آوردند به‌طوری که چهره‌شان تغییر می‌کرد، آنچنان با قدرت و از اعماق جان‌شان سخن می‌گفتند که سخن به جان انسان اثر می‌کرد و تغییر می‌داد وضع شخص را، یعنی به دنبال سخن یک اتّصال معنوی با ربّ الارباب حاصل می‌شد. خود بیان نام و ذکر احوالات حضرت آیت‌الله قاضی آنچنان انسان را تحت تأثیر قرار می‌داد که حضور حضرت آیت‌الله

شاگردان / آیت الله شیخ حسنعلی نجابت (ره) □ 171

قاضی را انسان درک می‌کرد، علّتش فقط حضور آیت‌الله نجابت در مقام بیان حالات آیت‌الله قاضی گویا در حضور آیت‌الله قاضی است. آنچنان اتّصال بین آیت‌الله نجابت و آیت‌الله قاضی بود که سخن آیت‌الله نجابت همان سخن آیت‌الله قاضی می‌شد و اثر همان اثر.

شاگردان ایشان زیاد ملاحظه می‌کردند که در حقیقت سخن از حالات خود آیت‌الله نجابت بود، امّا هنر ایشان در این بود که این حالات را و کرامات را به مرحوم آیت‌الله قاضی نسبت می‌دادند.

الحق هم باید شخصی مثل آیت‌الله نجابت معرّف آیت‌الله قاضی باشد، کسی که در همان چند سال محضر آن بزرگوار کمال استفاده را بردند. ایشان می‌فرمودند:

اگر بخواهیم راجع به صبر آیت‌الله قاضی صحبت کنیم باید به این نکته توجّه کامل داشته باشیم که ایشان از نظر علمیت بی‌نظیر بودند یعنی یکی از مدرّسین فقه و اصول حوزه نجف اشرف بودند و شاگردان بسیاری تربیت کردند، در تمام علوم احاطه کامل داشتند، تقوا و زهد ایشان انسان را به یاد جدّش امیرالمؤمنین (ع) می‌انداخت، از نظر مخارج منزل سخت تحمّل می‌کردند ناملايمات را، فشار زندگی طاقت فرسا بود، با این همه فضیلت و تقوا و علم،

اما هرگز این مراتب را جهت استراحت خود قرار ندادند، راضی بودند به رضای خدا، یعنی اگر می‌خواستند جلب مال کنند عده زیادی بودند که آرزو داشتند مرحوم آیت‌الله قاضی تقاضایی کنند، اما هرگز سخن راجع به این امور نفرمودند.

در مرتبه خواب و مکاشفات که بعضی از بزرگان در طول زندگی از خواب خوب و مکاشفه تا اندازه‌ای برخوردار بودند، اما این بزرگوار اسوه صبر و استقامت خودشان می‌فرمودند: چهل سال از عمرم گذشته بود، یک خواب، یک مکاشفه خوب نداشتم که لااقل دل خوش کنم به آن. اما از آنجایی که صبر ایشان صبر ایوب و جدّشان رسول اکرم (ص) بود هرگز نسبت به راه تزلزلی و سستی راه ندادند و اراده خداوند و رضای خداوند را بر تمام مطالب خود مقدم داشتند، تا اینکه خداوند جلیل عنایت خود را به این محترم عطا نمود که در آن زمان عده زیادی بهره‌مند شدند و اکنون هم از برکات آن محترم طالبین معرفت خداوند منتعم هستند.

حضرت آیت‌الله نجابت می‌فرمودند: روز اول که خدمت این بزرگوار حضرت آیت‌الله قاضی رسیدم فرمودند: فرزند

شاگردان / آیت الله شیخ حسنعلی نجابت (ره) □ 173

چه کسی هستی؟ بدون هیچ‌گونه معطلی عرض کردم: فرزند شما. بسیار این مرد بزرگ از جواب من خوشحال شد.

همچنین می‌فرمودند: همین که نزدیک می‌شد ماه محرم مرحوم آیت الله قاضی دیگر قرار نداشتند، همه می‌دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمه این بزرگوار را از خود بی‌خود می‌کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه می‌کردند اهل منزل و این بزرگوار از منزل خارج می‌شدند و پیوسته محزون و گریان بودند.

نقل است که چند ماهی پیش از شرفیابی آیت الله نجابت به خدمت مرحوم قاضی نگذشته بود که مرحوم قاضی می‌فرمود: شیخ حسنعلی نجابت اهل حرم است.

بعد از فوت مرحوم آیت الله قاضی از آنجایی که خداوند هرگز انسان را رها نمی‌کند، طالب را رها نمی‌کند و عنایت عامّ و خاصّ خداوند به زمان و مکان بستگی ندارد، به خدمت سرسلسله عشاق، آن متّصل به مبدأ اجلّ، آن سوخته بقا یافته، آن وارد در اسرار الهی یعنی مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی -قدس سرّه الشریف- رسیدند، که الحق می‌باید گفت: نمی‌شود کسی در

واقع خدمت این بزرگوار برسد و معرفت خداوند نصیب او نشود.

و راجع به این مرد بزرگ هم باید گفت: معرفت ایشان باید آن شاگرد صدرصد تسلیم و مطیع آن بزرگوار یعنی حضرت آیت‌الله نجابت باشد، چون این وضع را ایشان از همه بیشتر متوجه بودند. ایشان می‌فرمودند: مرحوم آیت‌الله انصاری از نوادر و افراد انگشت شمار اهل معرفت بودند، یعنی خداوند تبارک و تعالی متکفل تمام مراتب ایشان بود. استاد ایشان حسب نقل بزرگواران و آیت‌الله نجابت خود خداوند تبارک و تعالی بود که ایشان هم نقل قول می‌کردند از مرحوم آیت‌الله قاضی که می‌فرمودند: این مرد بزرگ (آیت‌الله انصاری) خدا را به یگانگی شناخته است.

آیت‌الله نجابت می‌فرمودند: بعد از رحلت حضرت آیت‌الله قاضی همراه شهید محراب آیت‌الله دستغیب به خدمت حضرت آیت‌الله انصاری رسیدیم، مرحوم آیت‌الله انصاری فرمودند: چرا، و برای چه اینجا آمده‌اید؟ عرض کردیم: برای کسب معرفت خداوند آمده‌ایم. و اصرار ورزیدیم.

بعد از مدتی مرحوم آیت‌الله انصاری فرمودند: بنده مدتهاست از خداوند تبارک و تعالی تقاضا داشتم که هیچ

شاگردان / آیت الله شیخ حسنعلی نجابت (ره) □ 175

کس مرا نشناسد، اما چه کنم که امر و اراده خداوند غیر از این شد.

به هر جهت بهره بسیار زیادی از این مرد کامل داشتند. مرحوم آیت الله نجابت می فرمودند: مرحوم آیت الله انصاری در عشق به خداوند بی نظیر بودند، و ایشان را هم ردیف حافظ شیرازی که زبانزد خاص و عام است از عشق به خداوند می دانستند. معروف است که آیت الله انصاری در باره آیت الله نجابت فرمودند: اگر دریایی از معارف الهی را به حاج شیخ حسنعلی بدهند سیر نمی شود.

نظری به ابعاد وجودی ایشان

وقتی به ابعاد و شخصیت این مرد خدا حضرت آیت الله نجابت) مراجعه می شود در می یابیم که ایشان مجتهد در تمام امور است. یعنی نیاز یک جامعه را از هر جهت رفع می کند و در حقیقت هدایت می کند. حقیقتاً خداوند هادی است، اما چون این افراد به خداوند متصل و در سر خداوند وارد و آگاه از اسرار الهی هستند، مردم را به حقیقت آگاه می کنند. دیگر نمی توان گفت این شخص فقط مجتهد است در فقه و اصول و احکام شرع، خیر، ایشان به تمام امور زندگی آگاه است، یعنی امور همه به دست خداست و این ها هادیان طریق الی الله هستند.

اینگونه افراد فقط رضای خداوند را مدّ نظر دارند و هر لحظه از خداوند کمک می‌خواهند و مردم را به حق یعنی سنت رسول خدا (ص) دعوت می‌کنند، به کتاب خدا و اهل بیت عترت و طهارت دعوت می‌کنند نه به شخص خودشان، و از این جهت هیچ وقت نسبت به اعمال خودشان پشیمان نیستند چنانکه امام خمینی (قدس سره) می‌فرمودند: ما به وظیفه عمل می‌کنیم پیروزی ظاهری باشد یا نباشد. خداوند تبارک و تعالی چنین قرار داده که همچنان که قرآنش را تنزّل داده، تمام اوصافش را هم تنزّل داد تا همچون محترّمینی مثل آیت‌الله نجابت جلوه خدا باشند، پس جلوه در تمام اوصاف امکان دارد حاصل شود، چون اراده خداوند به چنین شخصی تعلّق گرفت، خداوند حسب حال این محترم و گنجایش این محترم او را ذو جهات قرار می‌دهد که به نحو ایجاب جزئی می‌تواند احتیاجات اشخاص طالب معرفت خداوند را برطرف کند، چرا که در اثر بندگی خدا اگر خداوند اجازه دهد هر جنبنده‌ای در اختیار این محترم به حرکت در می‌آید، آسمان و زمین و مافی‌ها در اختیار این محترمین است و به اذن خداوند می‌توانند در هر چیز و هر کس که بخواهند تصرّف کنند.

شاگردان / آیت الله شیخ حسنعلی نجابت (ره) □ 177

چنانکه دیده می‌شد امر و نهی ایشان بر شخص تسلیم امر خداوند، شخصی که صد در صد از تعلقات دنیوی دست کشیده بود آنچنان مؤثر واقع می‌شد که به اندک مدتی به نتیجه و مطلوب می‌رسید.⁽¹⁾

آیت الله نجابت یکی از عرفای کامل به حق ماست که علامه حسن زاده املی می‌فرماید 2 حسرت بر دلم است 1- که در زمان حیات آیت الله نجابت به خدمت ایشان نرسیدم- 2- مثل آیت الله جوادی و قتم را بجای فلسفه صرف قران نکردم

او در زمان حیات خود شروع به تربیت شاگردانی همچون: استاد کریم محمودحقیقی و آیت الله سید علی محمد دستغیب و آیت الله سید مهدی دستغیب و آقای محمد تقی که پسر آیت الله نجابت است کردو....

به نقل یکی از بزرگان که می‌فرمود آیت الله نجابت ره هر کجا که برود می‌تواند علم توحید را بنا کند.

او فردی بسیار وارسته عارف کام عامل است که آیت الله انصار ره به ایشان لقب «شیخ المشایخ») داده بود و می‌فرمود حساب شیخ حسنعلی از همه جداست.

1. <http://akhlagh.porsemani.ir/content> / عارف-کامل-شیخ-حسنعلی-نجابت-

178 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

آیت‌الله نجابت ره محضر استادانی همچون آیت‌الله سید علی قاضی ره و آیت‌الله انصاری همدانی ره رادرک کرده بود و واقعاً شاگردی کردند.

که یکی از شاگردان آیت‌الله قاضی می‌فرماید ما چیزی که چند سال دنبالش بودیم که آیت‌الله نجابت در 2 و 3 هفته ای گرفت و رفت.

باز در احوالات ایشان می‌گویند در اواخر عمر هر جا درمجله یا روزنامه کلمه عشق را می‌دید اشک از چشمان نشان سرا زیر می‌شد.

حاج سید هاشم حداد (ره)



ولادت

سال ۱۳۱۷ ه.ق سید هاشم در کربلا و در خانواده ای پاکدامن که در عشق ورزیدن به دردانه توحید و راز وحدت بین شاهد و مشهود، حسین بن علی (ع) سر آمد و نمونه اند، به دنیا می آید تا در راه معشوق مرگی عاشقانه را تجربه کند. او رسیدن به مقامات عالیه را مدیون عشقی می داند که سینه به سینه از اجدادش به وی رسیده که در این میان مادر نقش مهم تری دارد. می گوید:

مادرم از زنان مؤمنی بود که به خواندن زیارت عاشورا در هر روز مداومت داشت، طوری که بعد از نماز صبح مشغول تعقیبات نماز و از جمله زیارت عاشورای کامل می شد. او در حالی که برای فرزندانش صبحانه آماده

می‌کرد زیارت را می‌خواند و انوار و برکات این زیارت عظیم در غذایی که فرزندان از آن می‌خوردند، جاری می‌شد و در رگ‌هایشان سریان می‌یافت.

استاد

حضرت آیت‌الله قاضی (ره) از بین اصحاب و شاگردان عنایت خاصی به سید هاشم داشتند. سید هاشم حداد منزلت و مقام ناشناخته‌ای نزد آقای قاضی داشت و بر خلاف عادت خویش با بقیه اصحاب، ساعت‌های طولانی با او خلوت می‌کرد.... شراب توحید دست به دست می‌چرخد و آن که بیش از همه مستی می‌کند، خود ساقی است. قاضی، ساقی خمار شراب الهی است. او خود لبریز از خمر و خمار دوست است و سید حداد از آن شراب آتشگون که قاضی در جام جان او می‌ریزد، جرعه جرعه می‌نوشد تا اندک اندک از خود تهی شده و از کفر و ایمان بیرون رود و آخرین ذرات باقی مانده از هستی خود را در آن فرو شوید و محو کند و تنهای تنها، دوست را بیابد..

بحری ست بحر عشق که هیچش کناره نیست

آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری از شاگردان آقای قاضی (نقل می‌کند):

سید هاشم حداد به همراه دوستانش به زیارت صحابی بزرگوار، سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه رفتند. یکی از ایشان می‌گوید وارد مرقد شدیم و جناب سید حداد پایین پا نشستند، اما سریع برخاستند و بالاسر نشستند. وقتی از مرقد شریف خارج شدیم او را سوگند دادم که به من بگوید چرا نشستند و بعد به سرعت برخاستند. سید حداد گفت: وقتی که پایین پا نشستم جناب سلمان از قبر برخاستند و فرمودند: " شما سید فرزند رسول خدا هستی و پایین پایم می‌نشینی؟! برخیز و بالای سرم بنشین." پس من خواسته‌اش را اجابت کردم و بالای سر شریفش نشستم.

و می‌گوید: " هنگامی که آقای حداد در تاریکی راه می‌رفتند حرفی از اسم اعظم را ذکر می‌کرد، پس از پیشانی‌اش نوری ساطع می‌شد که تاریکی را برایش به روشنایی مبدل می‌کرد."

هنگامی که افرادی از محضر سید علی قاضی می‌خواهند آن‌ها را به حداد معرفی کند می‌گوید: من نمی‌خواهم مزاحم حداد شویم ایشان سرّ الهی است. و هنگامی که از آیت الله بهجت می‌خواهند در مورد سید حداد صحبتی بکنند می‌گوید: " حداد سرّ الله است. حداد را هر کسی نمی‌تواند بشناسد."

خوش آنکه حلقه‌های سر زلف وا کنی
دیوانگان سلسله‌ات را رها کنی
کار جنون ما به تماشا کشیده است
یعنی تو هم بیا که تماشای ما کنی

آیت‌الله کشمیری (ره) می‌فرمود: زمانی که من در نجف بودم یکی از مجتهدان پیش من آمد و از من خواست او را نزد سید هاشم حداد ببرم. به او گفتم: "منصرف شو و نرو." چون او اهل بحث بود. ترسیدم که هنگام صحبت با آقای حداد مشکلی برای من درست کند و به ایشان بگوید دلیل تو برای فلان سخن چیست؟ ولی با اصرار و پافشاری‌اش، او را نزد آقای حداد بردم و سید هاشم به نحو احسن از او استقبال کرد و او را روبروی خود نشاند؛ با این حال من همچنان مضطرب بودم. آن مجتهد برخاست و نزدیک آقای حداد نشست و گفت: "من نزد شما آمده‌ام، تا مرا ادب کنید!" سید هاشم گفت: "استغفرالله، شما سید هستی و عالم، چگونه چنین حرفی می‌زنی. برخیز و سر جاییت بنشین!" پس بلند شد و سر جایش نشست. سید در ابتدا هیچ سخنی نگفت. در این هنگام درویشی وارد شد که با صدای بلند علی‌علی می‌گفت و آن را تکرار می‌کرد و سلام هم نکرد. سید حداد به او خوشامد گفت و به آن مجتهد گفت: "برخیز و برایش

قلیان آماده کن!" مجتهد بهت زده شد و گفت: "من قلیان آماده کنم؟" پس سید هاشم خطاب به او گفت: نزد من آمدی و بتی را پیش خود داری، برو بتت را بشکن! یعنی نفست را بشکن، بعد بیا.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: همه مردم یک بار می‌میرند، ولی ایشان اهل آخرت] به خاطر مجاهده با نفس و خواهش‌های نفسانی و شیطانی که در رگ‌هایشان جاری است، در هر روز هفتاد بار جان می‌سپارند./بحارالانوار ج 74. ص 24

سید هاشم از قول استادش، سید علی قاضی می‌گوید:
«زمانی که نفس غیر از خواسته معشوق را طلب کرد
واجب است انسان آماده قتال و جنگ با او باشد.»
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست؛
رهروی باید، جهان سوزی، نه خامی بی غمی

آقای حداد می‌گفتند: مادر همسرم بسیار مرا اذیت می‌کرد. بین اتاق ما و آن کیسه‌های برنج خوشبو و ظرف‌های انباشته روغن فاصله می‌انداخت، اما آن‌ها چیزی به ما نمی‌دادند و او عمداً دوست داشت که ما را در تنگی و حرج ببیند و تنگدستی ما او را شاد می‌کرد و با وجود اینکه من مرتب کار می‌کردم، ولی اکثر مراجعان من از فقیرانی

بودند که اجناس را نسیه می‌بردند و بعضی از آن‌ها پولی پرداخت نمی‌کردند؛ در عین حال شاگرد من هر چقدر نیاز داشت برای خود بر می‌داشت و معمولاً چیزی برای من باقی نمی‌ماند، جز 100،50 فلس که برای خرید نان و نفت و امثال این‌ها کفایت می‌کرد و علت ناراحتی آن زن با من مسئله فقر بود که به نظر او بسیار زشت می‌نمود. از طرف دیگر، شدت حالات روحانی و استفاده از محضر استاد بزرگوار، مرحوم قاضی به من اجازه جمع مال و ثروت و یا رد کردن فقیر و یا نسیه ندادن به نیازمندان را نمی‌داد. همسرم هم صبر می‌کرد، اما تحملش محدود بود. به مرحوم قاضی عرض کردم که اذیت‌های گفتاری و کرداری مادرزنم به حدی رسیده که در حقیقت صبرم تمام شده، از شما می‌خواهم که اجازه بدهید همسرم را طلاق دهم. مرحوم قاضی فرمودند: «از این امور گذشته، آیا همسرت را دوست داری؟ گفتم: بله.» فرمود: «آیا همسرت تو را دوست دارد؟» جواب دادم: بله. فرمود: هرگز اجازه نمی‌دهم او را طلاق دهی! برو صبر کن که خداوند مقدر فرموده که تربیت تو به دست همسرت باشد و باید بردبار و صبور باشی و مدارا کنی! من هیچ گاه از تعلیمات استادم تخطی نکردم و هرچه مادرزنم به مصائب و مشکلاتم می‌افزود،

تحمل می‌کردم. تا اینکه شبی با خستگی و گرسنگی و تشنگی تمام به منزل برگشتم، در حالی که به اتاق می‌رفتم، دیدم مادرزنم کنار حوض نشسته، تا فهمید من وارد شدم شروع کرد به بدگویی و دشنام دادن، من یکسره از پله‌ها به بام رفتم. او صدایش را بالا برد، تا جایی که همهٔ همسایگان می‌شنیدند و این چنین به من دشنام و ناسزا گفت و آنقدر ادامه داد تا حوصله‌ام تمام شد. بدون آنکه به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم از پله‌ها پایین آمدم و از در خانه بیرون آمدم و سر به بیابان نهادم. بدون هدف و مقصودی می‌رفتم و هیچ متوجه نبودم که کجا می‌روم. در این حال دیدم که من دو تا شدم، یکی سید هاشمی که مادر زن به او تعدی و سبّ و شتم می‌کرده است و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط هستم و ابدأ فحش‌های او به من نرسیده است. در این حال برای من منکشف شد که این حال بسیار خوب و سرور آفرین فقط در اثر تحمل آن ناسزاهای و فحش‌هایی است که وی به من داده است و اطاعت از فرمان استاد، آقای قاضی این فتح باب برای من رخ داده است و اگر من اطاعت نمی‌کردم و تحمل اذیت‌های مادر زنم را نمی‌کردم تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف بودم. و الحمدلله الان سید هاشمی که در مکان

رفیع و مقامی بس ارجمند هستم که گرد و خاک تمام غصه‌های دنیا بر من نمی‌نشیند و نمی‌تواند بنشیند. فوراً از آنجا به خانه باز گشتم و به روی دست و پای مادرزنم افتادم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: «مبادا تو خیال کنی من الان از گفتارت ناراحتم! از این پس هرچه می‌خواهی بگو که آن‌ها برای من فایده دارد.» "

میرزا ابراهیم شریفی از شاگردان مرحوم قاضی نقل می‌کرد: آقای حداد یک شاگردی در مغازه‌اش داشت. یک روز سید حداد می‌بیند این ابزاری که باید آهن را از کوره در بیاورد دم دستش نیست. دست خود را در کوره می‌کند و آهن را بیرون می‌کشد. آن پسر وقتی می‌بیند وحشت می‌کند و فرار می‌کند. سید هاشم وقتی به نجف می‌آید و خدمت آقای قاضی می‌رسد، آقا به او می‌گویند: چرا این کار را کردی؟ آن بچه چه می‌فهمد؟

سید هاشم در نامه‌ای به یکی از شاگردان چنین می‌نویسد:

همتی عالی دار، به چیزهای کوچک قانع مشو، این قدر دور خودت نگرد، به او بسپار و جلو برو. مرد باید عالی همت باشد حیف است کسی که می‌خواهد به محضر سلطان

السلاطین حضور یابد در راه مثلاً از گدای سر گذر چیزی بخواهد.

حجت الاسلام محمدصالح کمیلی می‌گوید:

یک وقت سید هاشم حداد می‌فرمود: شما پیش من می‌آیید، من مجال ندارم. و ما تعجب می‌کردیم که چطور؟! حالا به وقتی ایشان آهنگری داشت اما آن اواخر دیگر در منزل بودند و کار و کسبی دستشان نبود، با این همه می‌فرمود: "من مجال ندارم." این مقتضای حالشان بود. چون حال ایشان فنای فوق العاده بود و آن حال توحیدی آدم را مشغول و تمام اوقات آدم را مستغرق می‌کند.

از حاج اسماعیل دولابی نقل شده که می‌فرمود: مرحوم حداد به من می‌گفت: "متکا کنار سرم است ولی فرصت ندارم سرم را روی متکا بگذارم یا متکا را زیر سرم بکشم" ولی مردم در مورد ایشان می‌گفتند: علمای نجف به این سید پول می‌دهند و او می‌خورد و بیکار می‌گردد. آری!

دل که بیابان گرفت، چشم ندارد به راه

سر که صراحی کشید، گوش ندارد به

کشته شمشیر عشق حال نگوید که

چون تشنه دیدار دوست راه نپرسد که چند

علامه تهرانی از قول شهید مطهری می‌نویسد: یک بار که در خدمت آقای حداد بودم از من پرسیدند: "نماز را چگونه می‌خوانی؟" عرض کردم: کاملاً توجه به معانی کلمات و جمالات آن دارم! فرمودند: پس کی نماز می‌خوانی؟! در نماز توجهت به خدا باشد و بس توجه به معانی مکن.../ از جمله مطالب دیگری که ایشان به شهید مطهری گفتند، خبر شهادتشان بود. روزی به یکی از شاگردان خود که می‌خواهد مطلبی را از ایشان پنهان کند می‌گوید: "می‌خواهی فلان مطلب را از آسمان چهارم بکشم پایین و پیش رویت بگذارم؟"

یکی از شاگردان ایشان می‌گوید: ایشان می‌گفت: غسل مرده را به هر طرف بیندازد می‌افتد، اراده ندارد و مطیع است. عبد هم باید در برابر خدا چنین باشد.

من به ایشان عرض کردم: اگر چیزی از خدا خواستیم چگونه متوسل شویم؟ فرمودند: سعی کنید چیزی از خدا نخواهید، بگذارید او هرچه می‌خواهد بشود. عالم را مدبرش می‌گرداند. می‌گفت: تجرد واقعی این است که امور مختلف برای تو فرقی نکند و خواسته ای نداشته باشی.

"هیچ کس را از رحمت خدا نباید محروم کرد، چرا که کار به دست ما نیست به دست اوست، سبحانه و تعالی. اگر

کسی به شما التماس دعا گفت بگو دعا می‌کنم. اگر گفت: آیا خدا گناه مرا می‌آمرزد؟ بگو: می‌آمرزد. وقتی کار به دست اوست چرا انسان از دعا کردن بخل بورزد؟ چرا مردم را از رحمت خدا نومید کند؟

و می‌گوید: کوشش کن در هر حال که هستی بنده او باشی که او در هر حال پرودگار توست.

وفات

هر آغازی را پایانی است، غیر از قصه عاشقان که پایان زندگی آن‌ها آغاز وصالی جاودانه است. دوازدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۰۴ ه.ق است... کبوترهای حرم امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) چند روزی است که این طرف‌ها نمی‌آیند. کبوترها با سید حداد انسی دیرینه دارند. سال‌هاست هر روز بعد از طواف عاشقانه‌شان به دور آن گنبد نورانی به بام خانه او می‌آیند تا از دستش آب و دانه بخورند.. اما همراه کبوترها در بستر افتاده، سنگینی سال‌ها مجاهده، سلوک و پایداری او را از پای در آورده. آن عقبه‌های سخت که برای رسیدن به توحید از آن‌ها گذشته، طوفان‌ها و تندبادهایی که در خود فرو خورده و دم بر نیاورده و بیابان‌های خشک و سوزانی که در این راه پشت سر گذاشته، توان نفس کشیدن را از او گرفته است..

او سال‌هاست که در عشقی آتشین می‌سوزد، می‌سوزد و دست بر نمی‌دارد و آنقدر سوخته که روی سینه‌اش سرخ شده است. یکی از شاگردان می‌گوید:

با ایشان زیاد حمام می‌رفتم و می‌دیدم روی سینه‌شان قرمز بود، مثل گوشتی که تازه روی آتش می‌گذارند و قبل از سوختگی قرمز می‌شود و تغییر رنگ می‌دهد. همه می‌دیدند و همیشگی بود.

بعد از مرخصی از بیمارستان به خواسته خودشان در منزل - «حنای خمیر کرده می‌طلبید و به رسم دامادی جوانان عرب، انگشتان پاهای خود را حنا می‌بندد. رو به قبله می‌خوابد و می‌فرماید: "اتاق را خالی کنید" لحظاتی چند می‌گذرد، وقتی به اتاق بر می‌گردند، می‌بینند ایشان از دنیا رفته‌اند.»

در مورد آشنایی سید هاشم حداد با آقای قاضی دو حکایت نقل شده است، حکایت اول را سید محمد حسن قاضی نقل می‌فرمایند: «آن زمان در کربلا، رفتن به قهوه خانه خیلی عجیب بود و در نظر بعضی‌ها کار جالبی نبود. آقا سید هاشم نقل می‌کند که: یک شب قبل از اذان صبح برای خرید نان بیرون آمدم، دیدم یک سیّد محترم در قهوه خانه نشسته است. رفتم جلو گفتم: آقا چرا اینجا نشسته‌اید؟

آقای قاضی گفتند: من منتظر چای هستم من تا چای نخورم نمی‌توانم بروم حرم. گفتم: آقا اگر شما چای می‌خواهید بیایید برویم منزل ما. با هم به منزل رفتیم و در آن طلوع چای درست کردیم و با نان خوردیم. بعد از خوردن چای من شروع کردم به تندى کردن با ایشان که، آقا چرا به خاطر یک چای از صنف علما خارج می‌شوی و در قهوه خانه می‌نشینی؟

آقا جواب دادند: «این بدن ما حکم استر را برای ما دارد. هر چه بیشتر به آن خدمت کنی بیشتر می‌توانی از آن استفاده کنی. بعد داستان سفرشان از تبریز به کربلا را بیان کردند که در آن سفر یک قافله داری داشتند که هر جا در راه منزل می‌کردند اول سراغ الاغ‌ها و اسب‌ها می‌رفت و به آن‌ها رسیدگی می‌کرد. مردم می‌گفتند این به جای اینکه به ما برسد اول به الاغ‌هایش می‌رسد، ولی همین باعث شد که قافله ما دو سه روز زودتر از قافله‌های دیگر به نجف برسد. چون وقتی به حیوانات رسیدگی می‌کرد موقع حرکت حیوانات سر حال بودند و خوب حرکت می‌کردند ولی متصدیان قافله‌های دیگر مشغول خودشان می‌شدند و به اسب‌ها می‌رسیدند.

این بدن ما هم استر ماست هر چه بیشتر به آن بررسی
بیشتر می‌توانی از آن کار بکشی.» و این آغاز آشنایی سید
هاشم حداد با آقای قاضی است.»

آیت‌الله طهرانی در کتاب روح مجرد آشنایی سید هاشم
را با آقای قاضی این گونه بیان می‌کند:

آقای حاج سید هاشم حداد می‌فرمودند: «من در کربلا به
دروس علمی و طلبگی مشغول شدم، و تا سیوطی را
می‌خواندم که چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم، تا
هم از محضر آقا بهره مند گردم و هم خدمت مدرسه را
بنمایم. همین که وارد مدرسه هندی شدم محل اقامت
مرحوم قاضی) دیدم رو به رو سیدی نشسته است، بدون
اختیار به سوی او کشیده شدم. رفتم و سلام کردم، و دستش
را بوسیدم.

مرحوم قاضی فرمود: رسیدی!

در آنجا حجره ای برای خود گرفتم و از آن وقت باب
مراوده با آقا مفتوح شد. حجره سید هاشم اتفاقاً حجره
مرحوم سید بحر العلوم درآمد و مرحوم قاضی بسیار به
حجره ایشان می‌آمد و بعضی اوقات می‌فرمودند: امشب
حجره را فارغ کن! من می‌خواهم تنها در این جا بیتوته
کنم.»

آقای قاضی در مورد ایشان می‌فرمودند: «سید هاشم مثل این سنی‌ها متعصب است که ابداً از عقیده توحید خود نزول نمی‌کند و در ایقان و اذغان به توحید چنان است که سر از پا نمی‌شناسد.» حاج سید هاشم حداد تربیت شده دست مبارک مرحوم حاج میرزا علی قاضی بود. او می‌دانست دست پرورده‌اش چیست و درجات و مقاماتش کدام است. ایقان و عرفان او در چه حد اعلای ارتقاء راه یافته است. آقا سید هاشم نوری بود که آقای قاضی واسطه ایصالش شده بود. او قریب به بیست سال آقای قاضی را درک کرد و آقای قاضی وقت به کربلا می‌رفت به منزل ایشان می‌رفت. حضرت آقا حاج سید هاشم حداد بسیاری از کارهای نیکو را از حظوظ نفسانیه می‌شمردند، چون نفس از آن لذت می‌برد

می‌فرمودند: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل می‌دهند و در آن‌ها شعر می‌خوانند، از حظوظ نفس است؛ گرچه لذت معنوی برند، اما حظّ نفس است. بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای أغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می‌آورند.

قرآنی را که تلاوت می‌کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خطّ توجه داشته باشند، و یا بر روی رحل مشبک بخوانند

و آن رحل مؤثر در حالت قرائتشان باشد، حظوظ نفس است. سجاده ساده و سفید مطلوب است؛ سجاده‌های زیبا و منقش و ملون، حظوظ نفس است. تربت سید الشهداء علیه السلام اگر به صورت مهرهای معمولی گرچه ناصاف باشد، تربت است؛ ولی اگر صاف بودن آن مدّ نظر گرفته شود حظوظ نفس است؛ و باید درست ملاحظه کرد که شیطان تا به کجا دائره مأموریت خود را توسعه داده، و در سجده‌گاه مؤمن شیعه آنها بر روی تربت پاک آن زمین مقدّس، دوست دارد اثر خود را بجای گذارد. تسبیح‌های زیبا که در ذکر انسان مؤثر است، همگی حظوظ نفس است؛ و هکذا عمامه و عبا و ردا و غیرها از آن چیزهایی که در عبادت و نماز و دعا و زیارت و تلاوت و ذکر و ورد مؤمن مؤثر باشد.

می‌فرمودند: خواستن خواب‌ها و رؤیاهای معنوی و روحانی، از حظوظ نفس است. طلبیدن مکاشفات و اتّصال با عالم غیب و اطلاع بر ضمائر و عبور از آب و هوا و آتش و تصرّف در موادّ کائنات و شفا دادن مریضان، همگی حظوظ نفس‌اند.

می‌فرمودند: من تعجّب می‌کنم از این دسته از سالکین که مکاشفه می‌خواهند! چشم باز کنند، همه این عالم مکاشفات

است. مکاشفه تنها دیدن صورت در زاویه به صورت خاص یا حالت استثنائی نیست؛ هر چه کشف از اراده و اختیار و علم و قدرت و حیات حضرت حق کند مکاشفه است. چشم باز کن و بنگر که این عالم خارج، هر ذره اش مکاشفه است، و حاوی عجائب و غرائب که فکر را به منتهای آن دسترس نیست.

اگر کسی در راه سیر و سلوک و به طور کلی غیر از این راه، غیر از خدا چیزی را بخواهد، خداوند را نخواسته است؛ و همان خواست او که نفسانی است مانع از وصول وی به ذات اقدس حق خواهد شد. اگر بهشت بخواهی و یا حوریه و غلمان بطلبی، خدا را طلب ننموده‌ای! اگر مقامات و درجات بخواهی، ممکنست خداوند به تو مرحمت کند، ولی خدای را نخواسته‌ای و در همان مقام و درجه میخکوب شده‌ای، و ارتقاء از آن درجه برای تو محال است. چون خودت نخواسته‌ای و نطلبیده‌ای!

اگر جبرئیل فی‌المثل نزد تو آید و بگوید: هر چه می‌خواهی بخواه! از درجات و مقامات و سیطره بر جنت و جحیم و خُلت حضرت ابراهیم و مقام شفاعت کبرای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبت آن پیامبر عظیم را، تو بگو: من بنده‌ام. بنده خواست ندارد. خدای من برای من هر

چه بخواهد آن مطلوب است. من اگر بخواهم به همین مقدار خواست که مال من است و متعلق به من است از ساحت عبودیت خود قدم بیرون نهاده‌ام، و گام در ساحت عزّ ربوبی نهاده‌ام؛ چرا که خواست و اختیار اختصاص به او دارد.

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى ' عَمَّا يُشْرِكُونَ. [22]

«و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند. برای این مردم ممکن‌الوجود اختیار و انتخابی نیست. منزّه و عالی مرتبه است خداوند، از شرکی که به او می‌آورند.»

حتّٰی نگو: من خدا را می‌خواهم! تو چه کسی هستی که خدا را بخواهی؟! تو نتوانسته‌ای و نخواهی توانست او را بخواهی و طلب کنی! او لامحدود و تو محدودی! و طلب تو که با نفس تو و ناشی از نفس توست محدود است؛ و هرگز با آن، خداوند را که لایتناهی است نمی‌توانی بخواهی و طلب کنی! چرا که آن خدای مطلوب تو در چارچوب طلب توست، و محدود و مقید به خواست توست، و وارد در ظرف نفس توست به علّت طلب تو. بنابراین آن خدا، خدا نیست. آن، خدای متصوّر و متخیّل و متوهّم به صورت و

وهم و خیال توست، و در حقیقت، نفس توست که آنرا خدای
پنداشته‌ای!

بناءً علیهذا دست از طلب خود بردار! و با خود این
آرزو را به گور ببر که بتوانی خداوند را ببینی و یا به لقای
او برسی و یا او را طلب کنی! تو خودت را از طلب بیرون
بیاور، و از خواست و طلبت که تا به حال داشته‌ای
صرف‌نظر کن و خودت را به خدا بسپار؛ بگذار او برای
تو بخواهد، و او برای تو طلب کند!

در اینصورت دیگر تو به خدا نرسیده‌ای همانطور که
نرسیده بودی و نخواهی رسید. اما چون از طلب و خواست
بیرون شدی و زمامت را به دست او سپردی، و او ترا در
معارج و مدارج کمال که حقیقتش سیر الی الله با فنای
مراحل و منازل و آثار نفس و بالاخره اندکاک و فنای تمام
هستی و وجودت در هستی و وجود ذات اقدس وی می‌باشد
سیر داد، خدا خدا را شناخته است، نه تو خدا را!

وصول ممکن به واجب محال است. در آنجا دو چیز
بودن محال است. ممکن و واجب و وصول همه این‌ها ضم
و ضمیمه است که مستلزم ترکیب ذات اقدسش بوده و
بالاخره سر از حدوث وی در می‌آورد، و این منافات با قدم
او دارد.

اما فنای مطلق، و اندکاک عبد در ذات او، و از بین رفتن و نیست شدن او در جلال و جمال او، این چه اشکالی دارد؟!!

ولی باید دانست که: در آن ذات بَحْت و صِرَف و غیرمتناهی، بنده‌ای نمی‌تواند برود گرچه فانی شود؛ چرا که عنوان بنده، و عنوان فنای بنده را هم ذات وی نمی‌پذیرد. در آنجا غیر ذات چیزی نیست؛ نه بنده است، و نه فانی او. آنجا ذات است؛ و ذات، ذات است. آنجا خداست، و خدا خداست.

كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ، وَ الْآنَ كَمَا كَانَ. «خداوند بود و با او چیزی نبود، و اینک هم خداوند به همانطور که بوده است می‌باشد.»

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات احدی، یک نحو معانی‌ای نیست که مستلزم دوئیت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و أمثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است. افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته‌اند؛ چرا که محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را

بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حقّ است جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می‌شناسد. او اَوَّلًا خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ و الان کَمَا كَانَ.

نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مُظهر خود، و هر معلولی در علّت خود. و نهایت سیر انسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات اُحدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای در ما لا اسمَ لَهُ و لا رَسْمَ لَهُ می‌باشد.

اینست غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر متصوّر در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین و ائمه طیبین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، و منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و سیر به سوی مقام مقدّس او جَلّ شأنه، و سیر عملی عرفانی، و بحث‌های علمی عرفاء بالله علّت اَسْمَاؤُهُمْ؛ نه چیز دیگر. فَتَأَمَّلْ يَا أَخِي فِي هَذَا الْمَقَامِ، فَإِنَّهُ مِنْ مَزَالِ الْأَقْدَامِ. وَهَبَكَ اللَّهُ هَذَا بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ⁽¹⁾ (2).

1. کتاب روح مجرد، آیت الله حسینی تهرانی.

2. <http://tariqe11elallah.blogfa.com/post/406>

علامه طهرانی درباره سید هاشم حداد نوشته است: "... ایشان در اول غروب پس از نماز مغرب، مقدار مختصری به عنوان شام آنچه را که از منزل مجاور یعنی منزل سر کوچه که عیالاتشان آنجا بودند می‌آوردند، تناول نموده و پس از ادای نماز عشاء می‌خوابیدند. ساعتی می‌گذشت بیدار می‌شدند و از بام به زیر می‌آمدند و تجدید وضو نموده، بالا می‌آمدند و چند رکعت نماز با صدای خوش و آهنگ دلنشین قرآن از سوره‌های طویل می‌خواندند، و بعداً قدری همین طور متفکراً رو به قبله می‌نشستند، و سپس می‌خوابیدند. باز بیدار می‌شدند و چند رکعت نماز دیگر به همین منوال می‌خواندند، و چون شب‌ها کوتاه بود لهذا دیگر وقتی به اذان صبح باقی نمی‌ماند.

و چه بسا این حال یا در دفعه اول که بیدار می‌شدند می‌فرمودند: سید محمد حسین! چای یا آب گرم بیاور! من پائین می‌رفتم و روی چراغ فتیله نفتی چای درست می‌کردم و فوراً می‌آوردم. می‌فرمودند: مرحوم آقا یعنی مرحوم قاضی) خودش این طور بود و به ما هم این طور دستور داده بود که: "در میان شب چون برای نماز بر می‌خیزید، چیز مختصری تناول کنید؛ مثل چای یا دوغ یا یک خوشه

شاگردان / حاج سید هاشم حداد (ره) □ 201

انگور، یا چیز مختصر دیگری که بدن شما از کسالت
بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید" (1)

آیت‌الله سید حسن مسقطی (ره)



مرحوم مسقطی در حدود سال 1296 ق در شهر کربلا
به دنیا آمد و در حدود سال 1350 ق در حیدرآباد دکن دار
فانی را وداع کرد.
قبر شریف ایشان اولین قبر سمت راست آستانه در
مقبرة الشعیه است.
نسبت مرحوم سید حسن مسقطی با 26 واسطه به امام
موسی بن جعفر • متصل می‌گردد.
ایشان نزد بسیاری از علماء شاگردی کرده است و از
آنها بهره برده است.
آخرین استاد اخلاق و عرفان وی مرحوم آیت‌الله
سیدعلی قاضی است.

شاگردان / آیت الله سید حسن مسقطی (ره) □ 203

این عارف ربانی و این عالم فرزانه بیشترین تأثیر را
روی مرحوم مسقطی داشته است.

اولین ازدواج جناب مسقطی با دختر یکی از علمای هند،
به نام نرگس، بود. که ثمره این ازدواج یک پسر به نام
مصطفی و چهار دختر به نامهای صدیقه، زکیه، طاهره و
رضیه است.

جناب سید تقی موسوی می‌گوید:

پسر عمه‌ام مرحوم سید مهدی که در آن زمان در شهر
خالص عراق بوده است) برای من نقل کرده است:
سیدحسن در نجف اشرف منزلت رفیعی داشت. خداوند
به او فصاحت و بلاغت بی نظیری داده بود و آتش و
حرارتی الهی) در او بود که آهن را نرم می‌کرد و نفوس
نزد او خاضع می‌شد.

سخن او در اعماق جان آدمیان نفوذ می‌کرد.

در حدود پانصد نفر از اهل علم در صحن حرم
امیرالمؤمنین - ع - در جلسات او شرکت می‌کردند.

او صاحب هیبت و جلالت بود و قدرت فراوانی در اقناع
مستمع داشت و حرارت و معنویت در بین طلاب ایجاد
می‌کرد.

فضای درس از فضای درس‌های رایج نجف متفاوت بود.

برخی از این توجه طلاب به مسائل عرفانی ترسیدند و موجب شدند که ایشان علی رغم میل خود نجف را ترک و به مسقط عزیمت نمایند.

در کتاب روح مجرد علامه طهرانی آمده است: مرحوم سیدحسن اصفهانی مسقطی از اعظم شاگردان مرحوم قاضی بوده و با جناب آقای حداد سوابق ممتد و بسیار حسنه ای داشته‌اند..

آقای حاج سید هاشم حداد بسیار از آقا سید حسن مسقطی یاد می‌نمودند و می‌فرمودند: «آتش قوی داشت و توحیدش عالی بود و در بحث و تدریس و حکمت استاد بود. در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می‌کرد. وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف می‌نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می‌داد و چنان شور و هیجانی بر پا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می‌دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبی و عالم توحید حق سوق می‌داد.»

شاگردان / آیت الله سید حسن مسقطی (ره) □ 205

برخی افراد شایعه کردند که اگر او به درس خود ادامه می‌دهد حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می‌نماید و همه طلاب را به عالم ربوبی و اصل می‌کند.

لهذا تدریس عرفان در نجف تحریم گردید و به آقا سیدحسن هم امر شد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود. آقا سید حسن ابداً میل نداشت از نجف خارج شود و فراق مرحوم قاضی برای وی بالاترین سختی‌ها بود. بنابراین به خدمت استاد خود آقای قاضی عرض کرد:

اجازه بفرمایید به درس ادامه دهم و اعتنایی به تحریم سید ننمایم و در این راه توحید مبارزه کنم؟!!

مرحوم آیت الله قاضی به او فرمودند: طبق فرمان سید از نجف به سوی مسقط رهسپار شو.

خداوند با تو است و تو را در هر جا که باشی رهبری می‌کند. و به مطلوب غایی می‌رساند.

وداع با استاد

سیدمحمد حسن فرزند آیت الله قاضی شاهد این وداع بود، وی نقل می‌کند:

سیدحسن مسقطی دوستی دلسوز به نام آیت الله شیخ علی محمد بروجردی داشت، شاید هر دو در یک حجره ساکن بودند، فراموش نمی‌کنم هنگامی که سیدحسن مسقطی

می‌خواست از استادش سید علی قاضی و دوستش
بروجردی وداع کند هر دو شاگرد در حجره متعلق به استاد
در مدرسه هندی جمع شده بودند، هر دو دوست با صدای
بلند گریه می‌کردند و اشک بر محاسن آنان جاری شده بود.
استاد مشغول ذکر بود و سر خود را بالا نمی‌آورد.
ناگهان سر خود را بلند کرد و با لهجه فارسی گفت:
شما را چه شده، ولی خدا در هر مکانی که باشد اهل
ولایت است فرقی نمی‌کند.

سید حسن در مسقط

سید حسن که اصفهانی الاصل بوده و به اصفهانی مشهور
بود به سوی مسقط راه افتاد و لهذا وی را مسقطی گویند.
بین راه در میهمانخانه و مسافرخانه اقامت نمی‌کرد و در
مسجد وارد می‌شد.

چون به مسقط رسید، چنان ترویج و تبلیغی نمود که اکثر
اهل مسقط را مؤمن و موحد ساخت و مردم را به راستی و
صداقت و بی‌اعتنایی به زخارف مادی دعوت کرد.

او در آخر عمر، پیوسته با دو لباس احرام زندگی
می‌نمود. تا وی را از هند خواستند؛ ایشان هم دعوت آنان را
اجابت نموده و در راه مقصود رهسپار آن دیار گشت؛ و

شاگردان / آیت الله سید حسن مسقطی (ره) □ 207

باز در میان راه‌ها در مسافرخانه‌ها مسکن نمی‌گزید، بلکه در مساجد می‌رفت و بیتوته می‌نمود.

درگذشت

در میان راه که بین دو شهر بود چون می‌خواست از این شهر به آن شهر برود با همان دو جامه احرام در مسجدی وی را یافتند که در حال سجده جان داده است.

شاگردان و جلسات سیدحسن در مسقط

حاج موسی شعبان نقل می‌کند:

سیدحسن همواره به شاگردان خود در مسقط دعای محبوب خود را توصیه می‌کرد، دعای که خود همواره می‌خواند و قلب خود را به مضامین آن متذکر می‌ساخت آن دعا این بود:

اللهم ارزقنی ما لایقدر علیه غیرک و ارزقنی التجافی
عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود
خدایا به من آنچه غیر تو بر آن قادر نیستند روزی فرما
و مرا از فریب‌های دنیا ناجت دهد و به سوی آخرت
تمایل فرما.

در مسقط عده‌ای از پیش قراولان فرهنگ از شاگردان وی بودند که می‌توان محمد خمیس و جواد خابوری و محمد

جواد درویش و سید سعیدالقاری و سلمان لالانی را بر شمرد.

مهم‌ترین شاگرد او در هند رشید ترابی است. هنگامی که سید حسن از عمان به هند مسافرت کرد محمد خمیس نیز برای اینکه در جوار استاد باشد و از تعالیم بلند و نفس قدسی استاد بهره مند باشد به هند مسافرت کرد.

رابطه با استاد

نامه‌های ایشان به دوستش سیدعلی قاضی قطع نمی‌شد، اگر عبارت دوست به کار برده می‌شود، علت آن این است که مرحوم قاضی نمی‌پسندید به احدی از اطرافیان خود شاگرد گفته شود و شدیداً از این امر جلوگیری می‌کرد و به اطرافیان خود می‌گفت: این‌ها علمای اعلام و از فقهاء و مشایخ درجه اول هستند.

مرحوم قاضی بعد از شنیدن خبر فوت مرحوم مسقطی بسیار متأثر گردید تا مدتی سخن نمی‌گفت و غرق در تأمل و تفکر بود.

آقای سید محمد حسن قاضی می‌فرمودند: «خبر رحلت مرحوم مسقطی را که از شاگردان برجسته مرحوم قاضی بوده و در حال سجده در یکی از مساجد جان داده بود

شاگردان / آیت الله سید حسن مسقطی (ره) □ 209

توسط واسطه ای برای آقای قاضی فرستادند. من داخل صحن مدرسه بودم و علامه طباطبایی و آقا شیخ محمد تقی آملی و غیرهما از شاگردان مرحوم قاضی در صحن بودند. هیچ یک از آنان جرأت ننمود خبر ارتحال مسقطی را به مرحوم قاضی برساند. زیرا می‌دانستند این خبر برای مرحوم قاضی با آن علاقه مفرطی که به مسقطی دارند غیر قابل تحمل است. لهذا آقای حداد را اختیار نمودند که این خبر را برساند و چون آقای حداد این خبر را رسانید، مرحوم قاضی فرمود: «می‌دانم..»⁽¹⁾

1. پیام آور عرفان، نویسنده: سید تقی موسوی، مترجم محسن دریا بیگی.

آیت‌الله شیخ علی محمد بروجردی (ره)



عارف سالک آیت‌الله حاج شیخ علی محمد نجفی بروجردی (ره) از شاگردان سید الاولیا حضرت میرزا علی آقای قاضی (ره) در سال ۱۳۱۲ قمری در بروجرد به دنیا آمد و در سال ۱۳۹۵ قمری در بروجرد درگذشت و در همانجا در آغوش خاک آرامید.

برای تحصیل به نجف رفت و بعدها به دستور مرجع کل آیت‌الله سید حسین بروجردی به بروجرد مراجعت کرد. بی‌آلایشی و ورع و دوری از ظواهر از خصوصیات بارز او بود و تا آخر منزل اجاره ای داشت.

او به واسطه حضرت آقای سید حسن مسقطی (ره) خدمت مرحوم قاضی (ره) رسید. شیخ علی محمد با سید حسن در یک خانه نزدیک مدرسه هندی ساکن بودند. بعد از سفر اجباری آقای مسقطی (ره) و بعدها رحلت او آثار گوشه‌گیری و انزوا در او شدت یافت. به همین خاطر بعد از او

شاگردان / آیت الله شیخ علی محمد بروجردی (ره) □ 211

هیچوقت از سید حسن به جهت برانگیخته شدن حزن شدید صحبت نمی‌کرد.

ایشان در سخنوری و محابه خیلی سر و صدا داشتند و بعد از این که به آقای قاضی رسیدند همه آن محابه‌ها را کنار گذاشتند. بعد از این که آیت الله بروجردی برای زعامت در قم انتخاب شدند، آقای علی محمد بروجردی را انتخاب کردند که جای ایشان بماند. او هم معلم اخلاق بود هم دروس حوزوی می‌داد.

آیت الله نجابت می‌فرمود: «آیت الله شیخ علی محمد بروجردی اول مجتهد و اول متقی نجف بود. برای ما مثل یک گوهر بود. یک سال قبل از رحلتشان ایشان قصه‌ای برای ما نقل کرد که خودم نیز از آقای قاضی شنیده بودم.

فرمود: 7 سال من همه چیز را تعطیل کردم، درس، مباحثه و و مدام در محضر آقای قاضی (ره) بودم. قشنگ جانم در کالبدم قرار گرفته بود، حسابی داشتم آدم می‌شدم... خدا رحمت کند ایشان را در عمرش برنج درسته نخورد، مگر چند روز از آخر حیاتش... همیشه خرده برنج می‌خورد در نجف قیمت خرده برنج ربع قیمت برنج درسته بود) ایشان خرده برنج می‌خورد آن هم خیلی کم...

ایشان می‌فرمود: «یک وقت از عجایب خدای جلیل پول مفصلی برای ما رسیده بود. لذا از ناحیه بی پولی هیچ مشکلی نداشتم. سر کیف هم بودم، با زن و بچه هم نهایت ادب را به خرج می‌دادم. هیچ با آن‌ها تندی نمی‌کردم... نشسته بودم با زن و بچه مشغول سخن گفتن، پول هم که داشتم، زندگی‌ام هم که مرتب بود. یک دفعه احساس کردم قلبم راکد است، مضطرب شدم، اصلاً قرار از من رفت. شب‌هایی که بی پول بودم، مشکل فراوان داشتم، اصلاً این طور نمی‌شدم. دیدم نه میل نشستن دارم، نه میل حرف زدن، نه میل مطالعه، نه خواب. سر تا پایم را بی قراری و اضطراب فراگرفته بود. گفتم بروم طرف حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شاید از ناحیه ایشان شفا پیدا کنم. از در سلطانی وارد شدم. رفتم بالای سر، دیدم حالم هیچ فرقی نکرد، کمی تأمل کردم دیدم قلبم مرا میل می‌دهد به طرف بازار بزرگ. بی اختیار و با نهایت اضطراب متوجه بازار بزرگ شدم، قلبم، نفسم، فهمم همه مرا متوجه بازار بزرگ می‌کرد. رسیدم در آخر بازار، یک دفعه دیدم آقای قاضی دارند تشریف می‌آورند. فرمود تا چشمم افتاد به آقای قاضی مثل جوجه ای که ترسیده باشد چطور خودش را به سرعت در آغوش مادر و زیر پر و بال مادرش قرار می‌دهد، بنده هم

شاگردان / آیت الله شیخ علی محمد بروجردی (ره) □ 213

با سرعت مثل برق خودم را رساندم به آقای قاضی، دست ایشان را گرفتم و بوسیدم، عرض کردم آقا خیر است انشاءالله

آقای قاضی فرمود: البته خیر است. علویه از من انگور خواسته، من هم از خدا انگور خواستم.

می فرمود: بی اختیار دستم رفت توی جیبم، همه پولم را درآوردم و تقدیم کردم به آقای قاضی. ایشان یک مختصری مثلاً یک بیستم دینار برداشت و فرمود: همین قدر برای انگور خریدن بس است. برو به دست خدا. حالا من از وقتی به آقای قاضی رسیدم اصلاً خودم و حالم را فراموش کردم. همان موقع که آقای قاضی فرمود برو به دست خدا متوجه خودم شدم دیدم حالم خوش است، اصلاً آن بیقراری و اضطراب و همه رفته است. «

ترسیدم نکنه دنیا به ما رو کرده باشد

روزی در مدرسه طلبه‌هایی را که تازه مقدمات می خواندند جمع کرد و به آنها گفت: من تا ده روز به شما درس می دهم وقتی به ایشان اعتراض شد، پاسخ داد: این نفس خبیث است. وقتی بزرگانی در درس خارج من جمع می شوند، دیدم خودم را گم می کنم، ترسیدم که نکند دنیا به ما رو کرده باشد.

به مناسبتی امام جماعت‌های دیگر نمازشان را تعطیل کرده همه در جماعت او شرکت کردند، بعد از نماز جمعیت زیادی پشت ایشان راه افتاد. فرزندش به او گفت: آقا جان! آقای بروجردی هم در قم چنین نمازی نخوانده! ایشان به گریه افتاد و گفت: گول این جمعیت را نخور، با خدا بساز، این جمعیت با یک پیش، پیش می‌آید و با یک کیش می‌رود. و این چنین همواره پاسبان دلش بود.

وی تا پایان عمر در نهایت سادگی زیست و تا آخر عمر در خانه اجاره ای به سر برد. آیت الله نجابت می‌فرمودند: آیت الله میرزا علی قاضی به مرحوم آیت الله شیخ علی محمد بروجردی فرموده بودند که: «هیچ گاه از قرآن جدا مشو» و ایشان تا آخر عمر بر این سفارش آقای قاضی وفادار و پایبند بود. هر وقت از کارهای ضروری و روزمره فارغ می‌شد، قرآن می‌خواند و با قرآن بود.

شیخ بروجردی علیرغم درخواست آیت الله بروجردی بزرگ جهت قبول زعامت و مرجعیت از این امر سرباز زد ولی جلسات او که مملو از نکات عرفانی که با تغییر حال خود همراه بود همواره ادامه داشت.⁽¹⁾

آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره)



محمد تقی آملی، فقیه امامی، فرزند مولا محمد آملی در روز چهارشنبه یازدهم ماه ذی قعدة الحرام موافق با سال 1304 هـ. ق در تهران متولد شد. آقا شیخ محمد تقی آملی حقا از اعظم علمای معاصر و جامع معقول و منقول و مجتهد در فروع و اصول بود چنان که حائز منقبتین علم و عمل بود. هم در مراقبت حظی وافر داشت که دارای رتبت عندیت بود و هم در سلوک الی الله نصیب اوفی داشت که واجد عزم و همت بود، و هم در تدریس توفیق والا داشت و هم در تصنیف ید طولی. هنگامی که به بدایت تعلیم رسید به مکتب رفت و بعد از آشنایی به خواندن و نوشتن فارسی به تعلم علوم عربیه که مهمترین کمالات آن عصر بود گماشت و سپس فقه و اصول را شروع کرد، مقدمات علوم را نزد پدر آموخت پس از آن نزد عالمان دیگری مانند شیخ عبدالنبی نوری و میرزا حسن کرمانشاهی درس خواند. سپس در سال 1340 ق به نجف اشرف رفت و مدت

چهارده سال از محضر استادانی چون میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی (اراکي) و آقا سید ابو الحسن اصفهانی بهره یافت و همچنین ایشان شاگرد برجسته علامه میرزا علی آقا قاضی بوده است؛ سپس به تهران بازگشت و به تصنیف و تدریس مشغول شد. از شاگردان او می‌توان به آیت الله حسن زاده آملی - آیت الله سید رضی شیرازی - آیت الله یحیی عابدی - آیت الله مصطفی مسجد جامعی - آیت الله محی الدین انواری و اشاره کرد. جمعی از فقهای فاضل از محضرش بهره می‌بردند و بسیار گرامی‌اش می‌داشتند. آملی فقیهی گوشه نشین بود و از پذیرفتن مسئولیت ریاست گریزان بود و تا پایان زندگی نیز در نوشتن رساله فتوایی خود داری کرد. از آثار او می‌توان به شرح عروة الوثقی و حاشیه بر شرح منظومه سبزواری اشاره کرد. وی در صبح دوشنبه ماه صفر 1379 هـ. ق مطابق با اول شهریور 1338 در تهران دار فانی را وداع گفت

شرح حال ایشان به قلم خودشان به نقل از کتاب آسمان معرفت تألیف علامه حسن زاده آملی آورده می‌شود که حاوی اطلاعات ذی قیمتی درباره تهران آن روز نیز می‌باشد: در روز چهارشنبه یازدهم شهر ذیقعد سنه هزار و سیصد و چهار (1304 ه. ق.) به دنیا آمدم. و چون به بدایت

قابلیت تعلم رسیدم پدر مرا به مکتب فرستاد؛ تا در اندک زمانی از خواندن فارسی فارغ، و مرا در مدرسه خازن الملک برای تعلیم معلوم عربیه فرستاد. در حدود سن ده سالگی از خواندن سیوطی و جامی و امثال آن فارغ، خود برای قرائت علم معانی آقا شیخ محمدهادی طالقانی را به استادی اختیار کردم و در خدمت آقای طالقانی به شرح لمعه شروع کرده پس از قرائت چند جزوی از آن متذکر آن و آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم خدمت والد را گزید تا آنکه لمعه و قوانین و سپس ریاض را در خدمت ایشان قرائت نمودم، و در فقه و اصول سوای خدمت والد نزد کسی نرفتم.

زندگی در بطن مشروطیت

در این خلال مشروطیت در ایران طلوع کرد، و مطلع آن مغرب سعادت من بود. و مرحوم پدرم از راه تصلب در دیانت مخالف با اساس مشروطیت گردید و کار منتهی شد به جایی که همه روزه ما را خبر می رسید که در انجمن آذربایجانی ها تجمعی است. اکنون برای قتل شما رهسپار می شوند. شهر تهران آشوب شد، و ولیخان تنکابنی و علیقلی بختیاری با یک عده مسلح به شهر وارد شده نائره قتل بین ایشان و دولتیان که در تحت سیطره سلطنت

محمدعلی شاه قاجار بودند بالا گرفت، و این در روز 27 جمادی الثانی 1327 ه. ق.) و ما در آن روز کتاب را بر هم گذاشتیم... تا در عصر پنجشنبه 11 رجب 1327 ه. ق.) جماعتی از اهل علم تهران که با مشروطیت مخالفت داشتند به سرداری مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری، دستگیر و به نظمی که در او آن تحت ریاست یفرم ارمنی بود محبوس شدند، از آن جمله مرحوم پدرم محبوس شد. «و در عصر روز شنبه سیزدهم رجب سنه 1327 ه. ق. مرحوم حاج فضل الله مصلوب گردید.» و با همه این احوال شوق تحصیل مرا قانندی به خیر بود، و با تراکم محن و فتن دست از طلب بر نداشتم، و در ماه شوال سنه 1327 ه. ق.) به خود باز آمدم که اینکه اوضاع دنیا مبدل و پدر در مازندران محبوس، گرفتم که او را از این حبس خلاصی نباشد آخر نه مرا کاری باید، اینک پدر را رفته باید پنداشت و خود د رکار خود باید شتافت.

و همی خیالم قوت گرفتن کرد تا آنکه در منقول به محضر افادت شیخ جلیل نبیل و فاضل علی الاطلاق الشیخ رضا النوری المازندارانی... بالجمله فوائد را از رساله برائت خدمتشان حاضر شده به انتهاء رسانید، و سپس از سر شروع کرده ایضاً به آخر ختم کرد، برای دیدن معقول

به مجلس افادت مرحوم شیخ علی نوری حاضر شدم، و از سفله طلاب آن حوزه بسی اهانت‌ها دیدم، لکن شوق تحصیل مرا مدد نمود از آن اهانات از پا نیافتادم، و عواطف حکیمانه رحمانیه استاد نیز مرا کمک نموده دو دوره امور عامه شوارق که آن مرحوم متخصص در تدریس آن بود و او را بر آن حواشی است مطبوعه، پیش ایشان دیدم. تا دوره روزگار منتهی به سنین قحط عظیم گردید، یعنی سنت 1336 ه. ق. فجایع شدید روی داد. و استاد معظم به واسطه فشار قحط و صدمه پیری به مدرسه نیامد، و من سماجت کرده دست از طلب نکشیدم با وجودی که خانه‌ام نزدیک میدان مشق، و خانه ایشان نزدیک به دروازه غار بود همه روزه بعد از ظهر به خانه ایشان رفته و از محضرشان استفاده می‌بردم. اگر چه هنگام حرکت از تهران شقاق مشروطه استبداد در بین اهل تهران کهنه شده بود بلکه می‌توان گفت به کلی مضمحل بود، و نوع اهل علم را از این راه خلاfi نبود بلکه همه با هم می‌زیستند لکن بقایای این شقاق در روش سکنه نجف اشرف میلی قابل و منزلی با قرار داشت و من بنده به این جهت در کشمکش بودم به این جهت طریق سلامت اتخاذ کردم و خود را از مؤانست با هر دو حوزه کنار کشیدم....»

آیت‌الله محمد تقی آملی (ره) در شرح حال خود می‌نویسد: «...همواره از خستگی ملول و در فکر برخورد به کاملی وقت می‌گذراندم. و به هر کس می‌رسیدم با ادب و خضوع تجسسی می‌کردم که مگر از مقصود حقیقی اطلاعی بگیرم. و در خلال این احوال به سالکی ژنده پوش برخوردم و شب‌ها را در حرم مطهر حضرت مولی‌الموالی - ارواحنا فداه عتبه - تا جارج حرم با ایشان به سر می‌بردم. و او اگر چه کامل نبود لکن من از صحبتش استفاداتی می‌بردم. [استاد حسن زاده آملی می‌فرماید: از جنابش پرسیدم که این سالک ژنده پوش چه کسی بودند؟ در جوابم نام او را به زبان نیاورد بلکه همین قدر فرمود که آدم خوبی بود و لکن جوابگوی ما نبود.] تا آنکه موفق به ادراک خدمت کاملی شدم و به آفتابی در میان سایه برخوردم و از انفاس قدسیه او بهره‌ها بردم و در مسجد کوفه و سهله شبهائی تنها مشاهداتی کردم

[استاد حسن زاده می‌فرماید: از حضرتش پرسیدم این «انسان کامل» کدام بزرگوار بوده است که سرکار عالی در محضرش زانو زده‌اید و تسلیم او شدید و آن همه او را به عظمت یاد می‌فرمائید؟ فرمودند: جناب حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی تبریزی - قدس سره -]

شاگردان / آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) □ 221

آیت الله یحیی عابدی می‌نویسد: آیت الله سید محمد حسین علوی طباطبایی - داماد مرحوم آیت الله بروجردی - سال‌ها قبل با بنده خاطره ای در میان گذاشت بدین صورت که فرمودند: «من تصمیم گرفته بودم بعد از رحلت آقای بروجردی از قم به تهران هجرت کنم. خدمت امام خمینی (ره) رسیدم تا از ایشان کسب اجازه نمایم. همین که قصدم را بازگو کردم نگاه عمیقی به چهره من انداختند و فرمودند: «مانعی ندارد، به تهران بروید و موفق باشید ولی کفاره اقامت تهران آن است که هفته ای یک بار خدمت آقای آملی حاضر شوید و یک ساعتی در محضر ایشان باشید»⁽¹⁾

ایشان خود فرمودند: «در حدود چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) روضه می‌خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی اهل لا اله الا الله...» را خواندم.

1. آیت الله یحیی عابدی، زندگینامه مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی آملی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1380؛ علامه حسن حسن زاده آملی، آسمان معرفت، انتشارات تشیع.

در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته‌اند و همگی گفتند: علیک‌السلام. شنیدم زمزمه‌ای داشتند. مثل این که درباره امام حسین. و عاشورا بود.⁽¹⁾

زیارت امام زمان.

مرحوم حاج میرزا علی قاضی، استاد ایشان فرموده است: بعضی از افراد زمان ما، مسلماً ادراک محضر مبارک آن حضرت را کرده‌اند و به خدمت اش شرفیاب شده‌اند.

یکی از آنها، در مسجد سهله در مقام آن حضرت - که به مقام صاحب الزمان معروف است مشغول دعا و ذکر بوده است. ناگهان آن حضرت را می‌بیند که در میان نوری بسیار شدید به او نزدیک شده و چنان ابهت و عظمت آن نور، او را می‌گیرد که نزدیک بوده قبض روح شود، نفس او قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد، امام عصر را به اسمای جلالیه خداوند متعال قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند، بعد از دو هفته که این شخص در مسجد کوفه مشغول ذکر

شاگردان / آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) □ 223

بوده امام زمان (ع) بر او ظاهر می‌شوند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد.

مرحوم قاضی می‌فرمود: این شخص، (مرحوم) شیخ محمدتقی آملی بوده است.

حضرت استاد جواد آملی، درباره استاد خود گوید:
ایشان سعی می‌کرد هر وقت حضورشان می‌رفتیم مجلسشان
آموزنده باشد، گاهی داستانی ذکر می‌کردند که حکایت از
آن می‌کرد که انسان، راهی جز تهذیب نفس ندارد. گاهی
می‌فرمودند:

«من خواب دیدم دشمن به من حمله کرده است و به من
پرخاش می‌کند. من ناچار شدم که دست او را بگیرم و دست
اش را گاز گرفتم و بغتتا از شدت درد بیدار شدم. دیدم دست
ام در دهان خودم قرار دارد. فهمیدم دشمن من، خودم هستم
و کسی به سراغ من نمی‌آید. این نفس است که دشمن من
است؛ ما از بیرون آسیب نمی‌بینیم؛ هرچه می‌بینیم از درون
است.» بار دیگر فرمودند: «من خواب دیدم دشمن به من
حمله کرده است و من هم به او پرخاش کرده‌ام و دست
برده‌ام چشم او را بکنم و از شدت درد بیدار شدم، دیدم که
دست ام در چشم خودم است. باز من در عالم رؤیا آموختم

که دشمن انسان خود انسان است؛ اعدی عدوک نفسک آلتی
بین جنبیک

روزی مرحوم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ
محمدتقی آملی_رضوان الله تعالی علیه_ نزد مرحوم
حضرت آیت الله العظمی علامه حاج سید علی قاضی_نور
الله قبره_ آمدند و اظهار داشتند که اجازه مخصوص از
حضرت امام ولی عصر_عجل الله تعالی فرجه الشریف_
برای استخاره می‌خواهند. مرحوم حضرت علامه
قاضی_علیه رحمت الله_ اذکار و برنامه‌هایی به ایشان تعلیم
دادند که ایشان برای انجام آن‌ها به مسجد سهله می‌رفتند.
شبی احساس کردند کسی دستش را روی شانه‌های ایشان
گذاشت و گفت: برای تشریف آماده باش...

مرحوم حضرت آیت الله العظمی آملی_رضوان الله علیه_
می‌فرمایند: با شنیدن این جمله، ترس و لرز، تمام وجودم را
گرفت. شروع به التماس کردم که مرا از این کار معاف
کن.

آن شخص هم قبول کرد و رفت. فوراً خدمت مرحوم
حضرت علامه قاضی_رضوان الله علیه_ رسیدم. ایشان
پیش از آن که چیزی بپرسم، فرمودند:

شاگردان / آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) □ 225

اگر آمادگی تشرف را نداری، چرا این همه برای آن
اصرار می‌کنی؟!⁽¹⁾

آیت‌الله محمد تقی بهجت فومنی



آیت‌آ... محمد تقی بهجت فومنی در سال ۱۳۳۴ هجری قمری در شهر فومن متولد شد، تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه فومن به پایان برد و پس از آن در همان شهر به تحصیلات علوم دینی پرداخت. وی در سال ۱۳۴۸ به عراق مشرف شد و ابتدا در کربلا و سپس در نجف مشغول به تحصیل علوم دینی شد و از محضر آیات عظام آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌آ... آقاضیاء عراقی، آیت‌آ... میرزای نائینی، آیت‌آ... حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، آیت‌آ... سید علی قاضی و آیت‌آ... سید حسن باد کوبه ای بهره برد. ایشان در سال ۱۳۶۳ هجری قمری به ایران مراجعت کرده و در قم در محضر آیت‌آ... العظمی کوه کمره ای و آیت‌آ... العظمی بروجردی حاضر شدند.

تألیفات بجای مانده از ایشان عبارت‌اند از: رساله توضیح المسایل، مناسک حج، وسیله النجاه، جامع المسائل، کتاب صلوه، دوره اصول، تعلیقه بر مناسک شیخ انصاری،

حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری، دوره طهارت و آیت الله العظمی محمد بهجت فومنی در اواخر سال ۱۳۳۴ ه.ق. در خانواده ای دیندار و تقوا پیشه، در شهر مذهبی فومن واقع در استان گیلان، چشم به جهان گشود. هنوز ۱۶ ماه از عمرش نگذشته بود که مادرش را از دست داد و از اوان کودکی طعم تلخ یتیمی را چشید.

درباره نام آیت الله بهجت خاطره ای شیرین از یکی از نزدیکان آقا نقل شده است که ذکر آن در اینجا جالب می‌نماید، و آن اینکه: پدر آیت الله بهجت در سن ۱۶-۱۷ سالگی بر اثر بیماری وبا در بستر بیماری می‌افتد و حالش بد می‌شود به گونه ای که امید زنده ماندن او از بین می‌رود وی می‌گفت: در آن حال ناگهان صدایی شنیدم که گفت: با ایشان کاری نداشته باشید، زیرا ایشان پدر محمد تقی است. تا اینکه با آن حالت خوابش می‌برد و مادرش که در بالین او نشسته بود گمان می‌کند وی از دنیا رفته، اما بعد از مدتی پدر آقای بهجت از خواب بیدار می‌شود و حالش رو به بهبودی می‌رود و بالاخره کاملاً شفا می‌یابد. چند سال پس از این ماجرا تصمیم به ازدواج می‌گیرد و سخنی را که در حال بیماری به او گفته شده بود کاملاً از یاد می‌برد.

بعد از ازدواج نام اولین فرزند خود را به نام پدرش مهدی می‌گذارد، فرزند دومی دختر بوده، وقتی فرزند سومین را خدا به او می‌دهد، اسمش را «محمد حسین» می‌گذارد، و هنگامی که خداوند چهارمین فرزند را به او عنایت می‌کند به یاد آن سخن که در دوران بیماری‌اش شنیده بود می‌افتد، و وی را «محمد تقی» نام می‌نهد، ولی وی در کودکی در حوض آب می‌افتد و از دنیا می‌رود، تا اینکه سرانجام پنجمین فرزند را دوباره «محمد تقی» نام می‌گذارد، و بدینسان نام آیت‌الله بهجت مشخص می‌گردد.

کربلایی محمود بهجت، پدر آیت‌الله بهجت از مردان مورد اعتماد شهر فومن بود و در ضمن اشتغال به کسب و کار، به رتق و فتق امور مردم می‌پرداخت و اسناد مهم و قباله‌ها به گواهی ایشان می‌رسید. وی اهل ادب و از ذوق سرشاری برخوردار بوده و مشتاقانه در مرثی اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام شعر می‌سرود، مرثیه‌های جانگدازی که اکنون پس از نیم قرن هنوز زبانزد مداحان آن سامان است.

باری آیت‌الله بهجت در کودکی تحت تربیت پدری چنین که دلسوخته اهل بیت علیهم السلام به ویژه سید الشهداء علیه السلام بود، و نیز با شرکت در مجالس حسینی و بهره

مندی از انوار آن بار آمد. از همان کودکی از بازی‌های کودکانه پرهیز می‌کرد و آثار نبوغ و انوار ایمان در چهره‌اش نمایان بود، و عشق فوق العاده به کسب علم و دانش در رفتارش جلوه گر بود.

تحصیلات

تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه فومن به پایان برد، و پس از آن در همان شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت. به هر حال، روح کمال جو و جان تشنه او تاب نیاورد و پس از طی دوران مقدماتی تحصیلات دینی در شهر فومن، به سال ۱۳۴۸ ه.ق. هنگامی که تقریباً ۱۴ سال از عمر شریفش می‌گذشت به عراق مشرف شد و در کربلای معلی اقامت گزید. بنا به گفته یکی از شاگردان نزدیک ایشان، معظم له خود به مناسبتی فرمودند: بیش از یک سال از اقامتم در کربلا گذشته بود که مکلف شدم.

آری، دست تربیت حضرت ربّ سبحانه همواره بندگان شایسته را از اوان کودکی و نوجوانی تحت نظر جهان بین خود گرفته و فیوضاتش را شامل حال آنان گردانیده و پیوسته می‌پاید، تا در بزرگی مشعل راهبری راه پویان طریق الی الله را به دستشان بسپارد. بدین سان، آیت الله بهجت حدود چهار سال در کربلای معلی می‌ماند و از

فیوضات سید الشهداء علیه السلام استفاده نموده و به تهذیب نفس می‌پردازد و در طی این مدت بخش معظمی از کتاب‌های فقه و اصول را در محضر استادان بزرگ آن دیار مطهر می‌خواند.

در سال ۱۳۵۲ ه.ق. برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرف می‌گردد و قسمت‌های پایانی سطح را در محضر آیات عظام از آن جمله مرحوم آیت الله آقا شیخ مرتضی طالقانی به پایان می‌رساند. با این همه، همّت او تنها مصروف علوم دینی نبوده، بلکه عشق به کمالات والای انسانی همواره جان ناآرام او را به جستجوی مردان الهی و اولیاء برجسته و می‌داشته است.

یکی از شاگردان آیت الله بهجت می‌گوید: در سالهای متمادی که در درس ایشان شرکت می‌جویم هرگز نشنیده‌ام که جز در موارد نادر درباره خود مطلبی فرموده باشد. از جمله سخنانی که از زبان مبارکش درباره خود فرمود، این است که در ضمن سخنی به مناسبت تجلیل از مقام معنوی استاد خود حضرت آیت الله نائینی (ره) فرمود: من در ایام نوجانی در نماز جماعت ایشان شرکت می‌نمودم، و از حالات ایشان چیزهایی را درک می‌کردم.

استادان برجسته فقه و اصول

آیت الله بهجت پس از اتمام دوره سطح، و درک محضر استادان بزرگی چون آیات عظام: آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره)، آقا ضیاء عراقی (ره)، و میرزای نائینی (ره)، به حوزه گرانقدر و پر محتوای آیت حق حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (ره)، معروف به کمپانی وارد شد و در محضر آن علامه کبیر به تکمیل نظریات فقهی و اصولی خویش پرداخت، و به یاری استعداد درخشان و تأییدات الهی از تفکرات عمیق و ظریف و دقیق مرحوم علامه کمپانی، که دارای فکری سریع و جوال و متحرک و همراه با تیز بینی بوده، بهره‌ها برد.

آیت الله محمد تقی مصباح درباره استفاده آیت الله بهجت از استادان خود می‌گوید:

«در فقه بیشتر از مرحوم آقا شیخ محمد کاظم شیرازی - که شاگردان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی و از استادان بسیار برجسته نجف اشرف بود - استفاده کرده، و در اصول از مرحوم آقای نائینی، و سپس بیشتر از مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی فایده برده بودند، هم مدت استفاده‌شان از مرحوم اصفهانی بیشتر بود و هم استفاده‌های جنبی دیگر.»

سیر و سلوک و عرفان

آیت‌الله بهجت، در ضمن تحصیل و پیش از دوران بلوغ، به تهذیب نفس و استکمال معنوی همت گمارده، و در کربلا در تفحص استاد و مربی اخلاقی بر آمده و به وجود آقای قاضی که در نجف بوده پی می‌برد. و پس از مشرف شدن به نجف اشرف از استاد برجسته خویش آیت‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی استفاده‌های اخلاقی می‌نماید.

آیت‌الله مصباح در این باره می‌گوید: «پیدا بود که از نظر رفتار هم خیلی تحت تأثیر مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی بودند، چون گاهی مطالبی را از ایشان با اعجابی خاص نقل می‌کردند، و بعد نمونه‌هایش را ما در رفتار خود ایشان می‌دیدیم. پیدا بود که این استاد در شکل گرفتن شخصیت معنوی ایشان تأثیر بسزایی داشته است.»

همچنین در درس‌های اخلاقی آقا سید عبدالغفار در نجف اشرف شرکت جسته و از آن استفاده می‌نموده، تا اینکه در سلک شاگردان حضرت آیت‌الله سید علی قاضی (ره) در آمده و در صدد کسب معرفت از ایشان بر می‌آید، و در سن ۱۸ سالگی به محضر پر فیض عارف کامل حضرت آیت‌الله سید علی آقای قاضی بار می‌یابد، و مورد ملاطفت و

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 233

عنایات ویژه آن استاد معظم قرار می‌گیرد و در عنفوان جوانی چندان مراحل عرفان را سپری می‌کند که غبطه دیگران را بر می‌انگیزد.

آیت الله مصباح می‌گوید: «ایشان از مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی مستقیماً در جهت اخلاقی و معنوی بهره برده و سال‌ها شاگردی ایشان را کرده بودند. آیت الله قاضی از کسانی بودند که مُمَحَّض در تربیت افراد از جهات معنوی و عرفانی بودند، مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد تقی آملی و مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی و عده زیادی از بزرگان و حتی مراجع در جنبه‌های اخلاقی و عرفانی از وجود آقای قاضی بهره برده بودند. آیت الله بهجت از اشخاص دیگری نیز گهگاه نکاتی نقل می‌کردند مثل مرحوم آیت الله آقا شیخ مرتضی طالقانی و دیگران...

خود آقای بهجت نقل می‌کردند: شخصی در آن زمان در صدد بر آمده بود که ببیند چه کسانی سحر ماه مبارک رمضان در حرم حضرت امیر علیه السلام در قنوت نماز وترشان دعای ابو حمزه ثمالی می‌خوانند، آن طور که خاطرم هست اگر اشتباه نکنم کسانی را که مقید بودند این

عمل را هر شب در حرم حضرت امیر علیه السلام انجام
 بدهند شمرده بود و بیش از هفتاد نفر شده بودند.

به هر حال، بزرگانی که تقید به جهات عبادی و معنوی
 داشتند در آن عصرها زیاد بودند. متأسفانه در عصر ما
 کمتر این نمونه‌ها را مشاهده می‌کنیم. البته علم غیب نداریم،
 شاید آن کسانی که پیش‌تر در حرم‌ها این عبادت‌ها را انجام
 می‌دادند حالا در خانه‌هایشان انجام می‌دهند، ولی می‌شود
 اطمینان پیدا کرد که تقید به اعمال عبادی و معنوی سیر
 نزولی داشته و این بسیار جای تأسف است. »

یکی دیگر از شاگردان آقا حجة الاسلام و المسلمین
 آقای تهرانی (جریان فوق را به صورت ذیل از حضرت
 آیت الله بهجت نقل می‌کند:

«شخصی در آن زمان شنیده بود که در گذشته هفتاد نفر
 در حرم حضرت امیر علیه السلام در قنوت نماز وترشان
 دعای ابو حمزه ثمالی را می‌خواندند، آن شخص تصمیم
 گرفته بود ببیند در زمان خودش چند نفر این کار را انجام
 می‌دهند، رفته بود و شمارش کرده و دیده بود تعداد افراد
 نسبت به زمان سابق تقلیل پیدا کرده و مجموعاً پنجاه نفر
 (آن طور که بنده «تهرانی» به یاد دارم) در حرم اعم از

نزدیک ضریح مطهر، و رواق‌های اطراف) دعای ابوحمزه را در دعای نماز وتر خود قرائت می‌کنند.»

مرجعیت

با اینکه ایشان فقیهی شناخته شده‌اند و بیش از سی سال است که اشتغال به تدریس خارج فقه و اصول دارند، ولی هماره از پذیرش مرجعیت سرباز زده‌اند.

آقای مصباح درباره علت پذیرش مرجعیت از سوی ایشان و نیز پیرامون عدم تغییر وضعیت آیت الله بهجت بعد از مرجعیت می‌گوید:

«بعد از مرجعیت منزل آیت الله بهجت هیچ تغییری نکرده است، ملاقات و پذیرایی از بازدید کنندگان در منزل امکان ندارد لذا در اعیاد و ایام سوگواری، در مسجد فاطمیه از ملاقات کنندگان پذیرایی می‌شود. اصولاً قبول مرجعیت ایشان به نظر من یکی از کرامات ایشان است، یعنی شرایط زندگی ایشان آن هم در سن هشتاد سالگی به هیچ وجه ایجاب نمی‌کرد که زیر بار چنین مسؤولیتی برود، و کسانی که با ایشان آشنایی داشتند هیچ وقت حدس نمی‌زدند که امکان داشته باشد آقا یک وقتی حاضر بشوند پرچم مرجعیت را به دوش بکشند و مسؤولیتش را قبول بکنند. و بدون شک جز احساس یک وظیفه متعین چیزی

باعث نشد که ایشان این مسئولیت را بپذیرند. و باید گفت که رفتار ایشان در این زمان با این وارسستگی و پارسایی، حجت را بر دیگران تمام می‌کند که می‌شود در عین مرجعیت با سادگی زندگی کرد، بدون اینکه تغییری در لباس، خوراک، مسکن، خانه و شرایط زندگی پیش بیاید.»

تا اینکه بعد از فوت مرحوم آقای سید احمد خوانساری (ره) جلد اول و دوم کتاب «ذخیره العباد» جامع المسائل کنونی را به قلم خود تصحیح و در اختیار خواص گذاشتند، و پیش از فوت مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی اراکی (ره) اجازه نشر رساله عملیه خویش را دادند، سرانجام وقتی جامعه مدرسین با انتشار اطلاعیه ای هفت نفر از آن جمله حضرت آیت الله العظمی بهجت را به عنوان مرجع تقلید معرفی کرد و عده ای از علمای دیگر از جمله آیت الله مشکینی و آیت الله جوادی آملی و مرجعیت ایشان را اعلام کردند، به دنبال در خواستهای مصرانه و مکرر راضی شدند تا رساله عملیه ایشان در تیراژ وسیع به چاپ برسد، با این حال از نوشتن نام خویش بر روی جلد کتاب دریغ ورزیدند.

در همین ارتباط یکی از مرتبطين ایشان می‌گوید: ایشان پیش از در گذشت آیت الله العظمی اراکی چون مطلع شدند

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 237

جامعه مدرسین نظر به معرفی ایشان را دارند پیغام دادند که راضی نیستم اسمی از بنده برده شود.

و بعد از فوت مرحوم اراکی و پیام جامعه مدرسین و اطلاع از انتشار اسمشان فرمودند: «فتاوی بنده را در اختیار کسی قرار ندهید. از ایشان توضیح خواسته شد فرمودند: صبر کنید، همه رساله خود را نشر دهند، بعدها اگر کسی ماند و از دیگران تقلید نکرد و فقط خواست از ما تقلید کند آن وقت فتاوی را منتشر کنید» چندین ماه پس از این رخداد رساله ایشان توسط بعضی از اهل لبنان به چاپ رسید.

هجرت

ایشان بعد از تکمیل دروس، در سال ۱۳۶۳ ه.ق. موافق با ۱۳۲۴ ه.ش. به ایران مراجعت کرده و چند ماهی در موطن خود فومن اقامت گزید و بعداً در حالی که آماده بازگشت به حوزه علمیه نجف اشرف بود، قصد زیارت حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام و اطلاع یافتن از وضعیت حوزه قم را کرد، ولی در طول چند ماهی که در قم توقف کرده بود، خبر رحلت استادان بزرگ نجف، یکی پس از دیگری شنیده می‌شد، لذا ایشان تصمیم گرفت که در شهر مقدس قم اقامت کند.

در قم از محضر آیت‌الله العظمی حجت کوه کمره ای استفاده کرده و در بین شاگردان آن فقید سعید درخشید. چند ماهی از اقامت حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی در قم نگذشته بود که آیت‌الله بهجت وارد قم شد، و همچون حضرات آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی و به درس فقید سعید مرحوم بروجردی حاضر شد.

آیت‌الله مصباح در این باره می‌گوید: «آیت‌الله بهجت از همان زمانی که مرحوم آیت‌الله بروجردی (ره) در قم درس شروع کرده بودند از شاگردان برجسته و از مُسْتَشْکِلین معروف و مبرز درس ایشان بودند. معمولاً استادانی که درس خارج می‌گویند، در میان شاگردانشان یکی دو سه نفر هستند که ضمن اینکه بیش از همه مطالب را ضبط می‌کنند. احیاناً اشکالاتی به نظرشان می‌رسد که مطرح و پی‌گیری می‌کنند تا مسائل کاملاً حل شود، اینان از دیگران دقیق‌ترند، و اشکالاتشان علمی‌تر و نیاز به غور و بررسی بیشتری دارد، و ایشان در آن زمان چنین موقعیتی را در درس مرحوم آیت‌الله بروجردی داشتند.»

روزی ایشان در درس کفایه یکی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی به نحوه تقریر مطالب آخوند خراسانی توسط استاد اعتراض می‌کند، ولی با توجه به اینکه از همه

طلاب شرکت کننده در درس کم سنّ و سال تر بوده در جلسه بعدی پیش از حضور استاد مورد اعتراض و انتقاد شدید شاگردان دیگر قرار می‌گیرد، ولی در آن هنگام ناگهان استاد وارد می‌شود و متوجه اعتراض شاگردان به ایشان می‌گردد. سپس خطاب به آنان می‌فرماید: با آقای بهجت کاری نداشته باشید. همه ساکت می‌شوند آنگاه استاد ادامه می‌دهد: دیشب که تقریرات درس مرحوم آخوند را مطالعه می‌کردم متوجه شدم که حقّ با ایشان است و پس از این سخن، از جدیت و نبوغ آیت الله بهجت تمجید می‌نماید. یکی از دانشمندان نجف می‌گوید: ایشان در درس، به مرحوم آیت الله کمپانی امان نمی‌داد، و پیوسته بحث‌ها را مورد نقد قرار می‌داد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری نیز می‌گوید: ایشان با اظهار نظرهای دقیق و اشکالات مهمّ، چنان نظر استاد را جلب کرده بود که چند روزی مجلس درس از حالت درس خارج شده بود، آن ایرادها برای ما هم مفید بود؛ ولی آقای بهجت برای گریز از شهرت دیگر به انتقاد نپرداختند و اگر ادامه می‌دادند معلوم می‌شد اگر بالاتر از دیگران نباشند بی شک کمتر از آنان نیستند.

مرحوم علامه محمد تقی جعفری می‌گوید: آن هنگام که در خدمت آقا شیخ کاظم شیرازی مکاسب می‌خواندیم، آیت‌الله بهجت نیز که اینک در قم اقامت دارند، در درس ایشان شرکت می‌نمودند، خوب یادم هست که وقتی ایشان اشکال می‌کردند آقا شیخ کاظم با تمام قوا متوجه می‌شد، یعنی خیلی دقیق و عمیق به اشکالات آقای بهجت توجه می‌کرد، و همان موقع ایشان در نجف به فضل و عرفان شناخته شده بود.

آیت‌الله سید محمد حسین طهرانی در کتاب انوارالملکوت می‌نویسد: آیت‌الله حاج شیخ عباس قوچانی، وصی سید علی آقای قاضی می‌فرمودند: آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت در فقه و اصول به درس مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی حاضر می‌شدند و چون به حجره خود در مدرسه مرحوم سید باز می‌گشتند بعضی از طلابی که در درس برای آن‌ها اشکالاتی باقی مانده بود به حجره ایشان می‌رفتند و اشکالشان را رفع می‌نمودند. و چه بسا ایشان در حجره خواب بودند و در حال خواب از ایشان می‌پرسیدند و ایشان هم مانند بیداری جواب می‌دادند جواب کافی و شافی، و چون از خواب بر می‌خاستند و از قضایا و پرسش‌های در حال

خواب با ایشان سخن به میان می‌آمد ابدأ اطلاع نداشتند و می‌گفتند: هیچ به نظرم نمی‌رسد و از آنچه می‌گویید در خاطر من چیزی نیست.

آیت الله مشکینی می‌گوید: ایشان از جهت علمی هم در فقه و هم در اصول در یک مرتبه خیلی بالایی در میان فقهای شیعه قرار دارند.

حجة السلام و المسلمین امجد می‌گوید: ایشان در علمیت در افق اعلی است. فقیهی است بسیار بزرگ، و معتقدم که باید مجتهدین پای درسشان باشند تا نکته بگیرند و بفهمند، و حق این است که درس خارج را باید امثال آیت الله بهجت بگویند نه آن‌هایی که به نقل اقوال بسنده می‌کنند.

علاقه زیاد حضرت آیت الله بهجت به زیارت

حضرت آیت الله بهجت به زیارت بسیار علاقه داشت. همین اواخر با ایشان به سفر مشهد رفتیم. وقتی ایشان به حرم می‌رفت و برمی‌گشت، خیلی حال او فرق می‌کرد. ما که همراه ایشان بودیم، با این‌که دو - سه ساعت بیدار بودیم، خسته می‌شدیم و دیگر حتی حال صبحانه خوردن نداشتیم. ایشان حداقل پنج یا شش ساعت بیداری کشیده بود، ولی در راه برگشت از حرم انگار تازه همین الآن صبح اول وقت ایشان است. با همه شوخی می‌کرد و حالشان را

می‌پرسید. آیت‌الله بهجت هر روز در تمام عمرشان دو ساعت به حرم حضرت معصومه (س) می‌رفت. یک ساعت و خرده‌ای را ایستاده نماز و زیارت می‌خواند و سپس می‌نشست. ما پاهایمان درد می‌گرفت و می‌نشستیم ولی ایشان نه.

حتی روزی در مشهد یکی از اطرافیان گفت من چشم شور است می‌خواهی آقا را چشم بزنم تا ایشان هم بنشینند؟ گفتم به ایشان چه کار داری؟ او گفت آخر آبروی ما می‌رود ما که جوانیم نشسته‌ایم ولی این پیر مرد ایستاده است. آیت‌الله بهجت در حرم شارژ می‌شد و به اصطلاح دوپینگ می‌کرد. ایشان در حرم سرمست می‌شد و گاهی یقین می‌کردیم در حرم چیزی گرفته‌اند که این قدر سرحال هستند.

۲۳ هزار عکس از آیت‌الله بهجت

آیت‌الله بهجت در طول عمرش برای گذرنامه‌ها یا از بچگی اگر پدرشان به ایشان پولی می‌داد تا عکسی بگیرند، جمعاً به اندازه انگشت‌های دست راضی نشده تا عکس بگیرد. یک بار جوانی آمد و گفت من پسر عم آقای مرعشی نجفی و ساکن سوئیس هستم. آن‌جا دنیای غفلت‌هاست و من در آن‌جا با شما خوش هستم.

او اجازه خواست تا عکس آقا را داشته باشد. پدرم گفت عکس نمی‌خواهد. آن جوان اصرار کرد که من آنجا که هستم با دیدن عکس شما به یاد معنویات می‌افتم شما ناراحت می‌شوید؟ من برای خودم و در اتاق خودم می‌خواهم. این با شما بودن را می‌خواهم در آنجا نیز حس کنم. خلاصه آقا اجازه داد.

از ایشان عکس دیگری داریم که ایشان درست به دوربین نگاه می‌کنند. ولی هیچ کس نمی‌داند که آقا در آن زمان در بدنش نیست و در عوالم دیگری سیر می‌کند. درست وقت پرده برداری ضریح بود که ایشان چند دقیقه‌ای مبہوت بود و در آنجا این عکس گرفته شد. وقتی آیت الله بهجت رحلت کرد ما در سایت اعلام کردیم اگر کسی عکسی از ایشان دارد بفرستد و ۱۷ هزار عکس آمد. جالب است کسی که حاضر نشده ۱۷ تا عکس بگیرد حالا ۱۷ هزار عکس از او آمده بود! حدود ۶ هزار عکس دیگر هم بعداً آمد. پیدا کردن کسی که تا این حد خودش را مخفی می‌کند خیلی مشکل است.

ارتباط آیت الله بهجت با خانواده

ارتباط ایشان با همسر و اعضای خانواده خصوصاً با نوه‌ها بسیار خوب بود. نوه‌ها در پناه ایشان آزادی خیلی

بهتری داشتند و ایشان خیلی به آن‌ها می‌رسیدند. عبارت ایشان در مورد نوه‌ها این بود که این‌ها جدیدالورود از عالم بالا هستند و معصوم‌اند و چون معصوم‌اند آدم را به خودشان جذب می‌کنند. نه تنها بچه‌ها که همه موجودات و جنبنده‌هایی که در خانه بودند در پناه ایشان آزادی داشتند. اصلاً اجازه سم‌پاشی و کشتن موجودات را نمی‌داد و بارها بنده را توبیخ می‌کرد که مگر نگفتم مگس را نکش! در فصل بهار معمولاً مگس به اتاق ایشان می‌آمد. صبح‌ها هنگام کارها و مطالعاتشان به وسیله بادبزن یا عصا مگس‌ها را این طرف و آن طرف می‌کردند.

گاهی بنده زودتر از ایشان می‌رفتم و حساب همه مگس‌ها را می‌رسیدم تا ایشان اذیت نشوند. یک بار به من توبیخ کردند که مگر نگفتم این‌ها را نکش و فقط بیرونشان کن. من به شوخی گفتم نمی‌شود دانه دانه آن‌ها را بگیری و بیرون کنی، باید چند نفر را بیاوریم که فقط این‌ها را بیرون کنند تازه دوباره از یک سوراخ دیگری به داخل می‌آیند. خوب من هم آن‌ها را بیرون کردم فقط از هستی بیرونشان کردم. پدرم گفت پناه بر خدا.

وقتی با موجودات این طور بودند، بچه‌ها را که دیگر خیلی دوست داشتند. آیت‌الله بهجت خیلی سفارش می‌کرد

که برای بچه کوچک چیزی بگیرید تا سرگرم باشند. چون مایل نبود بچه‌ها سرگرمی‌های تلویزیونی داشته باشند، می‌گفتند پرنده ای بگیرد تا مشغول باشند.

ویژگی‌های اخلاقی و معنوی

۱. اطلاع از غیب و ظهور کرامات

حضرت آیت الله بهجت از آن دسته اولیای خداست که بر خلاف غالب مردم که از عالم غیب اطلاعی ندارند، به قدرت خداوند متعال به مقاماتی رسیده که می‌تواند عوالمی از غیب را مشاهده کند. و شاید کثرت تکرار ذکر «یا ستار» توسط ایشان در خلوت و جلوت، و در حال نشستن و برخاستن از این حقیقت حکایت داشته باشد.

آیت الله مصباح یزدی در این باره می‌فرماید: «به نظر می‌رسد ایشان از نظر مراتب عرفانی و کمالات معنوی در مقامی هستند که غالباً عوالمی از غیب را شاهدند. و چه بسا در آن، حقایقی از جمله حقیقت بعضی افراد را آشکارا با دیده دل می‌بینند، اما چون خود نمی‌خواهند افراد را این چنین ببینند، غالباً ذکر «یا ستار» را تکرار می‌کنند و از خداوند می‌خواهند آنچه را که می‌بینند بر ایشان پنهان سازد.»

در واقع امثال این امور از جمله کراماتی محسوب می‌شود که از اولیای خدا صادر می‌گردد، و ظهور کرامات رهاورد مجاهدت و مخالفت ممتد با هوا و هوس می‌باشد، و آیت الله بهجت شخصیتی است که در طول عمر با قصد خالص و توجه تام به حضرت حق سبحانه به خودسازی و تهذیب پرداخته است، لذا ظهور کرامات و امور خارق العاده از ایشان امری به دور از ذهن نیست؛ بلکه افرادی که با ایشان مصاحبت دارند نمونه‌های آن را بالعیان از ایشان مشاهده می‌کنند.

آیت الله مصباح با ذکر چند شاهد مثال در این باره می‌گوید: «کسانی که سالیان متمادی با آیت الله بهجت معاشرت داشتند، گاهی چیزهایی از ایشان می‌دیدند که به اصطلاح «کرامت» و امر خارق العاده است، هر چند طوری برخورد می‌کردند که معلوم نشود امری که از ایشان به ظهور پیوسته کاملاً" یک امر خارق العاده ای است. که چند نمونه را بیان می‌کنم:

زمانی که حضرت امام (ره) در تبعید به سر می‌برند (گویا در ترکیه بودند)، بسیاری از فضلا و بزرگان علاقمند به ایشان، مورد آزار و اذیت دستگاه قرار می‌گرفتند. و به محض اینکه کلمه ای می‌گفتند یا رفتاری از آن‌ها ظاهر

می‌شد، از منبر بازشان می‌داشتند و آن‌ها را جلب می‌کردند و مدت‌ها زندان بودند و به جاهایی می‌بردند که دیگران خبر نداشتند. از جمله یادم می‌آید زمانی آقای جنتی تحت تعقیب قرار گرفتند و ایشان را گرفتند و به واسطه قرائن همه ما نگران بودیم ایشان را خیلی اذیت کنند. من آمدم خدمت آقای بهجت حفظه الله تعالی و جریان را حضورشان توضیح دادم، ایشان تأملی کردند و فرمودند: «ان شاء الله خبر آزادی ایشان را برای من بیاورید».

این فرمایش اشاره ای بود به اینکه آقای جنتی به زودی آزاد می‌شوند و مشکلی نخواهد بود، البته این سخن را ممکن است هر کسی بگوید، اما فرمایش آقای بهجت در آن موقعیت، مژده ای برای ما بود و ما مطمئن بودیم که آقا می‌دانند که این جریان ادامه پیدا نمی‌کند و مشکلی پیش نمی‌آید؛ ولی مواردی هم بود که مثلاً ما به ایشان عرض می‌کردیم برای شخصی دعا بفرمایید، ولی آقا چنین چیزی نمی‌گفتند و شخص مورد نظر نیز به زودی آزاد نمی‌شد.

نمونه دیگر: «برای خانواده ای حادثه ناگواری پیش آمده بود، به این صورت که در شب عروسی دشمنان عروس آمده بودند و عروس را از خانه‌اش دزدیده بودند، و کسی اطلاع نداشت که عروس را کجا برده‌اند، شب عروسی بود

خانواده عروس و داماد جمع شده بودند مراسم عروسی را برگزار کنند و نزدیک غروب دیده بودند عروس نیست خیلی نگران شده بودند و جاهایی را که احتمال می‌دادند جستجو کرده بودند.

و به هر حال پدر و مادر عروس خیلی دستپاچه می‌شوند، یکی از دوستان ما که همسایه آنان بود می‌گوید: من هیچ چاره ای ندیدم، گفتم: می‌روم خدمت آقای بهجت عرض می‌کنم ببینم ایشان چه می‌گویند. با شتاب فراوان و ناراحتی آمدم خدمت ایشان و داستان را گفتم. آقا تأملی کردند و به طور خیلی عادی فرمودند: «بروید حرم، شاید آمده باشد حرم!»

ایشان بر می‌گردد و مطمئن می‌شود که باید همین کار را انجام بدهد، به خانواده عروس اطلاع می‌دهد و آن‌ها می‌آیند و در بالا سر حضرت معصومه علیها السلام عروس را پیدا می‌کنند. حالا جریان چه بوده دقیقاً یادم نیست، ولی هیچ احتمال نمی‌دادند که بتوانند او را در چنین موقعیتی پیدا کنند. «

نمونه دیگر: «یکی از دوستان می‌گفت: خانم من باردار بود و نزدیک ماه رمضان می‌خواستم به مسافرت بروم.

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 249

برای خداحافظی و التماس دعا رفتیم خدمت آقای بهجت. ایشان مرا دعا کردند و فرمودند:

«در این ماه خدا پسری به شما عطا خواهد کرد، اسمش را محمد حسن بگذارید.» در حالی که آقا علی الظاهر اصلاً اطلاعی نداشتند که خانم من حامله است، و طبعاً راهی برای تشخیص اینکه پسر است یا دختر و در چه تاریخی متولد می‌شود نبود. اتفاقاً در شب نیمه رمضان بچه ما متولد شد و اسمش را محمد حسن گذاشتیم.

از این گونه امور برای ایشان خیلی ظاهر می‌شد، اما ابداً ایشان اظهار نمی‌کنند و همین‌ها را هم راضی نیستند جایی نقل بشود، ولی برای اینکه مؤمنین بدانند که در این زمان هم خدا به بعضی از بندگان عنایت دارد و اگر کسانی صادقانه راه بندگی خدا را طی کنند، خدا آن‌ها را راهنمایی می‌کند؛ که: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» و حتماً آنان را که در راه ما تلاش و مجاهدت کنند، به راههای خود هدایت می‌کنیم. سوره عنکبوت/ ۶۹»

راه تکامل و انسانیت بسته نیست و در این زمان نیز کسانی که بخواهند راه تقرب خدا را طی کنند، در سایه عنایات ولی عصر (عج) و احیاناً به دست این چنین بندگان که در بین مردم حضور دارند، می‌توانند به مراتبی از کمال

و قرب خدا نائل گردند. این‌ها همه برای ما می‌تواند امید بخش باشد و بر ایمان ما بیفزاید.

این‌ها حقایق ثابتی است. شوخی نیست، حقایق عینی است که وجود دارد و می‌توانیم ببینیم و آثارش را درک کنیم و خود را قدری از شیفتگی به دنیا و زرق و برق‌های آن رها کنیم و بدانیم که لذت و خوشی منحصر به لذت‌های حیوانی و شیطانی نیست. انسان می‌تواند به کمالاتی و لذت‌هایی برسد که قابل مقایسه با این لذت‌های مادی نیست؛ ولی افسوس که ضعف معرفت و ایمان از یک طرف، و هجوم عوامل شیطان داخلی و خارجی، انسانی و جنّی از طرف دیگر آن قدر زیاد است که کمتر به این گوهرهای گرانبها توجه می‌کنیم. «

آقای مسعودی نیز در این باره می‌گوید: «هر کس به خدمت ایشان برسد، اگر توجه داشته باشد می‌بیند که ایشان درباره جهت خاصی که در او مخاطب) وجود دارد بحث می‌کند. ما وقتی با آقای مصباح درس ایشان می‌رفتیم غالباً پیش از شروع درس درباره امور سیاسی یا اقتصادی یا امور معیشتی خودمان بحث می‌کردیم، زیرا آن زمان وضع معیشتی طلاب از جمله ما) خوب نبود، وقتی آقا می‌آمدند بدون هیچ مقدمه درست در همین رابطه بحث می‌کرد، و ما

یقین می‌کردیم که آقا متوجه هست که ما چه بحث می‌کردیم. مثلاً وقتی ما می‌گفتیم: چه کار کنیم؟ وضع زندگیمان بد است، قرض داریم، نان شب نداریم. بلافاصله ایشان وقتی می‌نشستند می‌فرمودند: بله، طلاب زمان ما هم وضعشان اینطور بود. نداشتند، گرسنگی می‌خوردند، ولی صبر می‌کردند. و حکایتی از زندگی علمای گذشته را در این رابطه نقل می‌کردند.

به یاد دارم روزی با آقای مصباح گفتگو می‌کردیم: ما چیزی نداریم و نمی‌شود همیشه با نان خالی زندگی کرد. ایشان آن روز بعد از جلوس فرمودند: یک روز صبح بچه شیخ مرتضی انصاری (ره) نزد او آمد و گفت: آقا ما هیچ خورشتی نداریم، فقط نان خالی داریم. شیخ فرمود: نان تازه است، معلوم می‌شود که ایشان تازگی نان را خورشت می‌دانسته‌اند.

با بیان این مطلب ما یک مقدار آرام می‌شدیم که ما حداقل همراه نان، پنیر داریم.

آیت الله شیخ جواد کربلایی نیز می‌گوید: «مرحوم آقای حاج عباس قوچانی که از شاگردان مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا علی قاضی (ره) بودند در یک جلسه خصوصی بعد از تعریف و تمجید بسیار از آیت الله بهجت، به بنده

فرمودند: من در سفر خود به ایران برای تشریف به زیارت امام رضا علیه السلام خدمت آقای بهجت رسیدم و در جلسه خصوصی بعد از اصرار زیاد از ایشان خواستم که درباره حالات شخصی و الطاف حق تعالی نسبت به خودشان و برخی از مکاشفاتشان سخن بگویند. ایشان حدود بیست امر مهم الهی و لطف خاص الهی را که حق تعالی به ایشان عطا فرموده بود برای بنده نقل کردند و از من پیمان گرفتند که به کسی نگویم، ولی بنده یک مورد را به برخی از رفقا گفتم.

من کربلایی) از آقای قوچانی با اصرار خواستم آن یکی را به بنده بفرمایند. فرمودند: ایشان فرمودند: «بنده اگر بخواهم پشت سر خودم را ببینم، می‌بینم.»

سپس می‌فرمودند: بعد از چند سال دیگر بنده به ایران مسافرت کردم و خدمت آیت الله بهجت رسیدم باز در جلسه خصوصی عرض کردم: آنچه را که چند سال پیش به بنده فرمودید آیا در قوه خودش باقی است؟ فرمودند: بله. «

یکی از نزدیکان آقا می‌گوید: «یک بار به فومن رفته بودم، یک روز مانده به مراجعت خدمت آقای اریب، از علمای فومن رفتم، ایشان چند سکه داد و گفت: یکی از این‌ها را به آیت الله بهجت بده. وقتی برگشتم آن را خدمت

آقا دادم. دوباره که می‌خواستم به فومن بروم آیت الله بهجت، ۱۰۰۰ تومان به من داد و فرمود: این را با یک واسطه به آقای اریب بدهید. آن مقدار پول را بردم به یک بازاری دادم و گفتم: این را به آقای اریب بده و نگو چه کسی داده، من در مغازه او نشستم او رفت و برگشت و دیدم خیلی تعجب کرده است. گفتم: چه شد؟ گفت: وقتی این پول را به آقای اریب دادم، گفت: قسمتی از خانه ما خراب شده بود و تعمیر کار آمده و گفته بود که ۱۰۰۰ تومان می‌گیرم درست می‌کنم. من که پولی نداشتم، به تعمیر کار گفتم: فعلاً صبر کن و اینک این پول درست به اندازه مخارج تعمیر خانه است».

یکی از دوستان می‌گوید: «یکی از بستگان نزدیک من به مرض سرطان مبتلی گردید. اطباء گفتند: حتماً باید در اسرع وقت تحت عمل جراحی قرار گیرد، در غیر این صورت غده سرطانی به جاهای دیگر بدن نیز سرایت خواهد کرد. متحیر مانده بودیم که چه کنیم، آیا بیمار را عمل بکنیم یا نه؟ قرار شد خدمت آیت الله بهجت مراجعه و از ایشان طلب استخاره کنیم.

به محضر ایشان رسیدم و مشکل را بازگو نموده و طلب استخاره نمودم، آقا استخاره کردند و فرمودند: عمل لازم

نیست، و مبلغی پول دادند که برای او صدقه بدهیم، و نیز دستور فرمودند مقداری آب زمزم را با تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوط کرده به قصد شفاء هر روز مقداری از آن به مریض بدهید تا بیاشامد، همچنین دستور فرمودند تعداد زیادی از فقرا را اطعام نماییم، و یا هر چند به مقدار کم به آنان صدقه پرداخت کنیم و ضمناً به فقرای و صدقه گیرندگان بگوییم برای سلامتی بیمار دعا کنند.

بلافاصله دستورات آقا را مو به مو اجراء کردیم و مریضه جهت توسل عازم حرم امام رضا علیه السلام گردید و مدت سه روز در آن حرم شریف به دعا و راز و نیاز پرداخت. حالات بسیار روحانی و عجیبی به او دست داد، پس از برگشت دیگر احساس درد نکرد.

بلافاصله روانه منزل آقا شدم تا ایشان را در جریان بگذارم و دستورات بعدی را بگیرم، که در میانه راه بین منزل و مسجد آقا را دیدم ناگهان پیش از آنکه سخنی بگویم. آقا پرسید: حال مریضه شما چطور است؟ گفتم: الحمدالله و قضایای مشهد را نقل کردم. آقا فرمودند: به همان دستورات عمل کنید، و برای امتحان به پزشک مراجعه کنید.

وقتی مریضه به پزشک مراجعه کرد، پزشک معالج از بیمار با تعجب می‌پرسد: شما کاری کرده‌اید یا جایی

رفته‌اید؟ بیمار می‌گویید: چطور؟ دکتر با تعجب می‌گوید:
خانم، مرض شما به طور ناباورانه کاهش یافته و هیچ
احتیاجی به عمل ندارد، و مقدار باقی مانده از غده را با
دارو حل می‌کنیم. هم اکنون الحمدلله مریضه ما به‌طور کامل
شفا یافته و به زندگی خود ادامه می‌دهد. آنچه که برای ما
جالب توجه بود استخاره ای بود که آقا فرمودند و گفتند:
نیازی به عمل ندارد.

یکی از طلاب حوزه علمیه می‌نویسد: «بنده در اوان
طلبگی که در تهران مشغول تحصیل بودم، گاهی برای
زیارت به قم مشرف می‌شدم، و براساس سفارش اکید
مرحوم پدرم که می‌فرمود هر وقت قم رفتی نزد آیت الله
بهجت هم برو، خدمت آقا رسیده و عرض ادبی می‌نمودم.
روزی پدرم خود پرده از علت این سفارش زیاد برداشت و
فرمود:

«روزی در مسجد بالا سر واقع در حرم مطهر حضرت
فاطمه معصومه علیها السلام چشمانم به جمال دلربای
حضرت ولی عصر (عج) روشن شد، شرم حضور و
عظمت حضرت مانع از آن شد که مانند عاشقی که پس از
مدت‌ها به معشوقش رسیده با حضرت معاشقه نمایم، ولی

پس از چند لحظه دیدم درست در همان مکان و نقطه ای که حضرت را دیده بودم آیت الله بهجت نشسته است.»
این دیدار را مرحوم ابوی یکی از دلایل عظمت آقا و چه بسا مرتبط بودن آن فقیه عظیم الشأن با حضرت ولی عصر . می‌دانستند.

آقای قدس می‌گوید: «یکی از روحانیون مازندران، که اینک رئیس دادگستری یکی از استان‌های ایران است، برای حقیر نقل کرد: زمانی که آیت الله کوهستانی مازندرانی به رحمت ایزدی پیوستند، آقا زاده آن مرحوم خدمت آیت الله العظمی بهجت مشرف شدند آقا فرموده بودند: «آقای شما که رحلت نمودند در آن عالم غوغا بر پا شد.» حقیر پرسیدم یعنی چه؟ شخص ناقل فرمودند: بیش از این نمی‌دانم.

آقای خسرو شاهی نیز در این رابطه می‌گوید: «از یکی از طلاب که در قید حیات است شنیدم که می‌گفت: بعد از ازدواج، خانه ای در قم اجاره کردم، پس از استقرار در منزل، از نظر مالی دچار تنگدستی عجیبی شدیم تا روزی رسید که حتی به این فکر افتادیم که غذای شب را چگونه تهیه کنیم. و در شرایطی بودیم که نمی‌توانستیم از کسی قرض بگیریم. از خانه بیرون آمدم و برای زیارت به حرم

حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم، پس از زیارت و هنگام خداحافظی دیدم کسی از پشت سر مقداری پول به من داد و گفت: این باید به شما برسد. برگشتم دیدم آیت الله العظمی بهجت است. در حالی که اصلاً به ایشان اظهار نیازی نکرده بودم. شبیه این قضیه را از یکی دیگر از طلاب نیز شنیده‌ام.

از اینجا به یاد مطلبی افتادم که آیت الله بهجت می‌فرمودند: «آیا می‌شود مولایمان از ما بی خبر باشد یا ما را به حال خودمان وا بگذارد؟ اگر طلاب به وظایف خود عمل کنند نگران چیزی نباشند، خود مولا مواظب ما هست. اینطور نیست که ما را از چشم بیندازد.»

حجة الاسلام والمسلمین علم الهدی نیز می‌گوید: «یکی از طلاب نقل می‌کرد که سالی برای تبلیغ می‌خواستم گیلان بروم، مخارج خانواده را فراهم کردم ولی هزینه راه را نداشتم ناچار به زیارت کریمه اهل بیت حضرت معصومه (سلام الله علیها) مشرف شدم و گلایه و درددل کردم، ما که در بست در اختیار شما اهل بیت علیهم السلام هستیم و می‌خواهیم شریعت جدّتان را تبلیغ نماییم ولی کرایه راه نداریم، بالاخره بعد از زیارت قصد کردم به نماز جماعت حضرت آیت الله بهجت بروم.

بعد از شرکت در نماز ظهر و عصر، هنگامی که ایشان می‌خواستند بروند، ناگهان به طرف من که در صف دوم نشسته بودم اشاره نمودند، من خیال کردم با کسی دیگر کار دارد دوباره اشاره کردند و فرمودند: با تو هستم. بلند شدم و به حضورش رسیدم. فرمودند: پشت سر من بیا.

همراه با عده ای در رکاب ایشان رفتیم تا به دم در منزل ایشان رسیدیم. فرمودند: اینجا بایست تا من برگردم. داخل منزل تشریف بردند و بعد از چند دقیقه کوتاه برگشتند و دویست تومان پول که آن زمان خیلی ارزش داشت) به من دادند. عرض کردم: چه کنم؟ فرمود: مگر پول نخواستی؟ جریان یادم آمد.

عرض کردم: این پول زیاد است. فرمود: نه، چند نفر دیگر هم احتیاج دارند آن‌ها را هم تأمین می‌کنی. به هر حال خداحافظی کردم و عازم تهران شدم، در خیابان چراغ گاز که ماشین‌های گیلان از آنجا حرکت می‌کردند دیدم چند نفر از رفقا نیز می‌خواهند برای تبلیغ به گیلان بروند ولی پول ندارند. گفتم: نگران نباشید پول رسیده است، اول رفتیم و نهارى صرف کردیم و بعد سوار ماشین شدیم و به محض رسیدن به مقصد آن دویست تومان نیز تمام شد.

باز هم او می‌گوید: «شخصی می‌گفت: می‌خواستم به حج مشرف شوم، به حضور آیت الله العظمی بهجت رسیدم و عرض کردم: خداوند یک بلائی را از ما دور کرد و آن اینکه در مسافرتی ماشین ما به خاطر سرعت زیاد یا اشکال دیگر کاملاً وارونه شد ولی بحمدالله هیچ یک از ما آسیبی ندیدیم.

حضرت آیت الله فرمودند: بیست سال یا بیست و پنج سال پیش تردید از گوینده است) نیز چنین گرفتاری برای شما پیش آمد ولی شما جان سالم بدر بردید. بعد یادم آمد که آقا راست می‌فرمایند. «

جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا شوشتری می‌فرمودند: «شخصی خدمت آیت الله بهجت می‌رسد و می‌گوید: آقا! من اکثر شب‌ها برای نماز شب خواب می‌مانم چه کار کنم؟ دعایی بفرمایید. آقا هم می‌فرمایند: چه ساعت دوست داری بیدار شوی؟ می‌گوید: ساعت سه نصف شب. آقای بهجت به ایشان می‌فرمایند: بروان شاءالله بیدار می‌شوید.»

حاج آقا شوشتری ادامه می‌دهد: «اینک چندین سال است از آن جریان می‌گذرد، و آن شخص به من گفت: از آن تاریخ به بعد هر شب سر همان ساعت بیدار می‌شوم، هر

چند یک ساعت قبل خوابیده باشم، و هیچگاه نماز شبم ترک نشده است. و این از کرامات آیت‌الله بهجت است.

یکی از اساتید محترم اخلاق، مرقوم داشته‌اند که ایشان روزی به بنده فرمودند: «فلانی، آیا می‌خواهی آنچه از اول عمرت تا به حال انجام داده‌ای و آنچه از حال تا آخر عمرت واقع خواهد شد، به تو بگویم؟!»

و نیز شخصی از برخی شبهات اعتقادی در رنج بوده، از شهرش به سوی «قم» حرکت می‌نماید و در آنجا مأوی می‌گیرد. شبی، آیت‌الله بهجت را در خواب می‌بیند و ایشان جواب شبهات را بر او ارائه می‌کنند؛ آن شخص از خواب که بر می‌خیزد در صادقه بودن رؤیا، خلجانی در قلبش پدید می‌آید و روز جمعه برای مطرح کردن آن شبهات به خدمت آیت‌الله بهجت می‌رسد، لب می‌گشاید که آن‌ها را مطرح کند، ایشان می‌فرمایند: «جواب همان‌هایی بود که در خواب به تو گفتم، تردید مکن!»

قضیه اقتدای مرحوم قاضی به ایشان را، آقازاده مرحوم آیت‌الله آقا ضیاء الدین آملی این گونه نقل کردند که روزی من و پدرم به محضر آیت‌الله العظمی بهجت رسیدیم و جمعی در آنجا حاضر بودند، پدرم در آنجا گفتند که قضیه‌ای را نقل می‌کنم و می‌خواهم که از زبان خودم بشنوید و

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 261

بعد از آن نگوئید که از خودش نشیندیم، و آن اینکه: «من با چشم خودم دیدم که در مسجد سهله یا کوفه تردید از ناقل است) مرحوم قاضی استاد اخلاق آیت الله العظمی بهجت) به ایشان اقتدا نموده بودند.»

و با توجه به اینکه تولد معظم له سال ۱۳۳۴ هجری قمری است و سال ۱۳۴۸ ه.ق. به کربلای معلا مشرف و در سال ۱۳۵۲ ه.ق. به نجف اشرف مشرف شدند و سال رجعت ایشان به ایران سال ۱۳۶۴ ه.ق. بوده است، پس سن ایشان در آن هنگام، حدود ۳۰ سال بوده است.

۲. کتوم بودن

آقای مصباح در این باره می‌گوید: «یکی از ویژگیهای ایشان این است که در اظهار مقامات معنوی کتوم هستند، و بسیار نادر اتفاق می‌افتد که چیزی بگویند و یا به گونه ای رفتار کنند که شخص متوجه و مطمئن شود که ایشان یک امر خارق العاده ای را انجام داد، و یا علم خارق العاده ای دارند؛ ولی افرادی که ارتباط نزدیک با ایشان دارند در طول سال‌ها زندگی و معاشرت با ایشان گاهی به نکته‌هایی برخورد کرده‌اند که نشانه‌های قطعی است برای اینکه ایشان قدرت‌هایی بیش از آنچه دیگران دارند، در اختیارشان است.»

۳. تربیت غیر مستقیم

«برای اینکه از نکات اخلاقی ایشان استفاده کنیم معمولاً چند دقیقه ای زودتر در جلسه درس حاضر می‌شدیم، و ایشان معمولاً پیش از درس تشریف می‌آوردند و در اتاق محل درس جلوس می‌فرمودند و به صورت‌های مختلف و غالباً بلکه همیشه به‌طور غیر مستقیم نصیحت می‌کرد. یعنی همین که می‌نشستند یک حدیثی می‌خواندند، یا یک داستان تاریخی نقل می‌کردند، ولی حدیثی یا ذکر آن داستان تاریخی با رفتار روز گذشته چنان تناسب داشت که گویی ایشان دارند حالات ما را بیان می‌کنند، و به این صورت نقص‌ها موجود در رفتار ما را با نقل حدیث یا ذکر داستان و یا جریان تاریخی به ما گوشزد می‌کرد.

و این مطلبی بود که سایر دوستان نیز بدان اذعان داشتند و می‌گفتند: ایشان یک مطالبی می‌گویند که درست منطبق می‌شود بر زندگی ما، و با ذکر آن داستان یا حدیث مشکلات ما را در زندگی حل می‌کنند و قصور و اشتباهاتمان را به ما گوشزد می‌کنند.

به هر حال روش تربیتی ایشان در برخورد با دیگران به طور مستقیم نبود و نمی‌گفتند که این کار را بکنید یا نکنید، یا فلان کار بد را انجام دادید بلکه با ذکر حدیث، جریان

تاریخی و داستانی شخص را متوجه نقص کارش می‌کردند و به او گوشزد می‌کردند که خودش را اصلاح کند.»

خاطراتی از آیت الله بهجت

۱. نتیجه توسل به امام رضا.

حجت الاسلام قدس می‌گوید: «روزی آقا فرمودند: یکی از علمای نجف اشرف به جهت بیماری به تهران می‌آید و بعد از مراجعه به پزشک و تشکیل کمیسیون پزشکی بنابر آن می‌شود که آقا از ناحیه مغز عمل جراحی شود، آقا خیلی وحشت زده شده و سخت ناراحت می‌شود و اجازه می‌گیرد به مشهد مقدس مسافرت نماید.

پس از تشرف و توسل شبی در خواب می‌بیند آقای بزرگواری نزد ایشان می‌آید و می‌فرماید: چرا اینقدر ناراحت هستید صلاح دیده شد که عمل نشوید و با دارو معالجه شوید. از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید: نتیجه گرفتم، به تهران برویم. به تهران می‌آیند، پس از مراجعه مجدد به پزشک، رئیس کمیسیون طبی آقا به او می‌گوید: ناراحت نباشید صلاح دیده شد که عمل جراحی انجام نشود، با دارو معالجه می‌کنیم.

با تطبیق این گفتار در خواب و بیداری بر یقین او می‌افزاید و با توسل به ثامن الحجج علیهم السلام معالجه نموده و شفا می‌یابد. »

۲. مگر کوری نمی‌بینی؟

آیت‌الله تهرانی می‌نویسد: «حضرت آیت‌الله العظمی بهجت فرمودند: در زمان جوانی ما، مرد نابینایی بود که قرآن را باز می‌کرد و هر آیه ای را که می‌خواستند نشان می‌داد و انگشت خود را کنار آیه مورد نظر قرار می‌داد، من نیز در زمان جوانی روزی خواستم با او شوخی کرده و سر به سر او گذارده باشم گفتم: فلان آیه کجاست؟ قرآن را باز کرد و انگشت خود را روی آیه گذاشت. من گفتم: نه اینطور نیست، اینجا آیه دیگری است. به من گفت: مگر کوری نمی‌بینی؟!»

۳. نقش مقتضیات در نحوه زندگی بزرگان

«روزی آقا فرمود: چند نفر از بازاریان تهران به نجف مشرف شدند و جهت پرداخت خمس اموال خود خدمت شیخ انصاری قدس سره) رسیدند، وقتی وضع ساده خانه و بی آلایش شیخ را دیدند، آهسته به یکدیگر می‌گفتند: این است معنی پیشوا و مقتدا. یعنی علی گونه زیستن، نه مانند ملأ

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 265

علی کنی با خانه بیرونی و اندرونی و با تشکیلات و تشریفات آن چنانی.»

شیخ در حال نوشتن بود، و کاملاً به سخنان آنان توجه داشت، نخست کلمه خیلی زننده ای به آن‌ها گفت، سپس فرمود: چه می‌گویید؟ من با چند نفر طلبه سروکار دارم و نیازی به تشریفات بیش از این ندارم، اما آخوند ملاً علی کنی با امثال ناصرالدین شاه سر و کار دارد. اگر آن گونه نباشد ناصرالدین شاه به خانه‌اش نمی‌رود، آخوند ملاً علی این کارها را برای حمایت از دین انجام می‌دهد. «

۴. راضی به رضای الهی

حجة السلام والمسلمین قدس از شاگردان آقا می‌گوید: «یک روز از روزهای درسی کمی زودتر به خانه آیت الله العظمی بهجت رفتم - زیرا ایشان گاهی از اوقات وقتی شاگردان به درس حاضر می‌شدند هرچند یک نفر هم بود به اتاق درس می‌آمد و تا هنگام آمدن دیگران احیاناً جریان و یا حدیث و یا نکته اخلاقی را گوشزد می‌کردند - بنده نیز به طمع مطالب یاد شده قدری زودتر رفتم. خوشبختانه آقا که صدای «یا الله» حقیر را شنید زودتر تشریف آورد، بعد از احوالپرسی فرمود:

در نجف یکی از آقازاده‌های ایرانی که از اهل همدان و بسیار جوان زیبا و شیک پوش بود و از هر جهت به جمال و خوش اندامی شهرت داشت، به بیماری سختی گرفتار و از دو پا فلج شد به گونه ای که با عصا بیرون می‌آمد.

من سعی داشتم که با او روبرو نشوم، زیرا فکر می‌کردم با وصف حالی که او داشت، از دیدن من خجالت می‌کشد، لذا نمی‌خواستم غمی بر غمش بیفزایم. یک روز از کوچه بیرون آمدم و دیدم او سر کوچه ایستاده است و ناخواسته با او روبرو شدم و با عجله و بدون تأمل گفتم: حال شما چطور است؟ تا این حرف از دهانم بیرون آمد ناراحت شدم و با خود گفتم که چه حرفی ناسنجیده ای مگر حال او را نمی‌بینی! چه نیازی بود از او بپرسی؟ به هر حال خیلی از خودم بدم آمد.

ولی بر خلاف انتظار من، وقتی وی دهان باز کرد مثل اینکه آب یخ روی آتش ناراحتی درونم ریخت، چنان اظهار حمد و ستایش کرد و چنان با نشاط و روحیه ابراز سرور کرد که گویا از هر جهت غرق در نعمت است من با شنیدن صحبت‌های او آرام گرفتم و ناراحتی‌ام بر طرف گردید.»

آیت الله بهجت در نگاه دیگر علما و مراجع

۱. حضرت امام (ره)

امام (ره) عنایت خاصی به آیت الله بهجت داشتند، نقل چند جریان در این ارتباط، مدعای ما را اثبات می‌کند:

آیت الله مسعودی می‌گوید: «من در ضمن چهار پنج سالی که خدمت امام بودم یادم هست که دو سه مرتبه امام فرمود: فلانی، فردا صبح می‌خواهیم برویم منزل آقای بهجت. و فردای آن روز بلند می‌شدیم و می‌آمدیم منزل ایشان، همین منزلی که اکنون در آن ساکن هستند، و در اولین اتاق ورودی با همین فرش‌هایی که الان موجود است یکی دو دقیقه می‌نشستیم، سپس امام اشاره می‌کردند و من بیرون می‌رفتم و ایشان حدود نیم ساعت با آقای بهجت به گفتگو می‌پرداختند بعد امام بیرون می‌آمدند و می‌رفتیم. اما اینکه درباره چه مسائلی گفتگو می‌کردند، نمی‌دانم خودشان می‌دانستند و خدا.

همچنین دو سه مرتبه در همان بحبوحه نهضت ۴۱ یا ۴۲ آقای بهجت به من فرمودند که شما به آقای خمینی بگویید فردا صبح ساعت فلان دو رأس گوسفند قربانی کند و من می‌آدم به امام اطلاع می‌دادم، ایشان هم بلا فاصله به من می‌گفت شما به قصاب آقای فرجی که اکنون نیز در قید

حیات هست) بگویید دو رأس گوسفند از طرف ما قربانی کند بعد پولشان را می‌دهیم.

بار دیگر نیز آقای بهجت به من پیغام داد که به امام بگویم: سه رأس گوسفند قربانی کند، آقا هم بلافاصله دستور داد سه رأس قربانی کنند.

این‌ها همه مسائلی بود که بین امام و آیت‌الله بهجت بود و ما فقط ظواهرش را می‌دیدیم و از باطنش اطلاع نداشتیم. نیز هنگامی که امام در جماران ساکن بودند آقای بهجت به من فرمودند: یک نامه کوچکی دارم شما این را به آقا برسانید، من نامه را گرفتم توی پاکت گذاشتم و بردم در جماران خدمت امام دادم.

در هر صورت رابطه این دو بزرگوار خیلی تنگاتنگ بود، چندین بار نیز حضرت امام با آقای شیخ حسن صانعی منزل آقای بهجت رفتند؛ زیرا هنگامی که امام قم بودند من و آقای شیخ حسن صانعی همیشه در خدمت امام بودیم. آیت‌الله بهجت هم به امام عنایت خاصی داشتند.

یکی از شاگردان امام قدس سره در خاطره ای می‌گوید: «پس از آزادی حضرت امام از زندان و ورودشان به قم در سال ۱۳۴۱ هـ. ش. مردم در تمام محله‌های قم جشن گرفتند و منزل هر روز آکنده از جمعیت بود، در آن زمان

حضرت آیت الله العظمی بهجت نیز از کسانی بود که هر روز به منزل امام تشریف می‌آوردند و مدتی بر در یکی از حجرات بیت ایشان می‌ایستادند وقتی به ایشان پیشنهاد شد که شایسته نیست بیرون اتاق بایستید، لااقل در داخل اتاق بنشینید. ایشان در جواب فرمود: من بر خود واجب می‌دانم که جهت تعظیم این شخصیت ارزنده به اینجا آمده و دقایقی بایستم و سپس باز گردم.»

آیت الله مصباح نیز در این باره می‌گوید:

«مرحوم آقا مصطفی (ره) از پدرشان مرحوم امام (ره)

نقل می‌کرد:

آقا معتقدند جناب آقای بهجت دارای مقامات معنوی بسیار ممتازی هستند.

از جمله مطالبی که از پدرشان درباره آقای بهجت نقل می‌کردند این بود که: ایشان دارای موت اختیاری هستند، یعنی قدرت این را دارند که هر وقت بخواهند روح خویش را از بدن به اصطلاح خلع کنند و بعد مراجعت کنند. این یکی از مقامات بلندی است که بزرگان در مسیر سیروسلوک عرفانی ممکن است به آن برسند، و همینطور مقامات معنوی دیگری در معارف توحیدی که زبان بنده یارای بحث درباره این زمینه‌ها را ندارد. »

هم او در جای دیگر می‌گوید:

«مرحوم حاج آقا مصطفی از قول امام نقل می‌کردند: وقتی امام که ارتباط نزدیکی با مرحوم آقای بروجردی داشتند دیده بودند که زندگی آقای بهجت خیلی ساده است، برای کمک به زندگی ایشان یک وجهی از مرحوم آقای بروجردی گرفته بودند، وقتی آورده بودند برای آقای بهجت ایشان قبول نکرده بودند و امام هم مصلحت نمی‌دیدند آن وجه را برگردانند، به هر حال با یک چاره اندیشی حضرت امام فرموده بودند این طور که نقل کردند: من از مال خودم به شما می‌بخشم، و شما اجازه بدهید من این را دیگر بر نگردانم. تا اینکه به این صورت ایشان به عنوان هبه از ملک شخصی حضرت امام قبول کردند.»

باز آیت الله یزدی در مورد عنایت ویژه حضرت امام به ایشان می‌گویند:

«در یکی از شرفیابی‌های خبرگان رهبری به خدمت حضرت امام راحل رحمه الله، از ایشان رهنمودی برای مسائل اخلاقی خواسته شد، حضرت امام، خبرگان را به حضرت آیت الله العظمی بهجت حواله دادند. و در جواب اظهار خبرگان که ایشان کسی را نمی‌پذیرد، فرمودند: آنقدر اصرار کنید تا بپذیرد.»

۲. آیت الله شیخ عباس قوچانی (ره)

آقای مصباح می‌گوید:

«از جمله کسانی که درباره حضرت آقای بهجت اعتقاد به کمالات فوق العاده داشت آقا شیخ عباس قوچانی، جانشین مرحوم آقای قاضی در مسائل اخلاقی و عرفانی بودند که در نجف متوطن بود و فرزندش نماینده ولی فقیه در ستاد مشترک است.»

ایشان می‌فرمود: وقتی که آقای بهجت خیلی جوان بودند و هنوز سنشان به بیست نرسیده بود تعبیرشان این بود که هنوز محاسنشان درست در نیامده بود) به مقاماتی رسیده بودند که ما به واسطه ارتباط نزدیک و رفاقت صمیمانه ای که داشتیم اطلاع پیدا کردیم، و ایشان از من عهد شرعی گرفتند تا زنده هستم آن‌ها را جایی نقل نکنم. و به نظرم همین موت اختیاری را مطرح می‌کردند.»

کسی که در آن سن به این مقامات رسیده باشد باید حدس زد که در سن هشتاد سالگی و بعد از یک عمر طولانی سیروسلوک و استقامت در راه بندگی خدا و انجام وظایف، به چه پایه ای از قرب خدا رسیده باشد. و همین باعث می‌شود که هر مؤمن پاک سرشتی که ایشان را می‌بیند مجذوب شود، مخصوصاً آن حالات عبادی ایشان را، و اگر

کسی مؤفق بشود در نمازهای ایشان شرکت کند، مایه برکات بسیار زیادی است.

۳. آیت‌الله علامه محمد تقی جعفری (ره)

«اینکه در روایات آمده است که «هر کس عالمی را در چهل روز زیارت نکند، مات قلبه قلبش می‌میرد) و همچنین «زیارة العلماء أحبّ إلى الله تعالى من سبعین طوافاً حول البیت: زیارت علماء در نزد خدا محبوب‌تر از هفتاد بار طواف نمودن در گرد خانه خدا {می‌باشد. «مصدق بارز «علماء» آیت‌الله بهجت هستند. صرف دیدن و ملاقات کردن ایشان خود سر تا پا موعظه است. من هر وقت ایشان را می‌بینم تا چند روز اثر این ملاقات در من باقی است، و در واقع هشدار دهنده برای ما می‌باشد.»

۴. آیت‌الله مصباح

«آیت‌الله بهجت جامع دقت‌های مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی از طریق شاگردان بر جسته‌شان آقا شیخ محمد کاظم، و همین‌طور نوآوری‌های مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، و تربیت‌های معنوی مرحوم آقای قاضی می‌باشند.

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 273

این استادان یک شخصیت جامع الاطرافی به وجود آورده‌اند که نعمت بسیار بزرگی در عصر ما به حساب می‌آید، و جا دارد که از لحظه لحظه عمر ایشان استفاده برده شود. البته کسانی که لیاقتش را داشته و قدر شناس باشند.

همینطور خدای متعال به ایشان ویژگیهای شخصی و استعدادهای ذاتی عطا فرموده که جنبه کسبی ندارد و خدادادی است، با این وصف ایشان مقامات معنوی خود را کتمان می‌کنند و کسانی که اطلاعی داشته باشند اجازه گفتن ندارند. «

و نیز آقای مصباح می‌فرماید: «آیت الله بهجت هم در مسائل علمی فوق العاده دقیق هستند و بدان اهتمام دارند و واقعاً درس را یک وظیفه واجب جدی می‌دانند و تحقیق در مسائل فقهی را بسیار اهمیت می‌دهند، و هم در مسائل عبادتی و معنوی اهتمام کافی دارند و آن‌ها را یک بال دیگری برای پرواز انسان تلقی می‌کنند که هیچ کدام بدون دیگری کارساز نیست.»⁽¹⁾

1. <http://www.shafaf.ir/fa/news/176651> / جوان-سویسی-و-۲۳-هزار-

عکس-از-آیت-الله-بهجت

نقبی که آیت‌الله قاضی به آیت‌الله بهجت داد

بهجت‌العرفا (ره) در دوران نوجوانی در حوزه علمیه نجف شاگرد آیت‌الله قاضی بود و هرگز در درس ایشان سؤالی نپرسید مگر اینکه استاد پاسخش را می‌داد و می‌گفت این هم در پاسخ سؤال «فاضل گیلانی»!

حجت‌الاسلام علی بهجت فرزند آیت‌الله بهجت در برنامه «ضیافت» که روز گذشته دوشنبه 16 تیرماه از شبکه قرآن و معارف سیما پخش شد، بیان داشت: در طول تاریخ شیعه علمای زیادی بوده‌اند که زحمت زیادی کشیده‌اند اما از این میان تعدادی در کنار سیر عملی‌شان، سیر انفسی داشته‌اند و مسلماً تنها این افراد توانسته‌اند که به سیر الی‌الله و یقین برسند و آیت‌الله بهجت نیز از این دست علما بودند.

آیت‌الله بهجت از سن 12 سالگی باطن گناه را می‌دید

وی گفت: همه می‌گفتند که آیت‌الله بهجت می‌توانند ضمائر را ببینند ولی ایشان اصلاً این چیزها برایشان مهم نبود و می‌گفتند غلط است که کسی دنبال این چیزها برود و بیان می‌داشتند اگر کسی دنبال گندم برود ممکن است در کنارش کاه هم به او بدهند.

بهجت اظهار داشت: وی از زمانی که کودکی 12 ساله بود چشمش در عبادت باز شده بود و می‌توانست باطن گناهان را ببیند و در سن 14 سالگی نیز که در نماز جماعت مرحوم نائینی شرکت می‌کرد می‌توانست سیر آفاقی مرحوم نائینی را درک کند. آیت‌الله بهجت توانسته بود در زندگی‌اش عصمت کودکی‌شان را حفظ کند و در حقیقت به این دلیل آلوده نبوده و می‌توانست به راحتی پرواز کنند.

آیت‌الله بهجت از جانب آقای قاضی لقب فاضل گیلانی گرفت
وی عنوان کرد: آیت‌الله بهجت از شاگردان آقای قاضی بود و نحوه آشنایی‌اش با آقای قاضی نیز بسیار جالب است زیرا علامه طباطبایی خودشان می‌گفتند که ما بعد از 5-6 سال ماندن در نجف یاد می‌گرفتیم به محضر آقای قاضی برسیم اما بهجت از همان ابتدا به محضر آقای قاضی رسیدند.

این فرزند آیت‌الله بهجت افزود: خود آیت‌الله بهجت از نحوه آشنایی‌شان با مرحوم قاضی و اولین باری که نام ایشان را شنیده بودند این گونه می‌گویند که من در کربلا بودم که یک آقای شب‌های پنجشنبه برای زیارت از نجف به کربلا می‌آمد و در مدرسه ما وضو می‌گرفت من تعارفش می‌کردم که به حجره ما بیاید و او نیز دعوت مرا

می‌پذیرفت از طریق این فرد که برادر علامه طباطبایی بود نام آقای قاضی را شنیدم.

وی تصریح کرد: در دوران نوجوانی در حوزه نجف، پس از حلّ مشکلی علمی مرحوم قاضی به وی گفت: «أشهد أنّک فاضل» و از آن پس او را «فاضل گیلانی» خطاب می‌کرد. هرگز در کلاس آقای قاضی سؤالی نپرسید و هرگز نیز سؤالی نداشت مگر این که استاد پاسخش را می‌داد گاهی حتی به اسم می‌گفت این هم در پاسخ سؤال بهجت!

بهجت بیان داشت: وی در رابطه با آقای قاضی و کلاس‌هایش می‌گوید من در تمام مدت سؤالی از مرحوم قاضی نکردم ولی در تمام این مدت هم سؤالی نبود که در ذهن من باشد الا این که استاد جواب مرا می‌داد پدر بعد از این که این موضوع را بیان کردند لبخندی زدند و گفتند 2- 3 بار حتی استاد نام مرا بردند و گفتند در پاسخ به سؤال ایشان. به طوری که یک بار کنار دستی من به من نگاه کرد و گفت تو که سؤالی نپرسیده‌ای چرا استاد می‌گویند در پاسخ به سؤال تو؟

فرزند این عالم ربانی تأکید کرد: در حقیقت ایشان در محضر استادان خوبی قرار می‌گرفت البته این در حالی بود

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 277

که خودش به دنبال این نبود تا استاد پیدا کند زیرا اگر انسان در مسیر درست قدم بردارد این خود خداست که استاد را می‌فرستد در حقیقت این‌ها به دنبال کسانی بودند که جان مطلب را کف دستشان بگذارد.

وی اضافه کرد: وی در رابطه با مرحوم قاضی می‌گفت درس‌های ایشان قابل نوشتن نبود من یک جلسه درس استاد را قیمت کردم دیدم به اندازه قیمت یک کوچه‌ای بود به نام صدتومانی یعنی کلاس ایشان این قدر ارزش داشت که هر جلسه‌اش از آن کوچه صد تومانی هم باارزش‌تر بود.

علی بهجت در رابطه با نظر آقای قوچانی در رابطه با پدر بزرگوارش گفت: مرحوم قوچانی در رابطه با آیت‌الله بهجت می‌گوید ایشان 22 سال سن داشت اما بیش از 20 مقام داشت اما حیف که نمی‌توانم بگویم.

پس از بازگشت از حرم امام رضا (ع) چنان نشاطی داشت که حس می‌کردی مست شده است

وی تأکید کرد: وی با نماز جان می‌داد و با زیارت جان دوباره می‌گرفت، ایشان 40 سال دو ماه و نیم از سال را به زیارت امام رضا (ع) می‌رفت اما در طی این 40 سال یک چهل متری برای خودش آنجا تهیه نکرد همیشه دو ساعت

قبل سحر بیدار می‌شد و به عبادت می‌پرداخت و نزدیک طلوع آفتاب به حرم می‌رفت.

این فرزند آیت‌الله بهجت ادامه داد: قبل از رفتن به حرم به خاطر عبادت زیاد توانشان بسیار کم می‌شد اما در کمال حیرت وقتی از حرم برمی‌گشتند انرژی بسیار زیادی پیدا می‌کردند به طوری که می‌توان گفت از حرم که باز می‌گشتند انگار مست بودند و دوپینگ کرده بودند بنابراین با من شوخی می‌کرد و سر به سر من می‌گذاشت و این انرژی وصف ناپذیر باعث حیرت ما می‌شد.

وی بیان داشت: در زیارت حضرت معصومه (س) هم همین طور بودند به طوری که از سال 1324 شمسی روزی دو ساعت به حرم حضرت معصومه می‌رفتند و یک ساعت ایستاده و یک ساعت نشسته زیارت می‌کردند و دعای جامعہ کبیره و چند بار نیز به نیابت، امین‌الله می‌خواندند.

نشسته می‌خوابید و می‌گفت نشسته بخوابید تا خواب بر شما مسلط نشود

علی بهجت تصریح کرد: ایشان در درس جدی و در عبادت نیز بسیار کوشا بودند به طوری که انسان باورش نمی‌شد که فردی که این چنین عبادت می‌کند اهل آن چنان

درس و علمی باشد و از طرفی جدی بودن در درس هم باعث نمی‌شد تا از سیر ملکوتی‌شان کم بگذارند.

وی در رابطه با نظم آقای بهجت گفت: آیت‌الله بهجت بسیار در کارهایشان نظم داشتند و از تمامی وقتشان استفاده می‌کردند به یاد دارم زمانی که می‌خواستند از این میز به میز دیگر بروند تا کتابی را بردارند اگر در این فاصله کوتاه از ایشان سؤالی می‌کردی می‌گفتند الان وقت سؤال است؟ یعنی حتی در بین این راه کوتاه نیز بیکار نمی‌ماندند. این فرزند آیت‌الله بهجت عنوان کرد: اگر من تیتیر روزنامه‌ها را می‌خواندم می‌گفتند وقت اضافه آورده‌ای که تیتیر روزنامه‌ها را می‌خوانی و واقعاً هم همین بود من در زندگی‌ام کسانی را دیده‌ام که بسیار روزنامه مطالعه می‌کنند اما یادشان نمی‌آید ماه قبل چه اتفاقی افتاده و کسانی را دیدم که روزنامه نخوانده و تلویزیون ندیده می‌دانستند ماه‌های آینده چه اتفاقاتی می‌افتد.

وی همچنین در رابطه با زمان استراحت ایشان گفت: خواب ایشان بسیار کم بود به طوری که گاهی نشسته می‌خوابیدند از ایشان که می‌پرسیدیم چرا نشسته می‌خوابید می‌گفتند دراز نمی‌کشم که خواب بر من مسلط نشود.

اگر ما در پی حل مشکلات مردم برنمی‌آمدیم خودشان
آن را انجام می‌دادند

فرزند آقای بهجت اظهار داشت: در رابطه با خانواده نیز
سعی می‌کردند با تمام مشغله‌هایشان سر سفره بیشتر غذا
خوردن را طول بدهند صله رحمشان نیز در این زمان بود
زیرا احوال همه را از من و دیگر اعضا خانواده
می‌پرسیدند.

وی تأکید کرد: حتی به نام می‌گفتند فلان فرد مشکل
داشت آیا حل شد؟ دختر فلان فرد مشکلی برطرف شد؟ و
می‌خواستند که پیگیر مشکلات همه باشیم و اگر زمانی هم
ما یادمان می‌رفت خودشان آن کار را انجام می‌دادند، از
برنج و محصولات میوه هم که جز وجوهات نبود یک سوم
را کنار می‌گذاشتند به طوری که گاهی ما 4، 3 ماه سال را
بی برنج می‌ماندیم.

فحش هم می‌دهید بگویید گل اناری

علی بهجت گفت: پدر هرگز در کودکی به ما اجازه
نمی‌دادند فحش بدهیم من می‌گفتم نمی‌شود که عصبانی
هستیم فحش ندهیم می‌گفتند بگویید گل اناری زیرا گل انار
مانند انار است اما وقتی سراغش می‌روی می‌بینی انار
نیست.

گاهی از شدت ناراحتی برای اتفاقات دنیای اسلام انرژی‌شان در درس دادن نیز تحلیل می‌رفت.

حجت‌الاسلام بهجت تصریح کرد: ایشان نسبت به اتفاقاتی که در جاهایی مانند بغداد می‌افتاد از جمله انفجارها به شدت حالت ترحم داشتند به طوری که از شدت ناراحتی‌شان احساس می‌کردید که در آن انفجار برای یکی از اقوامشان اتفاقی افتاده است. در جلسه استفتائات نیز گاهی بعد از جواب به چند سؤال یک دفعه بیان می‌داشتند هر روز یک انفجار انجام می‌دهند نمی‌گذارند راحت باشیم.

وی ادامه داد: حتی از شدت ناراحتی برای این‌گونه مسائل توانایی و انرژی‌شان برای درس دادن تحلیل می‌رفت گاهی یک‌دفعه به شدت ناراحت می‌شدند و می‌گفتند خدایا رحم کن ما از ایشان می‌پرسیدیم آقا چه شده؟ می‌گفتند سفیانی از حتمیات است این‌ها به اسم می‌کشند. شما چه می‌دانید؟ با این درندگان چه کنیم؟ نمی‌دانیم، مرددیم دعا کنیم آیا بمانیم تا ظهور؟

اگر از کرامات ایشان می‌گفتی به شدت عصبانی می‌شدند و می‌گفتند من گدا هستم

وی عنوان کرد: یک موضوعی که به شدت ایشان را عصبانی می‌کرد این بود که بگویند من فلان کرامت را از

شما دیده‌ام این حرف باعث ناراحتی و عصبانیت ایشان می‌شد طوری که با ناراحتی می‌گفتند من چکاره‌ام؟ من کاره‌ای نیستم من گدا هستم. در صورتی که فرد می‌دانست این از کرامات آقا بوده است.

علی بهجت با بیان خاطره‌ای گفت: یک بار فردی به نزد آقا آمد و گفت به تازگی نورسیده‌ای دارم آقا گفتند نامش را زینب بگذار من گفتم آقا از کجا می‌دانید دختر است پس شما می‌دانید که فرزند ایشان دختر است آقا حرف را عوض می‌کردند و می‌گفتند من مگر گفتم دختر است. در حقیقت ایشان هرگز دوست نداشتند کسی ایشان را بشناسد.

او تمام نشانه‌ها را پاره می‌کرد

این فرزند آیت‌الله بهجت گفت: سیر زندگی آیت‌الله بهجت بسیار پیچیده بود به طوری که سال‌ها طول می‌کشید تا یک سؤالمان در رابطه با ایشان پاسخ داده شود زیرا وی هرگز حاضر نبود از خود چیزی را افشا کند، او واقعاً عبد خدا بود و همیشه هم می‌گفت من هیچ چیز نیستم به همین خاطر ما نیز چیز زیادی از ایشان نمی‌فهمیدیم.

وی در پایان خاطر نشان کرد: سال 63 بود که علامه جعفری تلنگری به من زد که کارهایت را رها کن و پیش پدرت بیا که ایشان یک فرد خاص و تکی است اما بعد از

شاگردان / آیت الله محمد تقی بهجت فومنی □ 283

آن نیز من چیز زیادی در رابطه با پدر متوجه نمی‌شدم البته
گاهی بعضی مطالب را یادداشت می‌کردم اما این یافته‌ها
تنها مانند پازلی از هم پاشیده بود تمام نشانه‌ها را پاره
می‌کردند.⁽¹⁾

1. <http://www.shafaf.ir/fa/news/266699> / لقبی - که - آیت الله - قاضی - به - آیت الله -

بهجت - داد

آیت‌الله عبدالکریم کشمیری



داستان‌ها و نکته‌ها

استخاره دقیق

یکی از بزرگان و خانم‌های عشایر عراق برای ازدواج پسرش با دختری که مورد علاقه پسر بود، استخاره نزد استاد گرفت و بد آمد.

پسر که عاشق دختر بود ناراحت شد و کاردی زیر لباس گذاشت و آمد صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد استاد، گفت: یک استخاره بگیرید.

استاد استخاره گرفتند و با صدای بلند فرمود: دور شو قصد داری کعبه را خراب کنی!!

جوان متوجه شد که استخاره ایشان دقیق است و از قصدش خبر داده، خود را معرفی کرد و گفت: اگر استخاره خوب می‌آمد قصد داشتم شما را با کارد بزنم.

بعد لباس خود را کنار زد و آن را نشان داد، سپس توبه کرد و از استاد عذرخواهی نمود.

ذکر بی اثر

کسی به استاد عرض کرد ذکر می‌گویم اثرش را نمی‌بینم
علتش چیست؟

ایشان به زبان عربی محلی به یکی از دوستانش که
کنارش بودند فرمود: او زمان الانش را می‌بیند، اما دفتر
کهنه احوال و اعمال گذشته را ورق نمی‌زند که چه
خرابیهای دارد).

وصیت خاص آیت الله سید علی قاضی (ره)

از استاد سؤال شد وصیت خاص مرحوم آقای قاضی
قدس سره به فرزندش مرحوم سید مهدی که با شما بسیار
صمیمی بود) چه بود؟

استاد فرمود، دو چیز بود:

اول: اینکه هر روز خودت را بر امیرالمؤمنین علیه
السلام عرضه بدار

دوم: اینکه هیچگاه درب خانه اهل دانش که مردم
مراجعه می‌کنند به قصد دنیا و پول) رفت و آمد مکن.

ریاست مانع اوست!

یکی از اهل دانش که دارای منصب بود مدتی به استاد
عرض می‌کرد چیزی بفرمائید تا شهود حقایق و معانی

برایم شود و استاد به خاطر آشنائی با ایشان، ملاحظه و مدارا می‌کرد.

روزی خدمت ایشان عرض شد: آقا ایشان به شما علاقمند است چرا لطف به او نمی‌کنید، مانعش چیست؟ فرمود: ریاست مانع اوست.

نماز قضا شده!

شخصی منزل استاد آمد مانند افرادی که کم خوابیده باشند، چرت می‌زد، خودش گفت: دیشب کم خوابیدم!! استاد فرمود: دیشب توی حیاط خوابیدی و نماز صبح تو هم قضا شد!!

فرزند شما پسر است!

سید تاجر فرش دو دختر داشت و 18 سال دارای بچه نبود، ناراحتی قلبی هم داشت. به واسطه یکی از دوستان خدمت استاد رسید.

استاد فرمودند: ناراحتی قلبی شما خوب می‌شود... پس از معاینه اطباء دیدند دیگر مشکل قلب ندارد. روزی دیگر فرمودند: شما بچه دار می‌شوید و خدا یک پسر سالم به شما می‌دهد.

آقا سید تعجب می‌کند و برای کارش به آلمان می‌رود و بعد خانواده‌اش به او اطلاع می‌دهند که حامله است. دکترها به‌وسیله سونوگرافی و معاینه گفتند بچه دختر است! سید به رئیس بیمارستان تهران می‌گوید آقائی گفته است بچه پسر است، او در جواب می‌گوید: آخوندها این چیزها را نمی‌دانند گوش به حرف آخوندها نده!! دو روز قبل از زایمان سید خدمت استاد می‌رسد و عرض می‌کند، دکتر متخصص زایشگاه تهران می‌گوید: بچه دختر است.

فرمود: پسر است اسمش را علی بگذار. دو روز بعد خانواده‌اش زایمان کرد و پسر بود! رئیس بیمارستان تعجب کرد و به سید گفت مرا پیش این آقا ببر که این چنین دقیق خبر داده است...

ترک منصب و فتوحات!

یکی از شاگردان نقل می‌کند: یک نفر از اهل فضل، سمتی داشت، و به خاطر اینکه ترک منصب کند، نزد استاد برایش استخاره گرفتم.

بدون آنکه جنابش آن شخص را دیده باشد و یا موضوع گفته شود، جزئیاتی در ارتباط با آن شخص و اطرافیانش

فرمود از جمله اینکه: ترک منصب برایش فتوحاتی خواهد داشت.

آن اهل فضل، توفیق رفتن به مکه را پیدا کرد و بعد از آن ترک منصب کرد و به حقیر گفت: تازه جزئیات و خصوصیات را که آقای کشمیری در استخاره فرمودند دارم درک می‌کنم که چقدر دقیق بود.

فاتحه برای عالم

روزی استاد به سر قبر عالمی از اهل معرفت بنام امامزاده زیدی مدفون در قبرستان نو شیخ عبدالکریم حائری) می‌رود و با فاتحه و دیگر اذکار روح او را شاد می‌کند.

بعد از ظهر استاد در عالم رؤیا می‌بیند که صاحب قبر عذرخواهی می‌کند که شما وقتی سر قبر آمدید به استقبال روحی از علما رفته بودم که تازه فوت کرده بود.

زیارت اهل قبور

در قم خیابان آذر طالقانی) قبر موسی مبرقع فرزند بلا فصل امام جواد علیه السلام است که جد استاد بوده است در کنار قبرش چهل نفر از سادات می‌باشند که می‌گویند چهل اختران.

وقتی استاد برای زیارت می‌آیند ایشان را به مشاهده می‌بیند و می‌فرماید: توی این چهل نفر بچه شیرخوار هم هست.

تأسف بر برزخ اهل دانش

استاد برای اینکه دانش پژوهان و دارندگان علم از برزخ و قیامت غافل‌اند و به علمشان عمل نمی‌کنند تأسف می‌خورند و گاهی بعضی قضایا را که خودشان دیده بودند در رؤیا و مکاشفه نقل می‌کردند. از جمله می‌فرمودند: در رؤیا دیدم بسیار جای گرمی است و چاهی است، پیرمردی را به موی سرش به وسیله منجیق بسته بودند و از درون چاه بیرون می‌کشیدند.

پرسیدم اینجا چیست و این فرد کیست؟ گفتند: اینجا برزخ است و محل معذبین است، این شخص یکی از علماء است که بعضی از ساعات برای تنفس او را از چاه عذاب بیرون می‌آوریم.

فرمود: من آن عالم را ندیدم و لکن طبق نقل آدم بزرگی (از نظر شهرت) بود که کارش در برزخ گیر کرده بود. همچنین فرمودند: یکی از اهل دانش که مردم به او اهتمام داشتند و به او رجوع می‌کردند را در برزخ دیدم که در کیوسک زندانی است گفتیم: علت چیست؟

گفتند: ایشان حرفی زده است که در بعدها در قتل شخصی نقش داشته است.

جنازه شهید

روزی عرض شد، قریب بیست روز است که فلان شیخ برادرش که فرمانده گردانی بود مفقود الاثر شده است الان نمی‌داند برادرش شهید یا اسیر و یا مجروح شده است؛ نظر جنابعالی چیست؟

ایشان با انگشت مبارک روی فرش یک ضرب در کشید؛ بعد فرمود: اخوی ایشان شهید شده است و بهزودی جنازه‌اش را می‌آورند، اما به ایشان اطلاع ندهید که اذیت می‌شود.

بعد از چند روز جنازه شهید احمد رضا رحیمی را از جبهه‌های جنگ آوردند.

غم، دل عیالت را گرفته!

بعد از ظهری جناب استاد همراه دو نفر از شاگردان خود به منزل یکی از ارادتمندان که شیخی از اهل لبنان بود رفتند.

شیخ عصرانه چای و قهوه و میوه آورد و بعد تقاضا کردند استاد مطلبی را بفرمایند.

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 291

فرمودند: عیالت که آن هم اهل لبنان بود) توی خانه مدت‌ها مانده و از خانه بیرون نرفته است و غم، دل او را مانند پرده ای گرفته است!!

شیخ عرض کرد: بلی اینطور است که شما فرمودید و مدت‌ها از منزل بیرون نرفته است و مشغول خانه داری و کارهای فرزندان است.

ارادت به مرحوم مجلسی اول

یکی از شاگردان عرض کرد: دلم می‌خواهد به روحی از اولیاء نزدیک شوم، نظر شما به کدام یک می‌باشد؟

فرمود: برای مرحوم محمد تقی مجلسی پدر علامه (مجلسی) چیزی مانند سوره یاسین بخوانید.

دو سال بعد همان شخص سؤال کرد که: برای اتصال به بزرگی، به کدام یک از اولیاء از نظر روحی توجه داشته باشد؟

فرمودند: محمد تقی مجلسی پدر علامه مجلسی).

ایشان ضایع می‌شوند!

یکی از دوستان که از شاگردان استاد بودند، بنا به اصرار و دعوت بعضی اقوام، به شهری برای امامت مسجدی رفتند، این قضیه را برای استاد عرض کردند.

فرمودند: ایشان آنجا ضایع می‌شود!!

بعداً"، آن دوست تعریف کرد که مدتی که در آنجا بود، عده ای از اهل دانش به خاطر حسادت و یا مسائل دیگر، پشت سر او حرفهای بی‌ربط و نسبت‌هایی را شایع کردند تا این عزیز ضعیف گردد، که بحمدالله بعد از یکسال زود به قم بازگشتند و از ضایع شدن و نامرادی رقیبان در امان ماندند.

قرآن بخوانید

چند روزی به ماه رمضان سال 1413 ه.ق مانده بود. اهل علمی به استاد عرض کرد: می‌خواهم برای تبلیغ به جائی بروم. روزها منبر و نماز و کار آخوندی دارم شب‌ها بیکارم چه عملی انجام دهم؟ ایشان فرمودند: قرآن بخوانید...

ماه رجب

استاد نسبت به ماه رجب و شعبان عنایت خاص داشتند. یک بار فرمودند: این دو ماه سریع می‌گذرد؛ از ماه ولایت و نبوت به ماه خدا.

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 293

پیامبر فرمود: «رجب، ماه سرازیر شدن رحمت است و خداوند در این ماه بر بندگان رحمت را سرازیر می‌کند»
(به نقل از عیون اخبار الرضا 71/2)
می‌فرمودند: علمای قدیم خودشان و زن و بچه‌هایشان را در این ماه به عبادت و بندگی سوق می‌دادند.

بعد از ماه رمضان ماه رجب افضل است

در سال 1370 در روز آخر رجب یا اول شعبان در تقویم‌ها اختلاف شد، فرمودند: معلوم است که آخر ماه رجب است.

اثر سوره قدر

یکی از ارادتمندان نقل می‌کند: کسی به دستور سید علی آقا قاضی هزار مرتبه سوره قدر خواند و اثر ندید.
آقا قاضی فرمودند در راه رفتن آنرا خواندید؟
آن شخص گفت: بله،
فرمود: برای همین اثر ندیدید!!

رفیق اصلی خداست

فرمودند: به یکی از عرفاء گفتند: چرا رفیق انتخاب نمی‌کنی؟

فرمود: رفیق اصلی من) خداست و غیور است، اگر او ببیند که با کسی رفاقت کنم به او برخورد می‌کند، لذا رفیق پیدا نمی‌کنم.

مجالست اثر سوء دارد

استاد همنشینی با افراد نامربوط و مشغول به ریاست و دنیا را برای شاگردان روا نمی‌داشتند. یک بار فرمودند: افرادی که در علوم غریبه مانند آفاق و سحر و رمل و کار می‌کنند کارشان گرفتاری دارد؛ حتی گاهی مجالست با آن‌ها هم تأثیر خوبی ندارد. می‌فرمودند: با عالم غیر عامل معاشرت نباید کرد که تأثیر سوء دارد.

فقر

وقتی اخباری درباره بعضی اهل دانش که دنبال ثروت و دنیا هستند و با اینکه فقر، فخر پیامبر بود؛ فرمودند: شرف اهل علم فقر است؛ چی شده است بعضی همه‌اش لندن (پایتخت انگلستان) می‌روند و سالی یک ماشین عوض می‌کنند!!

تنبلی در عبادات

همیشه می‌فرمودند: شماها زحمت بکشید تا جای خالی عرفا را بگیرید. در خرداد سال 1369 وقتی سؤال شد: فلانیکه بعضی عرفا را دیده چطور به دنبال اخبار این و آن است!!

فرمودند: این‌ها افراد زیادی را دیدند، لکن خودشان زحمت و ریاضت نکشیدند. با تنبلی کسی به جایی نمی‌رسد. آنهایی که زحمت می‌کشند ولی ثمره خوبی دست نمی‌یابند برای اینست که: شرایط در آن‌ها جمع نیست.

علاقه به علماء

در تشییع جنازه آیت الله اراکی بر اثر هجوم و فشار توی صحن حضرت معصومه قم چند نفر فوت کردند. این خبر را به استاد رساندند.

ایشان فرمودند: این مسائل فقط در ایران است، مردم ایران در مراسم تشییع جنازه و علاقه به علماء عجیب هستند.

علمای اهل ظاهر!

تأسف اهل معنی بر اهل دانش اینست: که چرا اکتفا به ظواهر و اصطلاحات می‌کنند، و چیزهایی که وجدان نمی‌کنند و نمی‌چشند با اهلش در مقام رد و تکفیر می‌افتند... استاد می‌فرمودند: آنقدر جو حوزه علمیه نجف نسبت به اخلاقیون تند بود که اگر در مدرسه مثلاً "کتاب معراج السعاده را کسی داشت مورد تنفر قرار می‌گرفت.

یکی از اساتید بنده می‌گفت: من مرحوم سید علی آقا قاضی را دوست می‌دارم، و پول برای فاتحه او می‌دهم ولی خودم از ترس علمای ظاهر) شرکت نمی‌کنم!!

(به واسطه) شنیده شد که استاد فرمودند: بعضی اهل دانش که به ظاهر بسنده می‌کردند، سر قبر عارف کامل و واصل سید بحر العلوم (م 1212) نمی‌رفتند و دلیلشان این روایت بود که «هر کس ادعا دیدن امام زمان کرد او را تکذیب کنید» من ادعی الرویه فکذبوه) و سید بحر العلوم ادعای دیدن امام زمان را کرده و به بعضی همانند میرزای قمی ملاقات خود را گفته است!!!

چرا انسان زنش را بزند

دو جوان اهل دانش عرب، به منزل استاد آمدند.

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 297

یکی واسطه بود و دیگری عرض سؤال داشت و گفت:
زنم را زدم و در حال خشم حرف ناروایی هم زدم و زنم از
خانه فرار کرده است و نمی‌دانم در این شهر غریب قم، به
کجا رفته و به اشتباه خودم پی بردم...
استاد فرمودند: این چه کاری است که انسان زنش را
بزند و کارش به این جا ختم شود؛ آنهم از کسی که درس
دین خوانده است!!
بعد فرمودند: منزل دوستان یا اقوام رفته است و پیدا
می‌شود.

توی فکر

یکی از شاگردان، پدر خود را برای ملاقات آورده بود.
ساعتی نشست و حرفی نمی‌زد. بعداً از استاد سؤال کرد:
پدر مرا چطور دیدید؟
فرمود: همش توی فکر بود.
آن تلمیذ عرض کرد: درست است؛ ایشان هم مشکل
خانوادگی و هم به امراضی جسمانی دچار است، برای
همین دائماً در فکر است.

آیا نماز می‌خوانده!

اهل علمی بعد از وفات استاد نقل کرد که من این کسالت بسیار ناراحت کننده را داشتم و دارم. نزد مرحوم جعفر آقا مجتهدی رفتم؛ و حضور آیت الله کشمیری رسیدم و کسالت را به این دو بزرگوار گفتم. اما آنان نتوانستند برای من کاری کنند.

این قضیه گذشت و تا یکسال بعد آن شخص اینجانب (راوی ماجرا) را دید و سؤالاتی کرد و از جمله گفت: می‌گویند آقای کشمیری نماز نمی‌خوانده آیا شما نماز خواندن او را دیدید؟!!

گفتم: عجب از شما کسی که از خانواده مرجعیت و عرفان و سیادت است و مجتهد مسلم می‌باشد؛ و بسیاری از مردم به نحو عام و خاص به وسیله ایشان هدایت یافتند؛ حال خودش نماز نمی‌خوانده!!!

یک مرتبه به ذهنم آمد که چرا، در حیات مرحوم جعفر آقا مجتهدی و جناب استاد، توجهی به مرض او نکردند که الان این سؤال را می‌کند!

گوهر پاک به باید که شود قابل فیض

پرنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان

دو سال قرآن نخواندم

استاد می‌فرمودند: در خانه قبلی کوچه آبشار قم) یک نفر از کسانی که تدریس علوم دینی می‌کرد نزد آمد. او گرفتاری داشت و از زنش خیلی ناراحت بود. از من دوائی برای رفع این گرفتاری خواست. گفتم: شما قرآن بخوانید قضیه حل می‌شود. آن اهل دانش گفت: دو سال است لای قرآن را باز نکردم!!

محبت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم جعفر آقای مجتهدی درباره استادکشمیری می‌فرمودند: اینقدر قلب این سید مملو با محبت امیرالمؤمنین است که هر وقت ایشان به منزل ما می‌آیند، گنبد بارگاه حضرت امیرالمؤمنین نیز همراه ایشان می‌آید.

تصرف در چشم

آقای تاکی گفت: شبی از شب‌ها در نجف اشرف در حالی که سه چهار ساعت از شب گذشته بود، از صحن حرم حضرت امیرالمؤمنین. رد می‌شدم.

در این هنگام دیدم آیت‌الله کشمیری در کنار صحن تنها نشسته‌اند، با دیدن ایشان مردد شدم که اگر خدمت ایشان بروم وقت می‌گذرد، و اگر نروم شاید اسائه ادب باشد. در این فکر بودم، لحظه‌ای نگذشت، چون دوباره نگاه کردم کسی را ندیدم و گویی اصلاً "آنجا نبوده است. یکی از تلامذه از استاد در این باره سؤال کرد که کیفیت این قضیه چطور بوده است؟

ایشان فرمودند: از کنار ضریح امام به صحن آمدم و قبض بر من غالب بود و حال کسی را نداشتم. ایشان را دیدم، توجهی کردم تا از جلو چشم او محو شوم، او برای بار دوم مرا ندید.

دکتر به سیرت انسان

اوایل که استاد از نجف به قم آمدند، دارای حالات و کرامات بسیار بودند، درب مکاشفات برایشان مفتوح بوده و مفسر معاینات بودند. روزی فرمودند: جمعی از اطباء را به مکاشفه دیدم که سیرت برزخی خوبی نداشتند فقط یک نفر از آنان به نام دکتر سید محمد بود در آن میان، تسبیح به دست سیرت انسانی داشت، و از ایشان تعریف کردند. آن دکتر از سادات به شمار می‌روند یکی از اوصاف او اینست: هر روز به عدد مهدی. 59 تومان صدقه به نیت

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 301

امام زمان. صدقه می‌دادند. نوعاً "حرم حضرت معصومه مشرف می‌شوند، اهل ذکر و توسل و روضه خوانی هستند.

اثر وضعی اعمال

نقل شده: مرحوم سید هاشم رضوی هندی که سال‌ها آقا قاضی را درک و در سن 94 سالگی به سال 1370 وفات یافت و در قم مدفون شدند، بارها فرمودند: چون مردم عراق و نجف، حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولیای الهی همانند آقای قاضی را نداشتند به بلاهایی از قبیل اخراج از عراق و حکومت بعثی دچار شدند و این‌ها اثر وضعی اعمال آن‌ها بوده است...

پرسش و پاسخ از آیت الله کشمیری

* ملکوت به چه چیزی گفته می‌شود؟

ج: ملکوت هر چیزی روحانیت و باطن آن چیزی است که لطافت دارد و جنبه مادی ندارد.

* بعضی حالات و کراماتی دارند و بعد در سنین پیری مثلاً "به امراض جسمانی مبتلا می‌شوند، آیا همه حالات و قدرت‌ها می‌رود؟

ج: اگر صفتی یا حالتی ملکه شده باشد می‌ماند، والا حالات غیر ملکه ای به اندک غفلتی از بین می‌رود.

* آیا بعد از دیدن حقایق و معانی، باز کسی می‌شود به مقامات ظاهری دنیا دل ببندد؟

ج: اگر کسی واقعاً "حقایق را دید، به مطالب صوری و دنیوی دل نمی‌بندد، اگر بست عارف حقیقی نیست و فانی در حق نشده است.

* بهشت برزخی چطوری است؟

ج: شباهتی به زندگی دنیا دارد، اینجا مُلکی و مادی است، آنجا به حقایق ملکوتی متنعّم هستند.

* عده ای از سالکین زحمت می‌کشند ولی پیشرفت آنان کم است مشکل کار چیست؟

ج: ظرف بعضی از اول بزرگ و ظرف وجودی افرادی از اول کوچک است، آنان که زحمت می‌کشند احتمال دارد ظرف آنان کوچک، لذا بهره‌شان هم قلیل است. و یا مقتضی ندارد و شرایط جمع نیست!

* نظر مبارک درباره سالکینی که این در و آن در می‌زنند چیست؟

ج: عرفاء سالک متلون را نمی‌پذیرند، وقتی سالکی به استادی کامل مربوط شد باید تحت اشراف او به مجاهدات نفسانی پردازد و گرنه با این در و آن در زدن، بجائی نخواهد رسید.

* به چه معیاری می‌توان فهمید که شخص از نفس گذاشته است؟

ج: اگر قلباً از مال دنیا گذشته باشد.

* چه کار کنیم تا با خدا رفیق شویم؟

حالت توجه به او داشته باشید تا با خدا رفیق شوید، نه او رفیق است بلکه شفیع هم می‌باشد.

* چه چیزی باعث رشد معنوی می‌شود؟

ج: تقوا، نه صورت تقوا بلکه حقیقت تقوا را داشته باشد.

* برای رسیدن به راه واقعی چه چیزی لازم است؟

ج: استقامت. «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه» با زحمت و استقامت می‌توان بجائی رسید و گرنه نخواهد رسید.

* بعضی اوراد و اذکار مختلف می‌گویند و به هدف نمی‌رسند علتی دارد؟

ج: اوراد مختلف به خاطر موضوعات و اهداف مختلف گاهی دفع می‌شود همانند داروهای گوناگون برای امراض متعدد

* شما در نجف اعیان شبهای قدر را در چه مکانی می‌گرفتید؟

ج: در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

* شبهای ماه رمضان چه چیزی نوعاً می‌خواندید؟

ج: هزار مرتبه سوره انا انزلناه

* توسلات شما به حضرت سید الشهداء به چه نحو بود؟

ج: بیشتر قرآن می‌خواندم و به ساحت مقدسش هدیه می‌کردم.

* در حرم امام رضا علیه السلام چه آیه ای خوانده شود

و به امام تقدیم گردد؟

ج: از بزرگان شنیدم چهارصد مرتبه آیه نور خوانده شود

و هدیه گردد خوب است.

* شما در گرفتاری‌های مادی به کدام یک از اولیاء

متوسل می‌شوید؟

ج: به حضرت جواد الائمه علیه السلام و بسیار برایم

مجرب است!

* بعضی از اهل دانش به حرم ائمه می‌روند و حاجت

می‌خواهند و به آنها داده نمی‌شود و قهر می‌کنند، این چه

حالت است؟!

ج: این اعتقاد عوامانه است چون شناخت همراه ندارند،

ناراحت می‌شوند.

* برای مردگان در قبرستان چه می‌خوانید و هدیه

می‌کنید؟

ج: یک حمد و یازده مرتبه «قل هو الله احد»؛ قرآن
* بیشترین استفاده اخلاق و ذکر را از کدام استادان
بردید؟

ج: از مرحوم شیخ مرتضی طالقانی رحمه الله علیه.
* فرق بین علماء گذشته و جدید چیست؟
ج: زهد در علمای گذشته بیشتر بوده است و حتی آنان
در علوم غریبه هم ممتاز بودند.

* اهل دانش چطور می شود دنیا پرست می شوند؟
ج: چون سهم امام می خورند و حق آن را بجا نمی آورند
به دنیا روی می آورند.

* در حدیث آمده «من صلی علی مره لم یبق من ذنوبه
ذره» هر کس به من یک بار درود بفرستد همه گناهانش
پاک و آمرزیده می شود، آیا واقعاً بدون شرایط هم چنین
است؟

ج: کمال هر چیز با شرائط آن است و عمل یا واجب یا
محرم است که ترک واجب و عمل به محرم از کمال هر
چیز می کاهد و گاهی از بین می برد و وارد شده مثل این در
بسم الله الرحمن الرحيم «من قال بسم الله الرحمن الرحيم مره
لم یبق من ذنوبه ذره» گرچه گفتن خاصیت دارد لکن کمال
آن با اجتماع شرائط است.

* چه باید کرد که در قیامت مشکل نداشته باشیم؟

ج: قیام به صلوٰة.

* تسلیم بالاتر است یا مقام رضا؟

ج: در درون رضا تسلیم خوابیده است.

* صحت دارد چند نفر شما را از ایران رفتن نهی

کردند؟

ج: بله، از جمله یک عرب روشنی به من فرمود: ایران

بروی مانند شمع خاموش می‌شوی و آقا مستور شیرازی

فرمود: پشیمان می‌شوی.

* خیلی‌ها می‌گویند عصر جمعه و شب شنبه غمگین

است؟

ج: چون روز جمعه روز امام زمان علیه السلام است و

اعمال شیعیان را می‌نگرد، محزون می‌شود، او مصدر

است پس مشتقات او هم به حزن او محزون می‌شوند.

* از ماه‌ها کدام افضل است؟

ج: بعد از ماه مبارک رمضان، ماه رجب افضل است.

در ماه رجب علمای قدیم خودشان و زن بچه‌هایشان را به

عبادت در این ماه شوق می‌دادند، شما هم به عبادت و

اعمال مشغول شوید.

* هر عارفی یک نقطه دگرگونی داشته است، شما
چطور شد منقلب شدید؟!

ج: رسیدن به محضر سید علی آقا قاضی (ره)
* الان چه کسی را به عنوان استاد کامل معرفی می‌کنید؟
ج: آقای بهجت، آقای بهجت.

* مهم‌ترین خصوصیات مرحوم آقای قاضی چه بود؟
ج: صبر و توکل

* رمز موفقیت را در چه می‌دانید؟

ج: نشستن با بزرگان و نماز شب
* سفارشی به بنده و طلاب بفرمائید؟

ج: تقوا داشته باشید و درس بخوانید.

* از آثار نماز شب چیست؟

ج: نورانیت و روحانیت؛ مرحوم آقای قاضی سفارش به
نماز شب می‌کردند.

* استاد چه مقدار می‌تواند تأثیر داشته باشد؟

ج: بدون استاد نمی‌شود. تمام راه‌ها استاد می‌خواهد؛
الحمد لله رب العالمین.

* چه کار کنیم به حضرت بقیة الله نزدیک شویم؟

ج: روزی یک ساعت با حضرت خلوت کنید، در جای
خلوت زیارت سلام علی آل یاسین بخوانید، المستغاث بک

یا بن الحسن و المستعان بک یا بن الحسن به عدد زیاد بگوئید. یا صاحب الزمان ادرکنی یا صاحب الزمان اغثنی بگوئید. توسل به او پیدا کنید تا رفاقت با حضرت زیاد شود.

ارتباط استاد با امام خمینی

استاد با آقا سید مصطفی خمینی در نجف دوست و رفیق بودند و ایشان را شخصی فاضل و به دور از تعینات ظاهری می‌دانست.

استاد فرمودند: یک وقت آقا مصطفی به ابویشان آیت الله خمینی (ره) عرض کرد:

آقا سید عبدالکریم کشمیری از چیزهای پنهانی خبر می‌دهد.

ایشان به آقا مصطفی فرمودند: بگوئید من در ایران خوابی دیده‌ام و به کسی هم نگفتم، آن خواب چه بود؟
آقا مصطفی مطلب را به من رسانید. من با توسلی چند آن خواب برایم واضح شد و گفتم:

به والد بگوئید در ایران خواب دیده، در نجف از دنیا رفته و دفنش کردند، لکن سنگی، پهلوی او را آزار می‌دهد. امام علی علیه السلام آمدند و فرمودند: حالت چطور است؟

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 309

ایشان عرض کردند: حالم خوب است لکن این سنگ مرا اذیت می‌کند، و امیرالمؤمنین آن سنگ را از کنارش دور کردند.

چون جواب را رساندند، تصدیق کردند. آقا مصطفی از من پرسید:

آیا پدرم در نجف وفات می‌کند؟

گفتم: نه در ایران از دنیا می‌رود.

استاد می‌فرمود: آیت الله خمینی مردی مستقیم و بی نظیر بود و در مجالس فواتح که بعضی بزرگان حزب بعث می‌آمدند هیچ اعتنایی نمی‌کرد.

وقتی امام راحل به ایران آمدند، یکبار پیغام دادند که ایشان به نزدش بیایند و استاد رفتند.

مرحوم حجة الاسلام سید احمد خمینی چند ماه قبل از وفات به منزل استاد آمدند و بعضی شاگردان هم بودند، دستورالعملی خواستند و استاد دادند.

بعدها منتشر شد که آقای کشمیری وفات ایشان را متذکر شدند.

این مطلب از استاد سؤال شد.

فرمودند: به او گفتم، آجال نزدیک است، این فهمی بود که به دلم آمد و به او گفتم.

مصاحبه با مرحوم آیت الله عبدالکریم کشمیری

* مصاحبه کننده خطاب به آیت الله کشمیری: خوب آقا جان! بالاخره باید سه ربع، یک ساعت، خلاف میل باطنیتان یک خرده صحبت بکنید.
آیت الله کشمیری با لبخندی ملیح رو به او کرده و می‌گوید:

- از چه صحبت کنم؟ چه بگویم؟
* در ابتدا درباره جد پدری‌تان، آقای سید حسن کشمیری بفرمائید.

- آقای سید حسن کشمیری از علمای کربلا بود.
* در حد مرجعیت تقلید بود؟
- بله، اهل [تبریز مقلدش بودند، صاحب کرامت بود. شخصی بزرگ بود، مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری یزدی از شاگردانش بود، ملأ بود خیلی.
* جد مادریتان؟

- مرحوم آقا سید محمد کاظم معروف است دیگر.
* آسید محمد کاظم یزدی، صاحب عروه؟
- بله، صاحب عروه.
* آقا! خودتان از چه زمانی تحصیل طلبگی را شروع کردید؟

- 15 سالگی]

*: اساتیدتان یادتان می‌آید؟

- اساتید چه درسی؟

* دروس ابتدایی، مثل ادبیات، منطق؟

- در منطق حاشیه ملاً عبدالله را نزد آشیخ شمس

بادکوبه‌ای که مدرس منطق بود، خواندم.

* دروس بعدی مثل لمعه، رسائل، مکاسب؟

- لمعه، نزد آقا سید احمد اشکوری.

* رسائل، مکاسب؟

- نزد آقا شیخ مرتضی طالقانی

* مثل این که آقا شیخ مرتضی طالقانی از شاگردان

مرحوم آخوند بود؟

- بله.

* در ضمن مثل این که در عرفان و سیر و سلوک هم

شاگرد آخوند کاشی بود؟

- بله.

* شما استفاده‌ای از ایشان کردید؟ منظور در اذکار و این

گونه امور؟

312 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

- بله، بیشتر از ده سال نزد ایشان بودم؛ چون در مدرسه خودمان بود. من هم حجره‌ام پیش حجره ایشان بود؛ یک دیوار فاصله بود؛ بیشتر از ده سال.

* از کرامات ایشان چیزی یادتان هست؟

- بله؛ صاحب کرامت بود؛ انسان را می‌خواند؛

* غیر از شیخ مرتضی طالقانی در سیر و سلوک استادی داشتید؟

- مرحوم آقا سیدعلی قاضی.

* چند سال خدمت ایشان بودید؟

- 4-5 سال.

* ایشان را چه طور دیدید من حیث المجموع؟

- انسان ملکوتی و الهی است. فانی فی الله بود، شخص بزرگی بود.

* دستوری هم به شما می‌دادند؟

- بله؛ ذکر یونسیه را او داد به من لا اله الا انت

سبحانک انی کنت من الظالمین) در سجده 400 مرتبه.

* در ابتدا ایشان گفتند؟

- بله] ابتدا ایشان گفتند. ذکر «یا حی یا قیوم» 40

مرتبه، ایشان فرمودند.

* با شخص بزرگ دیگری از این قبیل برخورد داشتید؟

- آقا شیخ علی اکبر تهرانی اراکی، شخص خیلی بزرگی بود.

* در عرفان هم بزرگ بود؟

- در عرفان هم، بله؛ در فقه و اصول هم ایضاً از شاگردان آخوند ملاکاظم بود.

* فوق العادگی‌ای، چیزی یادتان مانده از ایشان؟

سر را به زیر می‌اندازد و اندکی به فکر فرو می‌رود و می‌گوید:

- «باید فکر بکنم».

* آقا! درس خارج چه کسی می‌رفتید؟

- درس آقای خویی.

* از ابتدا؟

- درس خارج آقای خوئی از ابتدا می‌رفتم]

* تا آخر می‌رفتید؟

- تا آخر کار که آمدم. [که ظاهراً منظور، آمدن از نجف

به ایران بود.]

* یک استقبال عمومی شده بین طلبه‌ها نسبت به مرحوم

آقای قاضی...؟

- بله؛ جا دارد.

* بفرمائید؛ از کرامات ایشان، از حالات ایشان؟

- ایشان یک شخص ملکوتی بود؛ تمام فانی فی الله بود؛ بین مردم نبود. یک عرب عبا دوز بود که، آقا سید علی قاضی پیشش می‌نشست. روزی که آقا سید علی قاضی فوت کرد، دید عمارهای آوردند و دستگاهی و شلوغ شد و... گفت «این‌ها چیه؟» گفتند: «آن پیرمرد است» گفت: «این که در دکانم می‌نشست، این سید!! من نمی‌دانستم او آدم ملایی است».

* یعنی ایشان خودش را نشان نمی‌داد؟

- نمی‌داد؛ نه.

* جریانی هم یک بار می‌فرمودید: رفتم از ایشان کیمیا خواستم، یادتان هست؟

باز هم به فکر فرو می‌رود و پس از مدتی به یاد می‌آورد. وقتی سؤال کننده می‌خواهد ماجرا را تفصیلاً بفرماید تا دیگران هم استفاده کنند. با لبخندی دلنشین چنین می‌گوید:

- گفتم: «یک ذکری برای رزق و روزی بدهید به ما» فرمودند «بگو اللهم اغنی بحلالک عن حرامک و بفضلک عن سواک زیاد بگو». راستی هم اثر دارد.
* با آقای بهجت از چه زمانی، آشنا شدید؟

- آقای بهجت در مدرسه ما بود، نجف. آنجا با ایشان آشنا شدم.

* ایشان را از ابتدا چطور می‌دیدید شما؟

- خیلی خوب،

* دوران طلبگی‌شان هم ایشان مهذب بودند و...؟

- بله؛ از طلبه‌های مهذب نجف، آقای بهجت است. پیش ایشان اصالة البرائة را خواندم.

* از نجف با مرحوم امام هم که آشنایی داشتید؟

- بله؛ به من عقیده داشت خیلی؛ علاقه داشت. دو بار دنبالم فرستاد رفتم پیشش.

* چه می‌گفتند؟

- می‌پرسید: «اوضاع چطور می‌شود؟ وضع ما چطور می‌شود؟ خواب دیده بود در نجف مرده و دفنش کردند، من گفتم: نه؛ شما در ایران فوت می‌کنید و در ایران دفن می‌شوید».

* این جریان مربوط به نجف است؟

- نجف است.

باز هم سکوتی فضا را می‌گیرد. ظاهراً تصمیم آن بزرگوار این بود که تا نپرسند، آن هم در حد ضرورت و کفایت، چیزی نگوید. به پیشنهاد برخی از حاضران، از

آیت الله‌قاضی بحث می‌شود؛ استادی که مرحوم آیت الله‌کشمیری عقیده دارد بیشترین و مهم‌ترین معارف را از او کسب کرده است؛ لذا سؤال کننده درباره روش سلوکی آیت الله قاضی چنین می‌پرسد:

* سبک مرحوم قاضی را رفقا می‌خواهند بدانند که ایشان با چه عملی و چه کاری به این مرتبه از معرفت رسید؟

- سجدات عدیده‌ای سجده‌های بسیاری] داشت؛ روزه زیاد می‌گرفت؛ سجده یونسیه را ترک نمی‌کرد...؛ توکلش بر خدا، قوی بود خیلی، خیلی قوی بود.

* چه کسی به عنوان شاگرد ایشان آن جا مشهور بود؟
- آقا شیخ علی محمد بروجردی، از شاگردان مبرزش بود همین آقای بهجت.

* آقا سید احمد چطور؟

- آقا سید احمد کشمیری.

* ایشان هم شاگرد آیت الله قاضی بود؟

- آیت الله‌کشمیری با لبخندی می‌گوید: [شخص بزرگی است آسید احمد، خیلی قاضی ثانی است. آسید احمد شب‌ها نمی‌خوابید ابداً.

* شب‌ها چه کار می‌کرد؟

- عبادت؛ ذکر می‌گفت.

* حالا به نظر شما اگر بپرسند هر کسی بخواهد راه به طرف خداوند متعال را [برود چه کار بکند؟ یک دستور عمومی بخواهید برای مردم بفرمایید چه کار کنند خلق الله؟ - هر چه می‌تواند روزه بگیرد....، کم‌خوابی؛ نماز شبش ترک نشود؛ تهجد داشته باشد. سجده یونسیه را داشته باشد. این عمل، به سبب وجود ذکر تسبیح حضرت یونس در آن، به سجده یونسیه معروف شده است از عباداتی است که مورد تأکید علما و سلسله اساتید مرحوم آیت الله کشمیری نیز بوده است؛ به این صورت که در مکانی خلوت و با فراغ بال و حتی الامکان در تاریکی، سر به سجده گذاشته و ذکر شریف «لا اله الا انت سبحانک؛ انی کنت من الظالمین» تکرار شود؛ لذا سؤال کننده از حضرت آیت الله کشمیری درباره تعداد این ذکر در سجده می‌پرسد و او پاسخ می‌دهد:

* چه تعداد؟

- 400 بار، کمترین کسانی که به کمال رسیده‌اند [3000

بار دوباره پس از سکوتی کوتاه می‌فرماید:] راهی بعد از این راه نیست. به خدا!

اکنون نوبت به سؤال بسیار مهمی در زمینه سیر الی الله می‌رسد و آن استاد و اهمیت و لزوم آن است.
* استاد چه قدر می‌تواند دخالت داشته باشد؟ یعنی آیا لازم است؟

- آن مرحوم می‌فرماید:

بی استاد نمی‌شود. تمام امور استاد می‌خواهد و سپس در مقام استدلال به این آیه شریف استشهاد می‌کند که: الحمد لله رب العالمین، مربی العالمین.

یعنی همه چیز مربی می‌خواهد.

*دستوری بفرمایید برای قرب به امام زمان علیه السلام و نزدیک شدن به آن حضرت.

- خلوت با حضرت، روزی یک ساعت با حضرت خلوت کند. یک جای خلوت، متوجه به حضرت بشود؛ زیارت سلام علی آل یاسین را بخواند. بعد هم زیاد بگوید: «یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی» و «المستعان بک یا بن الحسن» زیاد بگوید. توسل بکند به ایشان؛ یک خرده یک خرده رفاقت پیدا می‌شود.

* برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام به نظر شما خلق الله چه کار بکنند؟ چون بالاخره این کار از مردم خواسته شده، چه باید بکنند که این امر، زودتر اتفاق بیفتد؟

- توسل به خود امام زمان؛ خدا را قسم بدهند به حق امام زمان.

* فرمودید مرحوم قاضی یک بار پسرشان فوت شده بود، زن‌ها خیلی گریه می‌کردند...؟
- می‌گفت پسرم الان پیش من بود این‌ها بی‌خودگریه می‌کنند.

* یعنی روح را می‌دید؟

- بله می‌دید. قالب مثالی‌اش را می‌دید]

* شما نسبت به این راه خداوند متعال، از ابتدا استعدادی، فوق العادگی در خودتان می‌دیدید، و...؟

- عشق داشتم به این راه]

* به این کار عشق داشتید؟

- بله؛ من دائم با پیرمردها، با علمای عاملین بودم.

* از بچگی؟

- بله] از بچگی با جوان‌ها نبودم. آقا شیخ حسین تهرانی بود از اهل تهران؛ پیرمرد بود و از شاگردان مرحوم آخوند. پیش او کفایه خواندیم؛ با او بودم زیاد.
* فوق العاده بود؟

- آدم خوبی بود؛ ملأ بود. [پس از مکثی کوتاه در ادامه صحبت می‌فرماید:] با آشیخ علی اکبر اراکی زیاد بودم.

* در عبادتگاه‌هایی که در نجف هست یا اماکن متبرکه‌ای که هست، کجا را خیلی عالی دیدید؟

- من، وادی السلام] همه‌اش وادی بودم؛ به حدی که بعضی از شب‌ها آن جا می‌خوابیدم؛ خوابم می‌برد.

* چی می‌دیدید که این قدر علاقه داشتید؟

گویی این سؤال آن بزرگوار را به فضای روحانی آن مکان مقدس متوجه می‌کند؛ لذا با تبسمی همراه انبساط روحی می‌فرماید:

- روح و ریحان؛ بهشت است وادی السلام. به حدی عشق به وادی داشتم که مباحثه‌مان را هم در وادی گذاشته بودیم. مباحثه می‌کردم. نماز جماعت می‌خواندم؛ اما...⁽¹⁾

می‌رفتم، نماز می‌خواندم می‌آمدم بیرون.

* چه عملی را خودتان به تجربه، مقرب دیدید، خیلی مؤثر دیدید؟

- هزار قل هو الله.

* هر روز؟

- هر روز.

* آقا، مرحوم قاضی را کجا خدمتشان می‌رسیدید؟

1. این قسمت از سخن آیت الله کشمیری دو کلمه بود که به طور دقیق مفهوم نبود.

شاگردان / آیت الله عبدالکریم کشمیری □ 321

- می‌رفتم خانه‌اش. ایشان بیرون نمی‌آمد. روز جمعه فقط می‌رفت حرم. بقیه‌اش همه‌اش در خانه بود.

* چه صفتی در صفات مرحوم قاضی ممتاز به نظر می‌رسید؟

- توحیدش؛ موحد بود. [پس از چند لحظه، درباره استاد خود چنین ادامه می‌دهد:] خیلی هم فقیر بود.

* از جهت مادی؟

- بله؛ خیلی، در فشار بود.

* کثرت عیال ایشان، مانع سلوک معنوی ایشان نمی‌شد؟

- از بس که قوی بود، مانع نمی‌شد. آقا سید علی قاضی قوی بود. همه‌اش فعلیت بود. زیاد متواضع بود؛ زیاد، بی حد. کفش‌هایم را جفت می‌کرد؛ می‌گفتم: «آقا نکنید این کار را، الله اکبر». بله؛ خیلی اخلاق عجیبی داشت.

* شاگرد چه کسی بود مرحوم قاضی؟

- نمی‌دانم؛ شاگرد پدرش بود.

* پدرش هم فوق العاده بوده؟

- بله؛ و خودش را هم نزد پدرش دفن کردند.

* در زمان غیبت کبرا امکان تشریف برای شیعیان

هست؟

- بله؛ اگر پاک شوند، طاهر بشوند. امام زمان علیه السلام [طاهر است، طاهر بشوند.

* سنخیت پیدا کنند؟

- سنخیت پیدا کنند.

* عمل خاصی برای تشریف سراغ دارید؟

- همین «سلام علی آل یس»؛ توسل به امام زمان...⁽¹⁾

* نقل می‌کنند یکی از اساتید مرحوم قاضی، آقا سید احمد

کربلایی بود؟

- رفیقش بود. آقا سید احمد خیلی بزرگ بود.

* شما دیده بودید ایشان را؟

- نه؛ نرسیدم به زمان [او.

* بعد از این که مرحوم امام آمدند ایران، آیا [شما رفتید

تهران؟

- بله رفتم.

* چه صحبتی بین شما ردّ و بدل شد؟

- گفت: «از خانه مضایقه نکن. من برایت خانه می‌خرم»

این خانه را خرید؛ خود امام.

1. متأسفانه عبارتی دو سه کلمه‌ای از سخنان آیت الله کشمیری نامفهوم است.

* از جهت عرفانی و بزرگی روح و آرامش باطن، امام را چطور دیدید؟

- خیلی بزرگ است امام؛ خیلی بزرگ است؛ نظیر ندارد. اراده عجیبی داشت؛ مستقیم دارای استقامت] بود در کارش. روی ثبات است؛ انگار آن شیء را می‌دید
* اگر در نظرتان باشد یک بار می‌فرمودید: «کربلا ایشان را در صحن دیدم دست گذاشتم روی شانه ایشان گفتم: به این حضرت اباعبدالله! من شما را دوست دارم»؟
- گفتم: «به این حسین! دوستت دارم».

* بعد چی شد؟ می‌فرمودید: مثل این که ایشان هم یک چیزی به شما گفته بودند؛ یادتان هست؟
- یادم نیست.

* یک دستوری ایشان داده بودند. پس رفیق بودید با ایشان؟

با آقای خمینی بله؛ ارادت دارم به او.
- یکی از حضار]: حاج آقا! ما که مشغول درس خواندن در حوزه‌ها هستیم،... باید چه کار کنیم؟
... عبادت کنید؛ بندگی. همین ذکر یونسیه را بگویید شما، برای شما سیر برزخی می‌شود؛ خدا شاهد است؛ مداومت کنید. «وادمتم ذکره». متواضع بشوید: «من تواضع لله رفعه

324 □ آیت‌الله سیدعلی قاضی و شاگردانش

الله». [پس از ابراز خستگی آن بزرگوار، سؤال کننده
آخرین پرسش را این گونه مطرح می‌کند:]
* یک توصیه‌ای برای عموم طلبه‌های حوزه بفرمایید چه
کار بکنند به مقصدی که امام زمان علیه السلام می‌خواهند
و می‌خواسته‌اند برسند و نزدیک بشوند؟
- درسشان را بخوانند؛ از سیاست دوری کنند و بعد هم
بندگی کنند؛ نماز شب را ترک نکنند، تهجد ترک نشود.

آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (ره)

آیت الله نجابت در مورد آیت الله دستغیب می فرمودند:
«ایشان با محترمین از مسلمین، یعنی با علمای درجه اول
رفاقت داشتند و از آن ها تبعیت می کردند. در حدود چهل
سال پیش که می خواستم مشرف شوم نجف اشرف آقای
دستغیب فرمودند: این دو دینار را بگیر و به حاج میرزا
علی آقا قاضی بده. و من دیدم رفاقت ایشان با اول مجتهد و
اول خداشناس نجف از ده سال قبل بوده است.»

آیت‌الله سید حسن مصطفوی تبریزی



حضرت علامه سالک حاج شیخ حسن مصطفوی تبریزی (ره) از شاگردان عارف کامل کوه توحید حضرت آیت‌الحق و العرفان سید علی قاضی (ره) در سال ۱۳۳۴ قمری در تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۴۲۶ قمری دار فانی را وداع گفت و در قم به خاک سپرده شد.

او از شاگردان علمی آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی- آیت‌الله نائینی و آیت‌الله محمدحسین اصفهانی رضوان‌الله علیهم اجمعین بود.

و از مرحوم آیت‌الله قاضی (ره) و مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی (ره) و همنشینی با اهل معنا مثل حاج ملاآقا جان زنجانی- حاجی محبوب و آقا شیخ نورالدین خراسانی بهره‌های معنوی برده است.

در ۲۶ سالگی ازدواج کرد و اغلب در تهران و قم ساکن بود.

شاگردان / آیت الله سید حسن مصطفوی تبریزی □ 327

در این اواخر زمان‌هایی که در تهران بودند در دفتر نشر آثارشان حاضر می‌شدند و اهل علم و اهل طلب برای استفاده از محضر نورشان می‌شناقتند.

او در مقدمه «رساله لقاء الله» می‌گوید: «من آنچه را به یقین حق دیده‌ام، در این کتاب نوشته‌ام.»

استاد سید هادی خسروشاهی می‌گویند: زندگی آن بزرگوار در دو کلمه کوتاه خلاصه می‌شود: وفا و صفا. وفا به دوستان و علاقه‌مندان و تعهد، اسلام و احکام عالیه آن. صفا در ارائه خدمت سالم و راستین به اسلام و مسلمین بی‌آنکه کوچک‌ترین توقع و انتظاری داشته باشد یا در پی عنوان و لقبی سیر نماید.

او از ۲۰ سالگی قدم در وادی سلوک نهاده بود. حدود ۴۰ اثر گرانقدر در وادی معرفت از ایشان به چاپ رسیده است. چون خیلی کتوم بود و سعی می‌کرد گمنام باشد اطلاعات آنچنانی درباره حالات ایشان در دست نیست اما ظاهراً یکسال در قم تدریس داشت و مدتی در تهران منبر می‌رفت که تعطیل کرد.

داستان‌هایی از مراودات ایشان با اولیای خدا که گمنام بودند وجود دارد مثل شیخ جلمبری! (شیخ رضا کتاب پهن)

که در فیضیه کتاب‌هایش را پهن می‌کرد و از اوتاد زمان بود.

نویسنده کتاب گنجینه دانشمندان مرحوم شریف رازی (ره) در کتابش آورده است: آیت الله مصطفوی در خلال ایام تحصیل و تدریس، به مطالعات فنون گوناگون پرداخته و به نوادر و عجایبی برخورد کرده و اشخاص بزرگ معنوی را ملاقات کرده و از هر کدام بهره برده و از خرمن علمشان خوشه‌ها چیده و در جستجوی مطلوب، مسافرت‌ها به داخل کشور کرده است و در پایان کار، رحل اقامت در تهران افکند و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و تزکیه نفس می‌کند. استاد مصطفوی از افراد مجهول‌القدر و از افرادی است که قریب چهل سال هست او را می‌شناسم. تا کنون از او هیچ کار ناپسند و مکروهی ندیده‌ام، چه رسد به گناه، همچنین جداً جز اخلاق زیبا و تلاش به جا از او مشاهده نکرده‌ام. فاضل کامل، عالم عامل، در استخاره با قرآن مجید دارای ید طولاً و در استنباط و استخراج خیر و شرّ مراد از کتاب خدا، مهارت کامل و بسیار مجرب و مبتلا به همه طبقات است.

آثار ایشان بسیار نورانی و مفید است و مرکز نشر آن‌ها در تهران است. برای اطلاعات بیشتر به سایت ایشان

شاگردان / آیت الله سید حسن مصطفوی تبریزی □ 329

مراجعه بفرمایید. ایشان رساله سیر و سلوک سید بحر العلوم را هم شرحی داده‌اند.

آیت الله مصطفوی تا ابتدای دهه هشتاد گمنام زیست و فقط به تحقیق و بررسی و نشر آثار معرفتی و قرآنی پرداخت.

مرکز نشر آثار ایشان در ابتدای خیابان صفائیه قم قرار دارد.

علامه حسن مصطفوی سال‌های زیادی را به تحقیق در مورد فرقه بهائیت پرداخته و با بهائیان زیادی به مناظره پرداخته است. او در کتاب خود یکی از مناظره‌هایش با مبلغ بهائی را نوشته و در آن مناظره استدلال بهائیان را مورد نقد قرار داده است.⁽¹⁾

آیت الله نجابت از آیت الله سید حسن مصطفوی نقل کردند که می‌فرمودند: یک زمانی به نجف مشرف شدم تا آقای قاضی را زیارت کنم و از محضرش استفاده کنم، ولی بر اثر بدگویی برخی طلاب جاهل می‌ترسیدم به محضر آقای قضای بروم. یک روز در کنار در بزرگ بازار حرم نشسته بودم و کسانی را که از در قبله شیطانی به حرم رفت

و آمد می‌کردند می‌دیدم. یک لحظه در فکر فرو رفتم که اصلاً من برای چه به نجف آمده‌ام، من برای ملاقات با آقای قاضی به این جا آمده‌ام ولی می‌ترسم. در همین اوان که نشسته بودم و در این فکر بودم دیدم یک سید بزرگواری از حرم مطهر بیرون آمد و دور تا دور بدنش را نوری احاطه کرده بود. چنان که از شش جهت اندامش نوری ساطع بود من شیفته این آقا شدم، دیدم طرف در سلطانی حرم رفت و نزد قبر ملا فتحعلی سلطان آبادی نشست. در این لحظه دیدم آن سید نورانی به کسی چیزی گفت و او نزد من آمد و گفت: آن سید می‌فرماید: ای کسی که اسمت حسن است، سریره‌ات حسن است، شکلت حسن است، شغلت حسن است چرا می‌ترسی؟ پیش بیا، پیش ما بیا و نترس!، و ما این چنین به محضر آقای قاضی مشرف شدیم.»⁽¹⁾

آیت الله عباس کاشانی



آیت الله سید عباس حسینی کاشانی در سن 20 سالگی و به مدت سه سال از محضر مبارک آیت الله سید علی قاضی بهره برده است.

این عالم برجسته از شاگردان مرحوم آیت الله قاضی است که در سن 18 سالگی به درجه اجتهاد رسیده است.

آیت الله کاشانی در سال 1309 و همزمان با سالروز ولادت پیامبر اعظم (ص) متولد شد و در حوزه های علمیه مشهور کربلا و نجف به کسب معارف دینی همت گماشت که البته در زمان صدام حسین به دستور وی از عراق اخراج شد.

طبق گزارش فارس، استاد اخلاق و عرفان، از محضر بزرگان دیگری همچون حضرات آیات میلانی و خویی نیز کسب فیض کرده است.

وی کتب بسیاری را به رشته تحریر در آورده است و بیش از 260 کتاب دست‌نویس از وی موجود است. از جمله مهم‌ترین کتاب‌های آیت‌الله کاشانی می‌توان به «المخازن» - که به علوم غریبه می‌پردازد - اشاره کرد. کتاب مشهور دیگری از وی موجود است که «مصابیح الجنان» نام دارد و هم‌اکنون در سه کشور ایران، کویت و لبنان چاپ و منتشر شده است. از آیت‌الله کاشانی مطالب بسیاری در ردّ وهابیت به زبان عربی منتشر شده است.

روایت آخرین شاگرد از مرحوم قاضی

معنویت ایشان را با این حرف‌ها نمی‌توانم بیان کنم. آقای بهجت هر وقت یاد آقای قاضی می‌افتند گریه می‌کنند و می‌فرمایند: چه کنم که قلمی آنقدر قدرتمند نیست که بتواند هر چه در قاضی بوده را بنویسد.

1. لطفاً بفرمایید که چند سال خدمت مرحوم قاضی

بودید؟

حدود سه سال. چون سنم خیلی کم بود. آن موقع شاگردان آقای قاضی 40-50 سال به بالا بودند، بعضی‌ها هم از خود آقا مسن‌تر بودند.

شاگردان / آیت الله عباس کاشانی □ 333

آشنایی من با ایشان از طریق پدرم بود، که آقای قاضی وقتی کربلا می آمدند بر پدرم وارد می شدند. بعد مرا به شاگردی پذیرفتند.

2. شما در چه سنی خدمت حاج آقا رسیدید؟

حدود 20 سالم بود.

3. ظاهراً یکی از ملاک های مرحوم قاضی برای انتخاب

شاگرد درجه اجتهاد بود و معروف است شما در سن 18

سالگی به درجه اجتهاد رسیده بودید، همین طور است؟

من در این زمینه پاسخی ندارم به شما بگویم. این سؤال

را از غیر من بکنید.

4. آیا ممکن است درباره کلاس های اخلاق آقای قاضی

توضیح بفرمایید؟

ما در نجف طلبه های 16 - 17 ساله داشتیم که فاضل و

مجتهد بودند. وقتی آدم نگاهشان می کرد مجموعه کمالات و

فضائل بودند و اگر از یک شبهه کلامی، شبهه اصولی یا

فقهی از آن ها سؤال می شد به صورت تشریحی و مفصل و

مسلط بیان می کردند؛ بعد اگر از یکی از آن ها می پرسیدید

که این کمالاتتان را از چه کسی دارید، می گفت: من فعلاً دو

درس بیشتر نمی روم، فقه آقا سید ابوالحسن اصفهانی و

اخلاق آقا سید علی قاضی.

کلاس‌های اخلاق ایشان به گونه ای بود که وقتی کسی از محضرشان استفاده می‌کرد و با او روبرو می‌شدید، فکر می‌کردید که کسی است که 50 سال در علم اخلاق کار کرده.

و من آنچه فهمیدم از فضیلت علمی و کمالات که در آقای قاضی بود، دیدیم که نابغه روزگار بود. هر کس یک ساعت پای درس ایشان می‌نشست یک دنیا معارف پیدا می‌کرد.

5. کلاس‌های ایشان کجا تشکیل می‌شد؟

در زمانی که من بودم، کلاس‌ها همه در منزلشان تشکیل می‌شد. یک منزل محقر خرابه ای داشتند، وقتی وارد می‌شدیم فکر می‌کردیم منزل نوکر آقااست نه خود آقا! اصلاً قالی در آن خانه دیده نمی‌شد. یک گلیمی پهن بود خیلی هم خوش نقش بود، ولی با نایلون بافته شده بود و آن را هم عموی ایشان فرستاده بود و گفته بود اگر شما به حق الناس معتقد هستید، من این را وقف بیرونی شما کردم و برای شما نفرستادم. چون اخلاق آقای قاضی در این مسائل خیلی عجیب بود.

آقای قاضی به سید هاشم می‌فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می‌آیید این جا می‌گویم که من هم یکی هستم مثل

شما. از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی‌کنید و روز قیامت آن جاسم جاروکش کوچه‌ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟! قاضی را باید دید. با این حرف‌ها قاضی، قاضی نمی‌شود.

6. آقای قاضی غیر از درس‌های حوزه اخلاق، درس‌های فقه و اصول هم می‌دادند؟

بله، درس خارج می‌گفتند. مصباح الفقیه که یک دوره فقه است که تألیف حاج میرزا آقای همدانی بود. بیان عجیبی داشتند، الهامات غیبی هم زیاد داشتند و خدا شاهد است که اگر کسی وارد می‌شد و کارهای آقای قاضی را که من یک مقدارش را دیدم می‌دید، آنوقت می‌فهمید که ایشان با آدم‌های دیگر خیلی فرق دارند.

7. آن زمان هیچ وسیله ای نبود که بشود کلاس ایشان را ضبط و جمع آوری کرد؟

آن موقع تازه این بلندگوها آمده بود. بعضی از کسبه از این وسایل داشتند و دادند به طلبه ای که می‌رفت درس آقا که بیانات ایشان را ضبط کند، وقتی آقای قاضی ملتفت شدند، به آن طلبه فرمودند: با کمال شرمندگی و اعتذار فعلاً منت بر من بگذارید و درس دیگری بروید.

8. حال و هوای جلساتشان چگونه بود؟

در کلاس صبحشان شاید دویست نفر پای درس ایشان می‌نشستند. وقتی ایشان صحبت می‌کردند همه گریه می‌کردند. اگر بگویم تمام دویست نفر گریه می‌کردند، مبالغه نکرده‌ام. حرف‌هایشان هم همان حرف‌های اخلاقی بود. و عرض کنم خدمتتان، این حرف‌های من و بزرگتر از من، هر چه نسبت به این شخصیت مقدس بگویند باز صفر است.

9. مرحوم قاضی دلیل خاصی داشتند که معمولاً سعی می‌کردند شاگردانشان مجتهد باشند؟

آقای قاضی دنبال طلبه‌های لایقی بودند که اهل تبلیغ و ترویج باشند، اگر چیزی بلدند به دیگران هم یاد بدهند و شاید این یکی از دلایلشان بود.

10. شما آسید هاشم حداد را دیده بودید؟

بله ایشان یک دکانی داشت و نعل اسب درست می‌کرد. عاشق آقای قاضی بود. می‌آمد و برای آقا خدمت افتخاری می‌کرد. و آقای قاضی به او می‌گفت: من راضی نیستم این کارها را می‌کنی. ایشان سید بسیار بزرگواری بودند، فقیر هم نبودند چون کربلا بود و یک حداد در این کار. گاهی وقت‌ها یک چیزهایی می‌خرید و می‌برد در خانه آقای قاضی.

خادم ایشان آن‌ها را قبول نمی‌کرد و ایشان می‌گفتند که ما همه برادر هستیم. خادم آقا هستیم. این‌ها را ببر طوریکه آقا خبردار نشود. ولی آقای قاضی بدون اینکه به ایشان بگویند خبردار می‌شد و سید هاشم را می‌طلبید. آقای قاضی به سید هاشم می‌فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می‌آیید این جا می‌گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی‌کنید و روز قیامت آن جاسم جاروکش کوچه‌ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟! قاضی را باید دید. با این حرف‌ها قاضی، قاضی نمی‌شود.

11. رفتار آقای قاضی با شاگردانش چطور بود؟

من آن موقع سن کمی داشتم. ولی ایشان اهل این حرف‌ها نبود، بچه کم سن و سال هم که به مجلسشان می‌آمد از جا بلند می‌شدند و هر چه به ایشان می‌گفتند: بچه هستید، می‌فرمودند: خوب است، بگذارید این‌ها هم یاد بگیرند.

12. آیا ممکن است درباره احوالات معنوی آقای قاضی

بفرمایید؟

معنویت ایشان را با این حرف‌ها نمی‌توانم بیان کنم. آقای بهجت هر وقت یاد آقای قاضی می‌افتند گریه می‌کنند و می‌فرمایند: چه کنم که قلمی آنقدر قدرتمند نیست که بتواند

هر چه در قاضی بوده را بنویسد. آقای قاضی کرامات و مقامات بالایی داشتند و این جریان را بسیاری از آقایان نقل می‌کنند، که یک شب آمدیم صحن دیدیم آقای قاضی ایستادند و از سرشان نوری است که مثل آفتاب تمام صحن را روشن کرده و مشغول نماز جماعت هستند. ما خوشحال شدیم که ایشان بالاخره قبول کردند که نماز جماعت اقامه کنند. بعد از نماز خدمتشان رفتیم و گفتیم آقا الحمدلله. آقا خندیدند و هیچی نگفتند. و بعد که با رفقا آمدیم منزل آقای قاضی، دیدیم ایشان در همان منزلشان بودند و مشغول اقامه نماز!

13. تواضع و فروتنی مرحوم قاضی را چطور

می‌دیدید؟

مطلب زیاد است. یک بار عده ای از ایران آمدند خدمت آقا و گفتند ما از شما مطالبی می‌شنویم و تقلید می‌کنیم. ایشان گریه کردند، دستشان را بلند کردند و گفتند: خدایا تو میدانی که من آن کسی نیستم که این‌ها می‌گویند. با آن عظمت‌هایی که از ایشان گفته می‌شد و بعد فرمودند: بروید از اسید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنید.

یک جریان دیگری را هم برایتان بگویم که شاید این را، اولین بار است که برای کسی می‌گویم. یکبار درسشان که

تمام شد، فردی بنام آشیخ ابراهیم را صدا کردند و به ایشان فرمودند من با شما کاری دارم. ما چند نفر هم آن جا نشسته بودیم. بعد دیدیم آقا به ایشان فرمودند: شنیدم پریشب در منزل حاجی صادق؛ از مشاهیر و پولدارهای نجف بود، بر منبر اسم من را آوردی؟! می‌فرمودند:

اگر به حرام و حلال معتقد هستید من راضی نیستم نه بالای منبر، نه پایین منبر یک کلمه از من اسم بیاورید. می‌فرمودند: اگر بفهمم هر کدام از این آقایان که درس من می‌آیند در حق من مبالغه می‌کنند، حرام است، من راضی نیستم. یعنی ما هر چه در کتاب‌ها می‌خوانیم یا از بعضی بزرگان مشاهده می‌کنیم باز در برابر آنچه از این بزرگ دیدیم ضعیف و ناچیز است. ایشان وقتی صحبت می‌کردند، احساس می‌کردیم نصف حرف‌هایشان را نمی‌زنند که مبدا حمل بر غلو و اغراق شود.

آقای قاضی به بعضی از ارادتمندانشان می‌گفتند: بینی و بین الله، راضی نیستم درباره من مجلس درست کنید. کسانی که به ایشان ارادت داشتند، درباره‌شان چیزهایی را نقل می‌کردند که شاید ثلث حقایق و داشته‌های ایشان نبود ولی باز نهی می‌کردند، اجازه نمی‌دادند.

14. در این گونه مسائل به شاگردانشان هم توصیه ای می‌کردند؟

می‌فرمودند اگر به جایی رسیدند، کمالی یا معرفتی کسب کردید، سعی نکنید که این را به دیگران بفهمانید. بگذارید هر کسی خودش از طریق احساسش، بفهمد که شما چکاره اید.

15. آیا شما از آقای قاضی کرامتی به خاطر دارید؟
بله، یکی از علمای آن زمان بود که در فقه و اصول، دویست و پنجاه تا سیصد نفر پای درسش می‌نشستند. خانم این آقا مریض شدند و روز به روز حالشان بدتر می‌شد، تا این که یک روز صبح حالش از هر روز بدتر شد و از هوش رفت و دیدند که امروز و فردا است که خانم از دنیا برود و آن اقا سراسیمه می‌آید پیش آقای قاضی. من این جریان را خودم بودم. تا نشست، آقا فرمودند: خانم چطور است؟ گریه کرد و گفت آقا دارد از دستم می‌رود. اگر امروز ایشان بمیرند فردا هم من می‌میرم. این‌ها سی و هفت سال با هم بودند و بچه هم نداشتند و خیلی انیس هم بودند.
آقای قاضی یکی از مختصاتش این بود که در صورت کسی نگاه نمی‌کردند. و همینطور که سرشان پایین بود تند تند دعا می‌خواندند و چشمشان هم بسته بود. من این‌ها را به

چشم خودم دیدم. بعد دستشان را بلند کردند و چشمشان را پاک کردند و سپس گفتند: شما بفرومائید منزل، خداوند ایشان را به شما برگرداند. او هم به آقای قاضی خیلی اعتقاد داشت و می‌دانست هر چه بگوید حق است.

می‌رود به خانه‌شان و بعد می‌بیند خامش که او را صبح به سمت قبله کرده بودند و هیچ حرفی نمی‌زد، حالا خوب و سر حال است.

و خان به آقا می‌گوید: از شما ممنونم که پیش آقای قاضی رفتید: آن آقا احوال مرا پرسید شما گفتید آقا دعا کن و ایشان هم دعا کردند. من همان موقع از دنیا رفته بودم چند دقیقه ای بود که قالب تهی کرده بودم. من را بردند تا آسمان چهارم رسیدم و آن جا صدایی شنیدم که فلانی با احترام، درخواست تمديد حیات ایشان را کرده‌اند و همان موقع مرا برگرداندند.

16. آیا ممکن است در مورد کتمان ایشان بفرمایید؟

من دلم می‌سوزد! و فقط می‌توانم بگویم، افسوس! خدا یک بنده‌هایی دارد که به گمنامی زندگی می‌کنند، به گمنامی می‌میرند و به گمنامی دفن می‌شوند. بعضی‌ها را می‌بینی مقبره ای و تشکیلاتی دارند و قاضی با آن عظمت فقط یک

سنگ! نه تشریفاتی و نه زواری انالله و انا الیه راجعون

...

17. اگر بخواهید آقای قاضی را در یک عبارت

توصیف کنید چه می‌فرمائید؟

من لیاقت آنکه بتوانم قاضی را معرفی کنم ندارم. ایشان کسی بود که نمونه‌اش را ما ندیدیم. و من به‌طور اجمال فقط می‌توانم بگویم که او یک مرد استثنایی بود. قاضی خدایی محض بود. والسلام⁽¹⁾

برای چه به اینجا با حالت جنابت آمده‌ای

سیدعباس کاشانی می‌گوید: روزی نزد سیدعلی قاضی نشسته بودیم مردی با شتاب وارد شد و آثار حزن و اضطراب در او آشکار بود و به سید گفت: زن من در حال حزن و اضطراب است، اگر بمیرد کسی را ندارم. برای من دعا کن تا عافیت یابد و از مرگ نجات پیدا کند.

سیدعلی قاضی به او گفت: برای چه به اینجا با حالت جنابت آمده‌ای برو و غسل کن سپس پیش من بیا. مرد با شتاب در حالت تعجب و حیرت به منزل رفت و غسل کرد و بار دیگر آمد و در مقابل سید با ادب و خضوع نشست.

1. ماخذ: کتاب اسوه عارفان و کتاب عطش

شاگردان / آیت الله عباس کاشانی □ 343

سید، انگشت سبابه خود را بر شقیقه آن مرد نهاد و به قرائت قرآن و دعا مشغول شد و اشک‌هایش به صورت او جاری شد.

بعد از اتمام دعا سید به او گفت: برخیز و برو. مرد هم به منزلش رفت. بعد از چند روز آن مرد را در صحن مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم و از او درباره نتیجه دعا سؤال کردم.

او به من گفت: هنگامی که مراجعه کردم همسر خویش را سالم یافتم. حال او بسیار خوب شده بود. کارهای منزل را پیوسته انجام می‌داد مثل شخصی که عادت به کار کردن دارد.⁽¹⁾